

# مِفْتَاحُ النِّجَاهِ

از مصنفات شيخ الاسلام و المسلمين قدوة الابدال  
ابونصر احمد بن ابى الحسن علي النامقي الجامي قدس سره  
وفات وى در سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]

قد اعنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست  
مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمرى هجري شمسي ميلادي

١٤٣٢ ١٣٨٩ ٢٠١١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا  
الشكر الجميل، و كذلك جميع كتبنا كما، مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وازواجه وذرياته واتباعه واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى عباده الصالحين وعلى سائر المؤمنين .

اين كتابرا در آخر شعبان سنة اثنى وعشرين وخمسائة (۵۲۲) شيخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق على الخلق الداعي الى الله المجتهد في سبيل الله حاكم العدل في بلاد الله ابو نصر احمد بن ابى الحسن على النامفى الجامى قدس الله روحه وزاد في حظائر القدس فتوحه آغاز كرد و توفيق و مدد حق سبحانه وتعالى يار آمد اورا تا اين كتاب با تمام رسانيد در اعتقاد أهل سنت و جماعت و روش محققان و أهل ورع و زهد و تقوى وسيرت راه روندگان بحق و از هممه ريب و عيب وهوا و بدعت و مخالفت و طريق أهل فتنه و زيغ جويان دور و از جمله ضاللتها و بطلان و ميل و محابا و بيم شحنة و سلطان و تقليد مقلدان زدوده كه از اهل معنى دور اند و هر چه از اين انواع است بايكسونهاده و توحيد و اعتقاد راست بيان کرده نه رنگ تعطيل دارد و نه رنگ تشبيه بلکه همه نور

هدایت و معرفت دارد و راه شریعت و سیرت محمد علیه الصلوة والتحیه شرح داده که نه انکار حقیقت دارد و نه غبار هوا و بدعت بلکه همه عین صدق و صفاوت و نجات و سلامت است و هر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی اند و می گویند ما براه حقیقت می رویم و نجات خویش آن میدانند که می گویند و می کنند اما راه راست راه محمد است صلی الله علیه وسلم و شرع شرع اوست و سنت سنت اوست و نجات در آنست که او و صحابه او بران بودند و هر چه نه آنست همه خسارت و هلاکت است راه سنت مشوش کردند که تا هر کسی از خود چیزی بر ساختند و آن همه خطاست حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب عزیز خود چنانکه می فرماید (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَاليَوْمَ الآخِرَ \* احزاب : ۲۱) گفت بدرستی که بود و هست شما را در رسول خدای عز و جل پی بردن نیکو که هر که از شما پی برد یعنی اقتدا کند بر رسول خدای اقتدا کردن نیکو و هر که او بخدای عز و جل امید دارد و بروز رستخیز ایمان دارد و هم خدای تعالی می فرماید (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ \* البينه : ۵) و نیز گفت (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا \* الشوری : ۱۳) و نیز گفت (أَن أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ \* الشوری : ۱۳) و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقةً کلهم فی النار الا فرقةً واحدةً) قیل یا رسول الله مَنْ هم قال (الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که زود بود که امت من بهفتاد و سه گروه بپاشند و ازان هفتاد و سه گروه هفتاد و دو در آتش باشند مگر یک گروه که نجات یابند گفتند یا رسول الله آن کدام گروه باشند که از آتش دوزخ نجات یابند گفت آن گروه که بر آن باشند که من و

یاران من بر آنیم بحکم این آیتها و بحکم این خبر بر مرد مؤمن موحد فریضه شد باز جستن این طریق که رسول و یاران او بر آن بودند تا نجات یابند ازین هفتاد و سه فرقه که گفت علی ثلث و سبعین فرقه و در بدعت و ضلالت و هوا و فتنه آخر زمان نیفتند و بر راه رسول صلی الله علیه وسلم و یاران او بروند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم اشارت کرد قال (یا ابا هریره علم الناس سنتی یکن لك نوراً ساطعاً یوم القیامة یُنْبِطُكَ به الاولون والآخرین) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم مر أبو هریره را گفت بیاموز مردمانرا سنت من تا ترا باشد نور هویدا و درخشنده و تابنده روز قیامت چنانکه همه خلق اولین و آخرین بتوپز و هوش برند و همه آرزو کنند که چنان بودندی چون اشارت مهتر صلوات الله علیه وسلم مر أبو هریره را چنین بود ما نیز برین اشارت برفتیم و آنچه مارا ازین نوع خدای عز و جل داده بود مبذول داشتیم و نصیحت برادران خویش و آن جمله مسلمانان نگاه داشتیم از بهر دو چیز (التعظیم لأمر الله والشفقة علی خلق الله) و مهتر میگوید صلوات الله علیه وسلم (الأین الدین النصیحة) تا سه بار این سخن گفت که بدرستی که دین نصیحت است چون رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید (من کتم علماً عنده الجم یوم القیامة بلجام من النار) گفت هر که بپوشد علم را که بنزدیک وی باشد از اهل آن روز قیامت می آید و لگام از آتش بر سر وی کشیده پس ازینجا واجب گشت بر هر که چیزی داند بگفتن آن خاصه آن علمی که امروز همه نجاتها در دانستن آنست و همه هلاکتها در نا دانستن آنست و این اعتقاد را این فقیر سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه وسلم عرضه کرده آمده است و اگر از لفظ دُرَّرَ بار رسول صلی الله علیه وسلم نشنیدم در خواب که او گفت (هذامذهبی) تا خدایرا مسلمانی نکرده ام اکنون آنچه

خدای عزوجل ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین بگیرند و برادران و عزیزان ما درنگرند و در اندیشمند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان کار کنند تا هم ما را ننگ افتد و هم ایشانرا و این کتابهای دیگر که باهام ومدد وتوفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ایم چون کتاب انیس الثائبین و کتاب سراج السائرین و کتاب فتوح القلوب و کتاب روضة المذنبین و کتاب بحار الحقیقه و کتاب کنوز الحکمة شرح و بیان مشکلات مسائل بتمامه در آنجا گفته آمده است اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما چون ایزد سبحانه و تعالی بفضل و کرم و منت خود فرزند ما خواجه نجم الدین ابوبکر را لباس توبه پوشانید و راه در گاه خود بروکشاده گردانید و توفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکنندگان و اهل فساد با مجالست وصحبت عزیزان در گاه و اهل صلاح بدل گردانید و از ما درخواست و استدعا کرد تا آنچه حال و یرا بدان احتیاج افتد از مقدمات راه دین و حقیقت و مقدمات آن و طریقت و اسباب دین وی هر چه بلفظ موجزتر و مختصر تر بنویسم تا بحجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبانرا در خواندن و نوشتن آن رغبت افزاید و دزدان دین و راهزنان حق بسیار گشته اند چنانکه یاد کردیم و میان اشخاص مسافت دور بود بهر وقت ملاقات میسر نمیگشت تا آنکه روش راه بود و لابد مشافهه گفته آمدی و نیز جماعتی بودند منتهیان و تائبان ما بدان ناحیت و بهرجای دیگر که در راه حق اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابتهای دیگر که جمع تر و جامعتر است میسر نمی شود اما این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت و سیرت اولیای حق سبحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم این کتابرا

**(مفتاح النجاة)** نام نهادیم از بهر آنرا که هر که این کتابرا بر خواند و بدین تمسک کند نجات یابد و از همه ظلمات روزگار و فتنه آخر الزمان امین گردد و هر که این کتابرا معتصم روزگار خود سازد و اعتصام بدین حبل کند از جمله دریاهای فتنه آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان و الحاد ملحدان و ازین هفتاد و دو آفت هائل رهایی یابد و بدین زورق این بحور را باز تواند گذاشت انشاء الله تعالی.

اما بدانید که ما این کتاب را بدرجه اختصار نهادیم اما در معانی کامل و وافر است و مجموع این مراتب را بر هفت باب نهادیم از بهر حکمت را و حکمت آنست که هر چه خدای عزوجل درین جهان و دران جهان بیافرید اغلب آنست که بنای آن بر هفت نهاده است مانیز بنای این کتاب بر هفت باب نهادیم:

### فهرست الابواب

- باب اول در ایمان و توحید (صفحه : ۱۲)
- باب دوم در سنت و جماعت (صفحه : ۱۷)
- باب سوم در توبه (صفحه : ۲۶)
- باب چهارم در استقامت بر طاعت (صفحه : ۴۲)
- باب پنجم در مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این (صفحه : ۵۳)
- باب ششم در قناعت و تسلیم و تفویض و رضا بقسمت قسام و جمع و منع آن (صفحه : ۶۰)
- باب هفتم در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت (صفحه : ۶۸)
- و فوائد این همه ابواب در باب اول مضمراست هر که در باب اول بکوشد و قدم راست نهد جمله این ابواب او را مسلم و مسهل گردد اما بحقیقت می باید

دانست که هر که در باب اول که توحید و ایمانست قدم نه راست نهد بسیاری رنج بکشد و هرگز بمقصود نرسد اکنون اصل سخن گوش دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول دین و شریعت و راه بندگی بازین هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی را بعلم و حکمت کامل و قدیم خود چیزهاست که بنای آن بر هفت نهاداست و آن هریکی اصلی است از اصول دین جمله دین و دنیا باز آن گردد و آن چهارده هفت است هفت هفت این جهانی و هفت هفت آن جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت هفت گردد اما هفت اول هفت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که جمله توحید و ایمان بازین هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهی و حلال و حرام و وعد و وعید و قصص است و جمله بندگی بازین هفت می گردد و سوم دیگر هفت آیه سوره فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست چنان که در خبراست (لا صلوة الا بفاتحة الكتاب) چهارم هفت آسمان بارفت است که مأوای فرشتگان و بنیاد بهشتهاست عجایبها در آنست پنجم هفت بهشت است که درجات انبیا و اولیا و صدیقان و نیک بندگان است و بهشت هشت است اما یکی دار السلام است که مهمان خانه خدایست عز و جل ششم هفت دوزخ است که جای دشمنان خدایست عز و جل بعد از جاودان هفتم هفت اولیای خدایست عز و جل که او تاد ارض اند که خدای تعالی این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است تا یکی از ایشان می باشد بر روی زمین خدای تعالی همه را بطفیل ایشان می دارد اگر همه کافر و مشرک گردند تا از آن هفت یکی می ماند حق تعالی همه را ببرکت ایشان روزی می دهد و جهانرا همچنان برجای می دارد چون از ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان

از روی زمین منقطع گردد يك ساعت نیز امان ندهند که این هفت فلك دَوّار را و سیصد و شصت کوه بیخ آور را همه بر هم کوبید و برهم زند و زیر و زیر گرداند در کتاب عزیز و کلام مجید می فرماید (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا\*  
زلزال: ۱) الی آخر السورة آمدیم بدین هفت هفت که مدار دنیا و معیشت خلق بر آنست: اول دریا هفت است که اصل همه آبها در آنست دیگر این هفت ستاره سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه و سال و خشکی و تری و تنگی و فراخی ازان برخی دریشان بسته است سوم هفت اقلیم را بیافرید و مسکن جانوران گردانید و کوه و بیابان و دشتن در روی بنهاد و عبرتگاه خلق کرد چهارم هفت زمین بسیطرا بگسترانید و چندین عجایب در وی بیافرید از اماکن و معادن و زروسیم و آهن و مس و جواهرهای هر گونه و آبهای هر طعم و خاکهای هر رنگ پنجم این هفت جیحون و مثل آنست که درین هفت اقلیم می گردانند منفعت آن آبها به بندگان می رسانند و جهانرا بدان زنده می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را از جمله اجناس حیوانات برگزید چنانکه می فرماید (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ) و جای دیگر می فرماید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ\* التین: ۴) و جای دیگر می فرماید (وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُورَكُمْ\* غافر: ۶۴) این آدمی را که بدین هفت اندام راست عزیز کرد و بیاراست و گفت (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ\* المؤمنون: ۱۴) هفتم این هفت روز را بیافرید و این هفته را سرمایه روزگار او گردانید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (خُلِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ وَرُزِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ عَلَى سَبْعٍ) بیافرید شما را از هفت چنانکه می فرماید (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ\* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ\* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً\* المؤمنون: ۱۲-۱۴)



الی آخر الآیة و آنچه از هفت روزی دهد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ \* أَنَا صَبَبْنَا  
الْمَاءَ صَبًّا \* عبس : ۲۴-۲۵) تا آنجا که می گوید (مَتَاعاً لَكُمْ  
وَلِأَنْعَامِكُمْ \* عبس : ۳۱) پس گفت ای فرزندان آدم بدین نعمتها فرا شکر  
کنید و در اصل ومایه خویش نگرید و در آفرینش من نگرید و روزی دادن  
من ترا و بدین هفت اندام راست و بی عیب و درین هفت شبها روز خدمت من  
بجای آرید تا چنانکه من نیک خداوندم شما نیز نیک بنده باشید مرا و اگر تن  
وطاقت آن ندارید که طاعت و خدمت من بجای آرید چنانکه می باید باری  
توحید پاک بیآرید و اعتقاد درست دارید تا این همه نعمتهای دین و دنیا بر  
شمانگاه دارم و زوال نیارم بلکه زیادت گردانم چون گفتم که هر که این  
کتاب بر خواند و بدین انتفاع گیرد از جمله متعلمان و طلبه علم گردد زیرا که  
رسول صلی الله علیه وسلم چنین میفرماید (لاخیری من کان من امتی لیس  
بعالم ولا متعلم) و اگر کسی این کتاب را تعلیم دهد در زمره علما و فقها  
داخل گردد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من حفظ علی  
امتی اربعین حدیثاً ینتفعون به بعثه الله یوم القیامة فقیهاً عالماً) فارسی خبر  
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر کسی که او نگاه دارد  
برامت من چهل خبر از ان من تا بدان نفع گیرند خدای تعالی روز قیامت او را  
در زمره علما و فقها بر انگیزاند و هم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که  
(طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة الا ان طالب العلم بیسط له  
الملائكة اجنحتها رضی بما یصنع) وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم (الا  
ان طالب العلم یتغفر له حیثان البحر و طیور الهواء) و نیز گفت (من یرد  
الله به خیراً یفقهه فی الدین) چون رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر  
که خدای عز و جل بدو خیری خواهد او را در دین فقیه گرداند و هم رسول صلی

الله علیه وسلم می فرماید خیر نیست در کسی که نه عالم باشد و نه متعلم و نیز گفت هر که چهل خبر در امت من آموزد و بر ایشان نگاه دارد از جمله علما و فقها باشد چون مهتر صلوات الله علیه چنین فتوا داد که جستن علم بر همه فریضه است ما درین کتاب از صحاح احادیث زیادت از چهل حدیث تضمین بکردیم تا هر که این کتاب را بر خواند ثواب متعلمان و طلبه علم بیابد و اگر در کسی آموزد ثواب معلمان بیابد و اگر بدین کار کند از جمله صدیقان و ابیدالان گردد انشاء الله عز و جل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (أَعْدُ عَالِماً أَوْ مَتَعَلِماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً لَهُمْ وَلَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكُ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که چون بامداد پگاه بر خیزی عالم باشید یا متعلم باشید و اگر نه مستمع باشید سخن علما را و اگر نه دوستدار ایشان باشید زینهار از ان پنجمین نباشید که از هلاک شدگان باشید یعنی منکر ایشان نباشید و قال رسول صلی الله علیه وسلم (مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى يُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ وَالسَّنَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که مرگ بدو آید و او در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگی باشد میان وی و پیغمبران یک درجه باشد در بهشت و قال النبی صلی الله علیه وسلم (مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَلْتَمِسُ أَباً مِنَ الْعِلْمِ يَنْتَفِعُ بِهِ قَلْبُهُ أَوْ يُعَلِّمَهُ غَيْرَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ عِبَادَةَ الْفِ سَنَةِ بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا وَحَفَّتَهُ الْمَلَكَةُ بِاجْتِنِهَا وَصَلَّى عَلَيْهِ طُيُورُ السَّمَاءِ وَحَيْتَانِ الْبَحْرِ وَدَوَابُّ الْبَرِّ وَأَنْزَلَهُ اللَّهُ بِمَنْزِلَةِ سَبْعِينَ صَدِيقاً وَكَانَ خَيْرَ لَهُ مِنْ أَنْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا كُلُّهَا لَهُ فَجَعَلَهَا فِي الْآخِرَةِ) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هر که از خانه بیرون آید بجستن یک کلمه یا یک مسأله از علم تا بیاموزد و تا سودمند

گردد دل او بدان ویا بدیگری در آموزد بنویسد خدای عزوجل او را بهر قدمی عبادت هزار ساله که روز روزه دارد و شب نماز کند و باز گسترانند فرشتگان پرها را تا او بران می رود و درود می دهند بروی مرغان هوا و ماهیان دریا و چسبندگان زمین و فرود آرد خدای عزوجل او را بمنزله هفتاد صدیق و آن یک مسأله او را از علم بهتر از آنکه همه دنیا آن وی بودی و وی آنرا از بهر خدای عزوجل بکار آن جهان خرج کردی.

اکنون آمدیم با سر سخن و بر نهاد این ابواب تا اگر کسی خواهد که سخنی از این نوع که یاد کردیم بنگرد و جمله کتابرا باز نباید جست و بر خوانندگان و نگرددگان آسان باشد و چشم می درایم که هر که بر خواند ما را بدعای خیر یاد دارد که مقصود ما از جمع کردن این کتاب دعای مسلمانان است تا باشد که مسلمانی که در دست هوا و بدعت بمانده باشد ازان رهایی یابد و دعای خیر در کار این کنسهاکار کند تا حق سبحانه تعالی بروی و بر ما رحمت کند انشاء الله تعالی.

**باب اول** در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توحید

**باب دوم** اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن از هر نوع که هست

**باب سوم** اندر بیان کردن توبه و طریق تائبان و روش و نشست و خاست

با ایشان

**باب چهارم** اندر بیان کردن امر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان حق

و استقامت بدان

**باب پنجم** اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کار اهل صلاح و زهد

و تقوی

**باب ششم** اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و رضا بقسمت قسام و جمع و منع آن

**باب هفتم** اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدا لان و صفت ارباب حقیقت

اول شرط نصیحت ما مربرادران ما را آنست که هر که این کتاب را خواهد نگریست چنان باید که مذهب گری و خصومت گری و هر چه بدین انواع باشد باز گردد همه را بیکسونهد و بتأمل تمام درین کتاب نظر کند اگر چیزی یابد بیرون شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آن صحابہ وی رضی الله عنهم که نه باخبار مسند و آیات قرآن و بعقل و معرفت مقیدست آنگاه چون بآخر رسد اگر چیزی باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد و میکند ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته ایم الا بر مذهب سنت و سیرت سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن یاران وی رضوان الله علیهم اجمعین هر که درین خلاف کند ایشانرا خلاف کرده باشد وصال و مبتدع باشد و هوادار و گمراه تا معلوم باشد و بالله العون والتوفیق.

## باب اول

### در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الله على الخلق ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز میگوید که توحید گفتن از ایمان جداست. توحید گفتن بتقلید میتوان گفت و ایمان بگفتار از معلم میتوان آموخت اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز بهدایت حق سبحانه و تعالی راست نیاید هر کرا بنور هدایت و چراغ معرفت دل او را روشن گردانیدند او را بحق شناسا کردند چنانکه در کتاب عزیز خود میفرماید (أَقَمَّنُ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ \* الزمر: ۲۲) وقال النبی صلی الله علیه وسلم (إذا دخل النور علی الصدر انشرح وانفتح) قيل هل لذلك من

علامه یعرف بها قال (التجافی عن دار الغرور والاناثة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل النزول) پارسی این آیت چنین باشد که حق سبحانه و تعالی میگوید (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه \* الزمر: ۲۲) گفت هر که خدای عزوجل دل او را شرح کرد چنانکه در باب سید علیه الصلوة والتحیة می فرماید (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* انشراح: ۱) ای نه ماباز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو چه دانستی که ایمان و توحید و کتاب و شریعت چه باشد همچنین هر کرا دل بآلماس بی نیازی شرح کردند و از مایه لطفش غذا دادند و از فضل ازلی پرورش یافته است او بنور هدایت حق آراسته است چون آن نور در دل بنده آید آن دل فراخ گردد و شرح و بسط درو پیدا آید که هر چه مخلوق است درو ناچیز گردد و خداوند آن دل را بدان نور شناسا و عارف گرداند و (قیل هل لذلك من علامة) گفت نشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و ناچیز و بی اصل انگارد و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیش از آمدن مرگ او را ساخته باشد و هر که بخدای شناسا و عارف گشت آن او این باشد و این جز بفضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می گوید (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ \* المائدة: ۵۴) و جای دیگر می فرماید (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ \* النحل: ۹۳) و جای دیگر می فرماید (من يهدي الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له) وقال النبي صلى الله عليه وسلم (بعثت داعياً ومعلماً وليس إلى من الهداية شيء وبعث إبليس داعياً ومزیناً وليس إليه من الاضلال شيء بل الله يضل من يشاء ويهدي من يشاء) شناخت خدای عزوجل آن بود که از سر این هدایت بر خیزد و این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر بعون و هدایت خدای عزوجل را هر که بتعلیم معلم شناسد هرگز از ایمان وی بوی شناخت

نیاید و ایمان بتقلید هرگز از شرك خالی نباشد زیرا که یا معلم بگوید یا تعلیم بکند که چنین است یا چنان است تا معلم نگوید این متعلم نتواند گفت که آری چنین است و هر چه گفت است از دیگری نشان است و هر چه نشان است از دیگری شرکست نه توحید اما روا باشد که کسی لفظ توحید و ایمان بر کسی نرم گوید و او را بیاموزد و آنکس آن قول همچنانکه از وی شنید می گوید هرگز او را از توحید هیچ خبر نباشد و لفظ ایمان نیز همچون آموختن توحید است اما بحقیقت ببايد دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان ملحدانست اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلم با آن راست افتد آموختن سود دارد مگر از سرپنداشت و ناشناخت درین سخن بنگرید که این را شاخهای بسیار است اما خردمند و اهل معرفت را این مقدار بسنده است اما بدانکه در توحید و ایمان و معرفت سخنهای بسیار است اگر بشاخهای آن بیرون شویم آنرا منتها نباشد اما در اصل ببايد دانست که شناخت حق سبحانه و تعالی بنور هدایت اوست و آن هدایت بکسب بنده نیست بلکه شرح دلست و عطای خدای عز و جل و هرگز بنده بشکر آن نرسد ایمان اصلی و معرفت عطای خدای عز و جل می دان اما مقدمات آن ببايد ورزید تا معرفت روی بتوانید اگر هست و اگر نیست آنچه بر تو است بکرده باشی و مقدمات معرفت بدانکه چیست متابعت عقل و نظر است بدلالیت هدایت بمعرفت پس آنکه چون این نظر صحیح افتاد تو بر سر کوی معرفت آمدی اگر اینجا بتعلیم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون تکرار می باید کرد و لفظ توحید چون می باید گفت و ترتیب آن چون است روا باشد که این را و مانند این را بتعلیم حاجت افتد و بی تعلیم نیز روا باشد و رسول صلی الله علیه و سلم می گوید (بُنِيَّ الْاِسْلَامُ عَلٰى خَمْسٍ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَاِقَامِ

الصلوة وابتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البيت) و این هر پنج را بتعلیم حاجت است اما خدای شناختن ازین دور است و این باشناخت هیچ مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است خدایا جز بهدایت خدای نتوان شناخت.

و توحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی اصل همه کارها توحید است و ایمان باخلاص و اعتقاد درست زیرا که اگر کسی چند سال عبادت کند که توحید نه راست گوید و ایمان نه باخلاص دارد در اعتقاد درست نباشد همه روزگاری ضایع باشد چنانکه شنیدی که شناخت چیست توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی

**اما بدانکه اصل توحید و ایمان آنست که:** اقرار دهی که خدای عز و جل هست و یکی است و بیچون و بیچگونه که هیچ چیز بدو نماند و او بهیچ چیز نماند همیشه بود و همیشه باشد و از همه چیزها بی نیاز و همه چیزها بدو نیاز مند توانای بر کمال پادشاه بی زوال قدوس بی عیب و بی مثال واحد بی شریک و بی انباز غنی بی معین و بی نیاز جبار بی قهر و بی نقصان قهار بی عجز و بی اعوان زنده بی کالبد و بی جان صانع بی اعضا و بی ارکان خالق بی آلت و بی فکرت رازق بی بخل و بی ریبت سلطان بی ندیم و بی وزیر ملک بی مونس و بی مشیر کریم بی طبع و بی سحیت رحیم بی دل و بی رقت صمد بی نقص و بی آفت واحد بی تألیف و بی تخریب همه خلق را بدو نیاز و آرام و او از همه بی نیاز هرچه از فهم تو آید که پادشاه تو چنانست نه چنانست بلکه آفریدگار آنست همه وصف و صفایان و همه مدح مداحان و همه توحید موحدان در کمال جلال او ناچیز بماند گفتنی و یرا از گفتنی باز ندارد و شنیدنی و او را از شنیدنی

باز ندارد و دیدنی ویرا از دیدنی باز ندارد خلق را بیافرید نه از بهر آنکه ویرا بخلق حاجت بود ولکن از بهر اظهار قدرت را همه را روزی می دهد نه از بهر عبادت ایشانرا لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما و صفات خود بی شبه ومانند است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ \* الشوری : ۱۱)

دیگر همچنان که بخدای عزوجل اقرار دادی بجمله رسولان و پیغمبران اقرار دهی که ایشان حق بودند و راست گوی اول ایشان آدم بود و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و او فاضلترین همه پیغامبران بود پیغامبری بدو مهر شد و ما راستیء دیگر پیغامبران بقول وی دانستیم که چنین کتاب چون قرآن بر خلق بیاورد و از دشمنان خویش در خواست که مانند این سورتی یاده آیت بیارید و ایشان همه دشمن وی بودند و حریص بودند بر قهر کردن وی و خون و خواسته خویش بذل می کردند بر عداوت وی اگر می توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی تا ویرا قهر کردندی چون نیاوردند و نتوانستند درست شد که این قرآن معجزه بود مر محمد را صلی الله علیه و سلم و وحی خدای بود عزوجل.

و معلوم باشد که همه کتابهای خدای عزوجل حق بوده است چون توریة و انجیل و زبور و دیگر صحف پیغمبران علیهم السلام زیرا که قرآن گواهی می دهد بر صدق دیگر کتابها چنانکه گفت (مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ \* الانعام : ۹۲) ومانند این در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان خدای عزوجل حق باشند و ایشان بندگان و فرمانبران وی اند فرزندان و دختران وی نیند و نیز درست شده باشد که قیامت و حساب و ترازو ثواب و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلومان همه حق است زیرا که قرآن مجید گواهی می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید (وَلَكِنَّ الْأَبْرَّ مَنْ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ \* البقرة : ۱۷۷)



اینست شرائط ایمان مجمل که گفته اند هر چند که جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مطول گردد اما قول بنده که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله عبارت است از جمله که یاد کرده اند و هر که یکی را ازین انکار کند قول لا اله الا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد و پای از حد مسلمانی بیرون نهاده باشد تا دانید و بالله التوفیق والعصمة.

## باب دوم

### اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناخت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال مقبول العالم حجة الحق علی الخلق احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز فرماید که شرایط سنت و جماعت را مسایل بسیار است و دانستن آن فریضه است همچنانکه دانستن نماز و روزه و حج و زکوة این همه چنان فریضه است بلکه اگر در نماز و روزه و فریضه های دیگر خللی افتد که نه بعمداً بود معفو عنه بود اما اگر در سنت و جماعت خللی افتد مرد مبتدع گردد و مبتدع را خدای عز و جل نیامرزد و عذاب بر مبتدع الحکم واجب باشد و از بدعت حذر باید کرد چنانکه بتوانی و بسنت و جماعت رغبت باید نمود چندانکه بتوانی و ازین اخبار اسناد بیفکنم تا مطول نگردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (رحم الله خلفائی) قیل یا رسول الله و من خلفاؤك قال (الذین یحیون سنتی و یعلمونها عباد الله) پارسى خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید رحمت خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان تو که اند گفت آنکسانی که زنده می دارند سنت مرا و در بندگان خدای عز و جل می آموزند و هم رسول صلی الله علیه

وسلم فرمود (یا ابا هریره عَلم الناس سنتی تکن لك نوراً ساطعاً يوم القيامة يغبطك الاولون والآخرون) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید ای ابو هریره بیاموز مردمان را سنت من تا ترا باشد روز قیامت نوری درخشان و تابنده چنانکه خلق اولین و آخرین همه بتو آرزو برند و خواهند که چون تو باشند و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (امرئ ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دمائهم وامواهم الا بحقها وحسابهم على الله) [۱] پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله چون این قول بگفتند خون و مال ایشان در بند آمد از من

(۱) در مدارج النبوة در صفحه ۲۲۶ عبد الحق دهلوی می گوید:

وآنکه در بعضی احادیث آمده (...حتى يقولوا لا اله الا الله ومن قال لا اله الا الله...) اکتفا بجزء اول و اعظم کرده اند و یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه می پرسند چه میخوانی گوید (الحمد لله رب العالمين) و یا (آلم ذلك الكتاب) میخوانم بدلیل (امرئ ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و يؤمنوا بى وبما بعثت به) و این سخن ظاهراست

و در مکتوب پنجاه و یکم جلد ثالث از مکتوبات امام ربانی قدس سره

نوشته است:

گرویدن دل و راء یقین دل است هر چند و راء تصدیق نیست لیکن متفرع است بران یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلون بود تسلیم و انقیاد بود بمؤمن به یا جحود و انکار بدان و علامت تسلیم و انقیاد رضای قلب است بمصدق به و انشراح صدر است بدان و علامت جحود و انکار کراهت قلب است بمصدق به و تنگیء سینه است بدان قال الله تبارك و تعالی (فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ =

وحساب ایشان بر خدایست عزوجل که اسرار بندگان بدانند هم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (شفاعتی لمن شهد ان لا اله الا الله مخلصاً یصدق لسانه قلبه وقلبه لسانه) پارسی خیر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که شفاعت من مر آنکسانی راست که شهادت بگویند باخلاص دل و زبان ایشان بادل راست باشد و دل با زبان راست ازین اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شویم دراز گردد و هر که بخدای و رسول ایمان دارد این قدر یاد کردیم تمام است مرد مؤمن سنی را و اگر کسی بدین ایمان ندارد او را باسنت و جماعت چه کار است ایمان از سر باید گرفت اما بدانی که مسائل سنت و جماعت بسیار است و تفصیلات دراز اما اساس و قاعده آن باده مسأله گردد و ازین ده مسأله چاره نیست لابد بیاید دانست چنانکه خبر بدان ناطقست قال ابو الحسن بن علی محمد التیمی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی عن عبد المجید عن عبد العزیز عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف نبي من الانبياء وبنی الله له بكل يوم مدينة في الجنة وكتب الله له بكل قدم يرفعها ويضعها عشر حسنات ومن صلى في الجماعة كتب الله له بكل ركعة اجر شهيد) قالوا يا رسول الله ومتى يعلم الرجل انه على السنة

---

يَهْدِيهِ يَسْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ\*  
 الانعام: ۱۲۵) و حصول تسلیم و انقیاد مر قلب را بمؤمن به بعد از حصول تصدیق و یقین بدان بمحض موهبت الهی است جلّ شأنه و صرف کرم نامتناهی اوست

والجماعة قال ( اذا عرف من نفسه عشر خصال اوله لا يترك الجماعة ولا يستأصحابى ولا يخرج على هذه الامة بالسيف ولا يكذب بالقدر ولا يشك في الايمان ولا يمارى في دين الله ولا يدع الصلوة على من مات من اهل القبلة ولا يكفر احداً من اهل التوحيد بالذنب وان عملوا بالكبائر ولا يترك المسح على الخفين في السفر والحضر ولا يترك الجماعة خلف كل امام برّ او فاجر فمن ترك من هذه الخصال خصلة واحدة فقد ترك السنة والجماعة) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که بر سنت و جماعت باشد بنویسد او را خدای عز و جل بهر روزی ثواب هزار پیغامبر از پیغامبران خدای عز و جل و بنا کند او را خدای عز و جل بهر روزی شارستان در بهشت و بنویسد او را بهر قدمی که بردارد و بنهد ده نیکی و هر که نماز کند در جماعت مسلمانان بهر رکعتی بنویسد او را خدای تعالی ثواب شهیدی گفتند یا رسول الله مرد کی بداند که او بر سنت و جماعت است گفت چون تن خویش ده خصلت بیا بد او ستی و جمعی است اول آنکه دست از جماعت ندارد دوم آنکه اصحاب مرا بد نگوید سوم آنکه بر اهل قبله بشمشیر بیرون نیاید چهارم آنکه قضا و قدر را بدروغ ندارد پنجم آنکه در دین خدای ستهیدگی نکند و ششم آنکه اندر ایمان خویش شک نباشد هفتم آنکه هر که از اهل قبله که بمیرد بر وی نماز کردن روا دارد هشتم آنکه هیچ کس را از اهل توحید بگناه کافر نخواند اگر چه گناه کبیره باشد نهم آنکه مسح بر موزه کشیدن دست باز ندارد در سفر و حضر دهم آنکه نماز از پی همه مسلمانان روا دارد اگر نیک باشد و اگر هر که یکی از این خصلتها که یاد کردیم دست باز دارد دست از سنت و جماعت باز داشته باشد این ده خصلت که بنیاد سنت و جماعت است اینست بقول راویان معتمد از قول رسول صلی الله علیه وسلم قولاً و فعلاً.

دیگر آنچه ائمه دین و اهل سنه و جماعت بر آند و پسندیده اند و از سلف بما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهیم کرد هیچ کس را از اهل سنت و جماعت باتوانکار نباشد:

**اول قاعده آنست** که اقرار دهی که هر کسی از بندگان خدای از مرد وزن و از نیک و بد که او بگفت لاله الآله محمد رسول الله او مؤمن است شاید که زن مؤمنه بدو دهی و از وی زن خواهی و میراث مؤمنان یابد و مؤمنان از وی میراث یابند و احکام مؤمنان بروی برانند و بر جنازه وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان دفن کنند اگر این قول از دل گفته باشد و بدین باخدای رسد جای وی بهشت است و اگر نه از دل گفته باشد منافق باشد بظاهر احکام مؤمنان بروی میرانند از بهر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق باخدای رسید جای او درك اسفل باشد چنانکه خدای تعالی گفت **(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ \* النساء: ۱۴۵)** ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم ویرا بتهمتی یا بتعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه خدای عز وجل گفت **(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا \* النساء: ۹۴)** چنان باید که جمله گویندگان لاله الآله محمد رسول الله را مؤمن گویی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق بریشان نگفتی و شك در ایمان خویش و ایمان ایشان نیاری زیرا که خدای عز وجل گناهکار را مؤمن خواند چنانکه خدای تعالی گفت **(وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا إِنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ \* النور: ۳۱)** و معلوم باشد عاصی را بتوبه می فرماید و نشاید خدایا را عز وجل خلاف کردن و دران شك و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن و ایشانرا دروغ زن داشتن زیرا که هر مؤمنی که او از قول گبری یا جهودی یا ترسایبی یا از جمله اهل ضلال و کفر و شرك این قول

وشهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود آمد جمله قضاة اسلام در اسلام آن بیگانه بر این قول حکم کنند پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (أمرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على الله)

قاعده دوم آنست که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی هم خیر و هم شر و هم نفع و هم ضرر آنچه خیرست بامر و رضا و محبت اوست بدان ثواب دهد و آنچه شرست بنهی اوست بدان عقاب کند برضا و محبت اونیست تا سفه لازم نیاید اما جمله بقضا و مشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید.

قاعده سوم آنست که جمله یاران رسول صلی الله علیه وسلم جمع داری در دوستی و نیکو خواستن و نیک گفتن و هیچ کسی را از ایشان بقلیل و کثیر بد نگویی و بد نه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر گوید چنانکه حق تعالی گفت (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ \* الحشر: ۱۰) خدای عز و جل ما را بستود که ایشانرا بد نگوییم و بریشان دعا و ثنا گویم پس شاید ایشانرا بد گفتن از جمله ایشان ابوبکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گویم پس عمر را پس عثمان را پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول صلی الله علیه وسلم باتفاق جمله یاران و نصرت کردند مردین را و شریعت را و ایشان بگستراندند بساط اسلام را در آفاق جهان بتوفیق خدای در حق ابوبکر می فرماید (الَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أَثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ \* توبه: ۵۰) و عمر را گفت (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ \* (الانفال: ۶۴) و عثمان را گفت (اَمَنْ هُوَ قَائِتٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا \* الزمر: ۹) و علی را گفت رضی الله عنهم اجمعین (اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوْا \* المائدة: ۵۵) و جمله یاران را گفت (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* الواقعة: ۱۰-۱۱) و جای دیگر فرماید (وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ \* التوبة: ۱۰۰) پس هلم برین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی و سنن و جمعی باشی از قاعده سوم نیز آنست که مسح بر موزه کشیدن روا داری مقیم را یک شبا روز و مسافر را سه شبا روز از حدت تا وقت حدت.

قاعده چهارم آنست که جماعتها را و جمعهای مسلمانانرا حق گوئی و حق دانی و از پی همه مسلمانان نماز روا داری چنانکه در خبر آمده است که رسول گفت صلی الله علیه وسلم (صَلُّوْا خَلْفَ كُلِّ اِمَامٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ لَكُمْ صَلَوَتُكُمْ و عَلَيْهِم اَثْمُهُمْ) و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق و جدایی افکنندن آورده باشد در باره اسلام و در سنت و جماعت و از ان قوم باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَدَرِ شَبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ) و نیز گفت (يَدُلُّ اللّٰهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ) یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است.

قاعده پنجم آنست که همان صفات ستوده ملک را سبحانه و تعالی جمع داری با اعتقاد درست چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید (وَلَهُ الْمَثَلِ الْاَعْلٰی) مفسر گوید یعنی الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباشد عالم نباشد و چون قدرت نباشد قادر نباشد و جمله صفات همچنین است آنکه صانعی را شاید

**قاعده ششم** آنست که اقرار دهی که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید  
اهل بهشت خدای را عز وجل ببینند به چشم سربی چون و بیچگونه و ویرا  
صورت و هیئت ولون و کیفیت نباشد اما ببینند بی چون و بی چگونه (لَيْسَ  
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ\*) اما ببینند چنانکه حق سبحانه و تعالی  
می گوید (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ\* القيامة: ۲۲-۲۳)

**قاعده هفتم** آنست که اقرار دهی که بندگانرا استطاعت است توانند که  
فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط وجود استطاعت  
زیرا که تکلیف مالا یطاق روا نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید  
(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اَلْوُسْعَهَا\* البقرة: ۲۸۶) مفسر می گوید یعنی طاقتها  
در فرمان خدای تعالی و در دین او لجاج و استهیدگی نکنی از بعد آنکه حق  
ترا معلوم شده باشد که همه خللها ازین است.

**قاعده هشتم** آنست که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عز وجل حق  
است چون قرآن و توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم همه کلام خداست  
عز وجل بگفت نیافرید سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست و مخلوق  
نیست و محدث نیست بگفت بقدرت نه بآلت و جارحت گفتنی و ویرا از گفتنی  
باز ندارد چنانکه شنیدنی از شنیدنی باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد اما  
خدای را عز وجل کلام ثابت است چنانکه گفت (يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوْا كَلَامَ اللّٰهِ) و نیز  
گفت (وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا) و نیز گفت (فَاجْرُهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ )  
**قاعده نهم** آنست که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عز وجل  
بی توبه روا باشد مؤمنانرا و ستیانرا چون خواهد و هر گناهکاری از مؤمنان  
که با خدای عز وجل رسد و توبه نکرده باشد کاروی در مشیت خدای عز  
وجل باشد اگر خواهد و ویرا بیامرزد بفضل و کرم خود و اگر خواهد بشفیعی  
بخشد و اگر خواهد بقدر گناه و ویرا عذاب کند پس به بهشت آرد چنانکه



گفت (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرَ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...)\*  
 (الآية. النساء: ۴۸) و روا نباشد که خدای تعالی موحدانرا عذاب جاوید کند  
 و هر موحد که از دنیا بیرون شود و ویرا در خاک نهند ویرا سؤال کنند اگر  
 جواب بصواب دهد گور وی مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت اگر جواب  
 نه بصواب دهد روا باشد که ویرا عذاب کنند بمقدار گناه و نیز اقرار دهی  
 که حساب و ترازو و نامه خواندن و صراط و بهشت و دوزخ همه هست و حق  
 است بی شک چنانکه در قرآن و اخبار آمده است.

**قاعدهٔ دهم** آنست که متشابهات که در قرآن است و اخبار بدان اقراردهی  
 که چنانست و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است و مفسران آنرا تأویل و  
 تفسیر کرده اند و علمای حق آنرا بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند از قول  
 ایشان نکذری و بر قول ایشان نیفزایی و هر چه آنرا فرو گذاشته اند دران  
 هیچ سخن نگویی بعقل و فهم خویش تا در شبهه و تعطیل نیوفتی و در جمله  
 اقرار دهی که همه قول خدایست عزوجل و حق است و چنانست که او گفت  
 نه بظاهر و نه بیاطن يك حرف را منکر نباشی زیرا که يك حرف را منکر بودن  
 انکار است از جمله و هر چند در آیات متشابه کم آویزی بهتر باشد زیرا که حق  
 سبحانه و تعالی می گوید (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَنْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ  
 ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ  
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ \* آل عمران: ۷)  
 خدای عزوجل نشانهٔ راسخان علم آن نهاد که ایشان بمتشابهات قرآن اقرار  
 دهند و تأویل و تفسیر نجویند و راه سلامت اینست زیرا که نادانی با خدا  
 حواله کنی به از آنکه در تشبیه گویی و در فتنه افتی اگر کسی گوید که چه  
 گویی درین آیتها که خدای عزوجل می فرماید (خلقت بیدی \* ص: ۷۵)، (وجاء  
 ربك \* الفجر: ۲۲)، (الرحمن على العرش استوى \* طه: ۵)، (وان من شيء الا يسبح

بحمدہ \* الاسراء: ۴۴)، (ولله يسجد من في السموات والارض طوعاً وكرهاً \* الرعد: ۱۵) و در اخبار آنچه مانند اینست گویم چنان است که خدای عز و جل گفت و رسول صلی الله علیه و سلم گفت و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت و اگر گوید که تو بوجه تشبیه می گویی گویم من بدانچه خدای عز و جل گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم که چنانست که ایشان گفتند تشبیه نباشد اما اگر تو گویی که نه چنین است تشبیه تومی گویی نه من از همه تشبیهات بیزارم من بدانچه خدای گفت و رسول او گفت صلی الله علیه و سلم اقرار دارم که بر آن نه افزایم و ازان نه کاهم من خود را از تشبیه رستم اما تومی گویی که نه چنین است و نه شاید که تو چنین گویی در تشبیه تو آویخته باشی نه من و تأویل تومی نهی و بگفت ایشان اقرار نمی دهی تشبیه تومی نهی از اقرار تشبیه نیاید اقرار بقول خدای عز و جل و بقول رسول صلی الله علیه و سلم ایمانست و انکار ازان کفرست پس چون من بر سر اقرار باشم و تو بر سر تأویل و تشبیه ترا بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل و خردمند باشد داند که راه راست و اعتقاد پاک راه رسول است صلی الله علیه و سلم و آن یاران او رضوان الله علیهم اجمعین و آن اینست که گفته آمد و بالله التوفیق.

## باب سوم

### اندر بیان کردن توبه و روش تائبان و محققان

شیخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق المجتهد فی سبیل الله الحاکم العدل فی بلاد الله ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه فرماید که توبه کاریست که هر که عاقل است از هر نوع مردم که هست چه از مسلمان و چه از جهود و چه ترسا و چه مشرک و چه بت پرست

هیچ کس نیست که نه او را بتوبه حاجت است زیرا که در هر کیشی و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه او را دران راه و دران طریق خللها باشد او را ازان خبر نباشد هر که کاری می کند چون خلل آن بدید توبه بروی واجب آمد اگر توبه نکند بر خود ستم کرده باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ \* الْحَجَرَات: ۱۱) تا آنجا که می گوید (وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \* الْحَجَرَات: ۱۱) خلق را بدین دو قسم در آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که نا تائب است ظالم است سر همه رشتها ازینجا کشاده گشت و خلقان خود را در ظلم و فتنه افکندند که حق سبحانه و تعالی باما تجارتي و بیعی در پیوست و ما دران بیع نه درست و نه راست آمدم و عهد وفای آن بجای نیاوردیم تا سر رشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بمانند چنانکه حق سبحانه و تعالی میگوید (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ \* التوبة: ۱۱۱-۱۱۲) این همه در بیان آن کسانی است که ایشان بدانستند که ما در بیع درست نیامدیم و عهد و فابشکستیم و ندامت آوردند هر که درین بیع و درین عهد درست آمد نگاه وی از تائبان است و این آیت که (التائبون العابدون) در حق وی درست آمد و هر که درین بیع و درین عهد درست نیامد و توبه نکرد (ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون \* الحجرات: ۱۱) خطاب وی آمد و توبه کاری است که آنرا بهیچ چیز حاجت نیست و همه خلق را بتوبه حاجت است بهترین همه خلق انبیا و رسل بودند از جمله ایشان یکی یحیی بود که در حق وی میگوید (وسيداً و حصوراً) و دیگر همه آنند که

استغفار بر ایشان واجب آمده است پس چون سرور و سالار همه خلق انبیا و رسل بودند و ایشانرا بتوبه حاجت بود کرا زهره و یارای آن باشد که او گوید مرا بتوبه حاجت نیست مهتر صلوات الله علیه می فرماید (انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة) و در خبر دیگر آمده است (انی لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ) و آدم صلوات الله علیه میگوید (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* الاعراف ۲۳) و موسی صلوات الله علیه می گوید (إِنِّي ثَبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ \* الاعراف ۱۴۳) و در حق سید اولین و آخرین میفرماید (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* الفتح ۲) و فرزندان یعقوب را می گوید (يَا أَبَا نَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* يوسف ۹۷) و در حق جمله مؤمنان میگوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا \* التحريم ۸) و مقام تائبان از جمله مقامات فاضلتر و بلند تر است و تائب حقیقی از همه خلق بنزدیک خدای عز و جل عزیز تر و گرامی تر است و دو ستر است و در شان ایشان می آید (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ \* البقرة ۲۲۲) و توبه در جمله مؤمنان فرض است چنانکه می گوید (وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* النور: ۳۱) و همه فلاحها و نجاتها در توبه است و بهر فرضی که هست هر یکی را وقتی است معلوم چون نماز و روزه و وضو و اغتسال و زکوة و حج و امثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد بظاهر و باطن مهتر صلوات الله علیه فرمود (يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ فَإِنِّي أُتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ) و مهتر صلوات الله علیه از آن گفت من هر روزی صد بار توبه میکنم زیرا که

هیچ نفسی از آدمی بر نیاید که نه آلاشی دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا دنیا را دوست دارد و هر که دنیا دوست دارد بر سر همه معصیتها باشد که سید میگوید علیه الصلوة والتحیة (حب الدنيا رأس کل خطیئة) و حقیقت بدانکه هر شبا روزی بیست و چهار ساعتست و در هر ساعتی آدمی هزار نفس برزند در هر شبا روزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوست داشت وی برزند همه معصیت باشد بیست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن معصیت نداند و ازان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر که آیا استغفار می باید کرد یانی چون مرد تائب گردد و آنچه شرط توبه بود بجای آرد و از حلاوت توبه خبر آید این همه انفاس وی طاعت گردد اکنون این بضاعت اگر باین رنج می آرد که شرط توبه است بجای آری بشنوک که شرط توبه چیست شرط توبه سه چیز است پشیمانی است بدل و عذر خواستن است بزبان و بتن باز ایستادن است از گناه اصل توبه در حقیقت این سه چیز است پس این را شاخها است هر که دست بشاخهای این زند و باخلاص و راستی این بجای آرد این مقام که یاد کرده آمد او را حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عزوجل و صدیقی از صدیقان و ابدالی از ابدالان زیرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دوستها توبه است چنانکه خبر بر آن ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من شیء احب الی الله من شاب تائب) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هیچ چیز نیست دوستر بخدای تعالی از جوان تائب که پای بر هوای خویش نهد و گام خویش را در زیر گام آرد و رضای خدای تعالی بر هوای خود اختیار کند اینست نیکو سعادت و نیکو بختی که ویرا بر آمد و اینست عزیز خلقی که او گردید هم

بنزدیک خدای تعالی و هم بنزدیک جمله اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان در هوا و ماهیان در دریا و سباع در دشت و صحرا و نخجیر در نشیب و بالا همه او را دوست دارند و همه بدو تقرب و نزدیکی جویند و هر چه او خواهد خدای تعالی آن کند.

**حکایت** آورده اند که فضیل بن عیاض<sup>[۱]</sup> رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و ماله با خداوندان می داد جهودی بماند و هیچ چیزی دیگر نماند که بوی دادی جهود را گفت مرا بجل کن که هیچ چیزی نمانده است که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال من ندهی ترا بجل نکم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن زیر این جامه کیسه زر است بر دار و بمن ده تا سوگندم راست شود و ترا بجل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود گفت اسلام عرضه کن که من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وسلم توبه کند بر راستی و اخلاص خاك در دست وی زر گردد من خواستم تا بدانم که تو درین که میگویی راست هستی یانی درین زیر جامه هیچ زر نبود بدانستمی که دین محمد علیه السلام حقست و توبه تو حقست و بر دست وی مسلمان شد و چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تائبانرا در پیش ما رفته است و مارا معلوم است و توبه نه چنین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه نجات مردانست و حیات دل و پرورش جانست و پیل آخرتست و سرور مؤمن است و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندان و جبل افتادگانست و دلیل گم شدگانست و مفتاح سمع مستمعانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت مستقیمانست و نور بصیرت روندگانست و استراحت خوف خائفانست و مبشر امید راجیانست چنانکه حق سبحانه و تعالی در کتاب

(۱) فضیل بن عیاض توفی سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] فی مكة المكرمة زادها الله ثرفا و کرما

عزیز خود می فرماید (الذین آمنوا و كانوا يتقون) آنکسانی که با ایمان آوردند و هر چه نه کار ما بود و نه رضای ما بود از آن پرهیز کردند و باما گردیدند یعنی توبه کردند (لَهُمُ الشَّرَىٰ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* یونس : ۶۴) اکنون با سر سخن آییم که شرط توبه چیست و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست آید و بدین مقامها برسد که گفته آمده است و آن بگوینها بیاید انشاء الله تعالی.

فصل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آنست که اول باری فرمان خدای تعالی نگاه دارد و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود در کتاب عزیز خود (یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبهً نصوحاً \* التحريم : ۸) گفت آنکه با ایمان آورده اند و مرا بخدای پسندیده اند یعنی باما گرویده توبه کنید چون توبه نصوحا و درین توبه نصوحا چند قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام ابو بکر سوربانی رحمه الله علیه دیدم که او گفته بود که این نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر چه مال بود که باخصمان می بایست داد باز داد و هر خصمی که می خشنود توانست کرد خشنود کرد تا چنان شد که ویرا ازمتاع دنیاوی چیزی نماند یکی بیامد که ترا چیزی بمن می باید داد میزری بر میان داشت از میان باز کرد و بوی داد کوی آب بود دران کوی آب نشست خدای عزوجل ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصمی که می خشنود توانید کرد خشنود کنید باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم اول باری بیاید دانست که در هر مقام جدا گانه توبه باید کرد عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد و قرآ را از پنداشت توبه باید کرد و عالم را از حسد توبه باید کرد و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما هیچ توبه آسان تر از

توبهٔ مفسدان نیست که از فساد ظاهر توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا را نگاه دارند اما اگر کسی میخواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد او را معاملهٔ تائبان بر دست باید گرفت و تائب را چنان باید بود که يك نفس از آن خویش ضایع نگذارد و قبلهٔ دل خویش کردار بد خویش کند می نگردد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است بچشم انصاف دران نگردد و حکم کند که هر بنده که با خداوند خویش چنین کند مکافات وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد همچنین سیاست ملك و بیم قطیعت و عذاب دوزخ قبلهٔ دل خویش کند تا آتش ندامت در دل وی بالا گیرد دل بسوختن آید و چشم بگریستن آید و زبان بنالیدن آید و تن فرا گذاختن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد از نادیدنی و گوش نگاه دارد از ناشنیدنی و زبان نگاه دارد از ناگفتنی قرین بدرا بدرود کند پپای نرود جایی که نباید رفت بدست نگیرد چیزی که نباید گرفت هفت اندام خود در بند بندگی کند و هر خصم که می خشنود تواند کرد خشنود کند و برگزشته حسرت و ندامت خورد و خوف تمام بر دل نهد که آیا این خطاهای من و جفاهای من از من در گذارند یا نه آیا که بامن چه خواهند کرد بیمارزند یا عذاب کنند نفسی در بیم و نفسی در امید می گذارد شب و روز بکار خدای مشغول گردد طعام خوردن بدرود کند بروز و بهمه اوقات زبان بذکر خدای تعالی تر دارد خاصهٔ بامداد و شبانگاه که آنرا خاصیتی است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا \* طه: ۱۳۰) و نیز می فرماید (يُسَبِّحُ لَهَا بِالْفُجْدَىٰ وَالْآصَالِ \* النور: ۳۶) و نیز می گوید (فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ \* طه: ۱۳۰) نیک جهد باید کرد تا تن را از آنچه خوی کرده است باز پس آری و از درگاه شیطان با درگاه رحمان آری نه بینی که حق سبحانه و تعالی رسول



را صلی الله علیه وسلم بدین فرمود چنانکه گفت (قم اللیل الا قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلاً اؤزد علیه ورتلی القرآن ترتیلاً) و جای دیگر گفت (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ) چون رسول را صلی الله علیه وسلم به بیداری شب و نماز فضائل فرمود وقتی و حالتی نخواهد بود از آن وی و از آن صحابه وی فاضلتر و مقام نخواهد بود از مقام محمود شریفتر چون آن مقام را بهای این کرد که شب و روز بزد کر ما مشغول باش و سیرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن یاران وی این بود کسی که بر بدل این کند نه برسیرت و راه ایشان باشد دیگرچنان باید که فضائل گزار فریضه ناسی نباشی بسیار وقت باشد که کسی گوید من برخیزم و نماز شب کنم آنکه چون صبح بر آید فرا خواب شود تا وضوء وی شکسته گردد آنگاه برخیزد و نماز فریضه فرا کردن گیرد آن از وسواس دیو باشد و این در روزگار پیشین بود که ما نو بکار در آمده بودیم که ابلیس علیه اللعنة به نماز فضائل فریضه تائبان را در تقصیر می افکند اما درین روزگار چنان شده است که باخ و واخ فریضه و فضایل از میان برداشتنند مکنید ای مردمان گوش باحوال خویش دارید که ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه ببرد تائب را چنان باید که در هر وقتی نمازی وضوی تازه کند تا دیواز وی رمیده گردد و در عبادت سبکتر باشد و بقول پیغامبر صلی الله علیه وسلم کار کرده باشد که (من جدّد وضوئه جدّد الله له المغفرة) و چنان باید که نماز جماعت هیچ نگذارد و در جمعه هیچ تقصیر نکند اگر چه دو فرسنگ بباید رفت و مسکن وی در اغلب احوال مسجد باید که باشد و چون بنشینند روی بقبله نشینند اگر حقی ندارد در گردن یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد که حق ایشان در گردن وی نباشد در مسجد می باید بود تا بامداد چنانکه آفتاب بر آید آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز کند نماز ابرار ان اگر فریضه

از وی فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه بکسب حلال مشغول شود اگر توکل ندارد و اگر بر نصیب گیری کند این کسب بهتر باشد و اگر دنیا دارد خرج کند بریشان و از حق باز ندارد و اگر دنیا ندارد کسب حلال است اما باید که بحجت کند چنانکه حق سبحانه و تعالی از وی پرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و بکسب دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است در کار خدای تعالی تفرقه کند و دل متفرق را جمع کند و سخاوت پیشه گیرد و بخل دور کند و چون وقت نماز اندر آید باول وقت برخیزد و ساز نماز کند چنانکه خدای عز و جل فرموده (حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی \* الْبَقَرَةُ: ۲۳۸) باول وقت نماز بمسجد آید و نماز گذشته قضا می کند تا جماعت فراهم آیند چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید هم در مسجد می باشد و ذکر خدای تعالی می گوید و یا علم نداند بنزدیک عالمی نشیند و علم سمع کند و می آموزد و بیشتر نشست و خاست با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرضی پیش وی آید که ویرا از مسجد بیرون باید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین جایهاست و بازار بدترین جایهاست چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت (خیر البقاع فی الدنیا المساجد و شر البقاع الاسواق) تائب نباید که بی عذری از بهترین جایها به بدترین جایها رود اما اگر عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود انشاء الله که خیر باشد و زیان ندارد اما اگر یک مسأله از علم که بروی فریضه است فرا آموزد او را فاضلتر و بهتر از کسبهای همه دنیا که بکند و همه زروسیم دنیا که بدست آرد و در راه خدای تعالی نفقه کند تائب را و نا تائب را هیچ چیز بهتر از علم آموختن نیست و همه کارها بعلم راست آید بی علم هیچ کار نتوان کرد چنانکه رسول را صلی الله علیه وسلم پرسیدند که (ای الاعمال افضل) تاسه بار این می پرسیدند جواب می داد بهر باری که (العلم) گفتند یا رسول الله ما

از کار می‌پرسیم و تو از علم جواب می‌دهی گفت زیرا که هیچ کاری علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد پس چنان باید که تائب اول در بنیاد رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد پس بعلم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت باد و چیز گردد با دل فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت با خلاص هم با این هردو گردد و هر کرا بخلق طمع باشد هرگز از وی کار با خلاص نیاید و هر کرا شکم سیر باشد و کار دنیا ببرد هرگز هوای وی مقهور نباشد و او را بر درگاه خدای عز و جل آبرویی نباشد و مرد را هوا آنگاه مقهور گردد که از جمله مباهات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر مردمان از حرام کنند و هر چه با راحت نفس گردد از آن دور شود و کاربرد و جای بد و یار بد بَدْرُوذ کند و اندیشه بد و غلّ و غش و بغض و حسد و حرص و کینه و عجب و بخل از دل بیرون کند و هر کاریرا اصلی است بنیادی و اصل و بنیاد این کار با چهار چیز گردد اول امل کوتاه کردن دیگر بوعده خدای تعالی امین بودن و سه دیگر قسمت قسام راست دیدن و چهارم شکم از حرام نگاه داشتن و هر که این چهار چیز نگاه دارد و بجای آرد همه مجاهدتها بجای آورده باشد و تن در بند وی آمده چنانکه خواهد نفس را در کار تواند کشید تن تائب همچون اسب نَوَزِينُ است اگر راضی او را برزین و لگام راست کند چنانکه می‌باید روز حرب در حربگاه خطا نکند هم نظاره میدانرا شاید وهم غنیمت را شاید وهم هزیمت را شاید و اگر اسب ریاضت نیافته باشد و لگام وزین ندیده باشد سرکشی کند آنجا که بکار باید آمد هم در خون خویش و هم در خون جمله سپاه شود چنانکه اسب فرعون ملعون کرد و مرد که مرد شود بر ریاضت مرد شود و ریاضت قهر هوا باشد و حق تعالی ما را بقهر هوا فرمود آنجا که گفت (وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ \* النازعات : ۴۱) مثل تن هوا پرست چون مثل سگ است چنانکه حق تعالی گفت (وَاتَّبَعَهَا هَوَاهُ فَمَثَلُهُ

**كَمْثَلِ الْكَلْبِ \* الاعراف: ۱۷۶)** تا آنجا که گفت (لعلکم تتفكرون) ورسول صلی الله علیه وسلم گفت (الناس عالمٌ و متعلمٌ و سائر الناس همّجٌ لاخیر فیه) گفت مردم عالم است یا متعلم و هرچه نه این هر دو است خرمگس است اکنون رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که رنج تعلیم نکشد همچون خرمگس است و خدای عز و جل آنرا گفت که علم آموز او بعلم کار نکرد و کار بهوا کرد (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ \* الاعراف: ۱۷۶) پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشد تاچه می باید کرد تا ازین هر دو بیرون بود و درین خطاب مشترك نبود آنرا که علم نداند ببايد آموخت و رنج آن ببايد کشید تا از آنچه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که (سائر الناس همج) بیرون آمده باشی و آنکه علم داند بعلم کار باید کرد و متابِع هوا نباید بود تا از ان قوم نباشی که گفت (واتبع هواه فمثله كمثل الكلب) تن هواخواه بتر از سگ است و مجاهدت و ریاضت کم از سگوان نیست چون سگوانی سگ پلید را ریاضت دهد روزی چند سگ امیرش خوانند و روز شکار و تماشا بی او نروند و امیر در شکارگاه همه بسوی او نگردد تا او چه می کند و چون می دود و گشته او را بزنده بر دارند و خطای او را بصواب بر دارند اگر صید را در نیابد عذر او را باز خواهند و اگر صید را بیابد و بگیرد نواخت سلطان یابد و سگوانرا خلعت بر سری و تا زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت ایشان کند پس سگی که چند روز ریاضت یافت و از علم چندان بدانست چون فراوی گویی برؤ برؤد و چون گویی باز آی باز آید و داند که صید چون می باید گرفت چون سگی که پلید ترین سباع بود بدین قدر علم چندین مرتبت یافت از نواخت سلطان و جُلّ دیا و قلاده زرین در نماند مؤمن موحدی که عزیز ترین همه خلق است توبه کند و هوای خویش قهر کند و مجاهدت علم و عبادت بکشد کئی روا باشد که حق سبحانه و تعالی

اورا از دریای لطف و کرم خویش بی بهره گذارد تایب که مستحق  
غفرانست و بر گزیده رحمن است و دل وی نظرگاه خداوند جهانست او علم  
آموزد و ریاضت کشد و هوای خویش در باقی کند و رضای حق اختیار کند  
خلعت وی کم ازان سگوان نباشد و نه رحمت و فضل و کرم خداوند دو جهان  
ازان امیر لئیم کم باشد چنانکه خدای عز و جل وعده می کند (وَهُوَ الَّذِي  
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ \* الشوری: ۲۵) و جای دیگر  
می گوید (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ  
حَسَنَاتٍ \* الفرقان: ۷۰) این وعده نیکو که خدای عز و جل تایبانا کرده  
است و ما چنین در کار توبه و کار خدای عز و جل کاهل نه علامت سعادت  
باشد هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آرد و این سیرت که یاد  
کردیم بر دست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند  
و هر جای که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایبی بر جویی یا  
بر رودی یا بر دریایی بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفاوت و صدق دل  
بگوید بسم الله الرحمن الرحيم آن آنها تا قیامت جمله او را تسبیح و تهلیل می  
کنند و از خدای عز و جل ایشانرا آمرزش میخواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که  
بر روی می تابند او را آمرزش میخواهند و حق تعالی او را در دل خلق شیرین  
کند و فرشتگان آسمان و پیرا آمرزش میخواهند و بدلی خاصگان دوست  
گرداندش و اگر دست فرا خاک کند زر گردد و بدر مرگ بشارت یابد و گور  
اوروضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط جواز دهند و باوی  
حساب بلطف کنند و در بهشت درجه اعلی یابد و توبه نه آن گوهریست که  
هر کسی بدست تواند آورد و در یتیم است هر کسی قیمت آن نداند صد هزار  
گناهکار جانی خاطی را بیامرزند و مؤمن مخلص را جان بر گیرند که یکی را  
توبه کرامت نکنند مپندار که توبه چنین خرد کاریست و یاسَبُّكَ بضاعتیست

صد هزار خلق را بدر ایمان در آرند که یکی را بدر توبه در نیارند و نور توبه بریشان نتابد و این کار هر کسی نیست و این آفتاب در صحرای هر سینه نتابد آنرا دهد که خواهد و آنرا خواهد که شایسته داند و آنکس که شایسته است کسی را بروی چرای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه بروی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد که (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بود توبه را و تائبانرا دوست باید داشت و نشست و خاست با ایشان باید داشت تا موافق قول خدای باشد که خدای تعالی فرمود (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ \* البقرة: ۲۲۲) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (رَأْسُ كُلِّ طَاعَةِ الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَحُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ) تائب را و جمله مؤمنانرا نیکوخواه باید بود و ایشانرا دعا باید کرد از بهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید (من استغفر للمؤمنين و المؤمنات في كل يوم خمساً وعشرين مرة اذهب الله من قلبه الغل والحسد و كتبه ذلك اليوم من الأبدال و كتب الله له حسنة بكل مؤمن و مؤمنة و لم يبق يوم القيامة مؤمن و لا مؤمنة الا قال يا رب انه كان يستغفر لنا فاغفرله) فارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات خدای عزوجل غل و غش و حسد از دل او ببرد و آنروز او را از جمله ابدالان نویسد و بعدد هر مؤمنی و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسد و روز قیامت هیچ کسی نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی گویند بار خدایا او در دنیا مارا آمرزش میخواست از تو امروز ما او را آمرزش میخواهیم خداوندا او را بیامرزد و بروحمت کن و نیز رسول می فرماید علیه الصلوة و التحية (نم طاهراً ان مت مت شهيدا و وقر الصغير والكبير) می فرماید پاك خست از گناه و از خصم چنین خفتی اگر میری شهید باشی و نیکو دار مؤمنانرا چه بزرگ را

وجه خورد را زیرا که توندانی که سعادت در کدام بسته است هر که بر توبه بگور شود همچنان بود که از مادر زاده بود چنانکه مهتر صلی الله علیه وسلم فرمود که (التائب من الذنب کمن لا ذنب له) چون در میان مصلحان و تایبان باشی اگر هیچ خیر نباشد آخر ندامتی در تو پیدا آید خویش را ملامت کنی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه میگوید (الندامة توبة والاستغفار زیادة) هر که در میان قوم باشد هم ازیشان بود چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من کثر سواد قوم فهو منهم) و هرگز نباشد که نه رحمت خدای تعالی بر حلقه تایبان و اهل صلاح و مجلس علم بر سر ایشان می گردد و بهره آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بر کارها تأسف میخورند و در کار آن جهان راغب میشوند و از کار دنیا دل ایشان سرد میشود و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من اسف علی دنیا فاته اقتراب من النار مسیرة مائة ألف سنة ومن اسف علی آخرة فاته اقتراب من الجنة مسیرة مائة ألف سنة) پارسی خبر چنین باشد هر که از دنیائی چیزی از وی فوت میشود و او بران تأسف خورد که افسوس که از من درگذشت صد هزار ساله راه بدوزخ نزدیکتر شود و هر که چیزی از کار آخرت و دین او فوت شود و آنکس بران حسرت خورد که دریغ که این چنین چیزی از من درگذشت صد هزار ساله راه به بهشت نزدیکتر شود. بی معنی نباید کرد و عقل کار باید بست و انصاف بباید داد که باخدای عزوجل مکر و خداع راست نیاید هزار مجلس علم از ما فوت شود و هزار کار خیر از ما در گذرد چند فضول و غیبت بزبان گوئیم و بگوش بشنویم و بریکی تأسف نخوریم و ندامت نیاریم و اگر یک گرده نان از ما بدر ویش رسد یا درم سیم سیاه بزبان آید و اگر بادی سختتر فرا جهد که پنج میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کشت ما در گذرد چندان حسرت و ندامت خوریم که ما تم آن چند روز بردارد با چنین راه و

چنین سیرت که گوئیم ما اهل صلاحیم و از جائی می آییم راست بدان ماند که دنیا معبود ما گردید بدرستی این خبر فراشنو تا بحقیقت بدانی که بر چه جلتست روی دل از قبله دنیا باخدای گردانی مَرَّ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰی اَعْرَابِیِّ وَهُوَ یَقُولُ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ فَقَالَ (یا اعرابی اُتَسألُ مِنْ رِزْقِهِ الذّی قَدَرَلِکَ) قَالَ نَعَمْ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (مَنْ سَأَلَ اللّٰهَ رِزْقَ الذّی قَدَرَلَهُ فَقَدَ اَتَهُمْ رَبَّهُ وَمَنْ اَتَهُمْ رَبَّهُ فَقَدَ کَفَرَ) وَقَالَ (سَلْ مِنْ عَطَائِهِ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بر اعرابی بگذشت و وی از خدای روزی میخواست رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا اعرابی روزی میخواهی از خدای تعالی که ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از خدای روزی خواهد که آن ویرا تقدیر کرده است بدرستی که او خدایرا متهم داشت و هر که خدایرا متهم داشت بی شک کافر گشت گفت یا اعرابی از خدای تعالی که خواهی عطای وی خواه اما ما کار آسان گرفته ایم و در نه اندیشیم که چه می گوئیم اسب غفلت و سفاهت را عنان فراسر گذاشته ایم مارا این همه از قرین بد می افتد اگر کسی بر خیزد و بخدمت عوانی شود چند کس بروی ثنا گویند که نیکو کردی که چنین توانی زیست آخر ترا و فرزندان ترا در پهلوی وی معیشت و فراخ دستی بود و اگر کسی از درگاه ایشان با حضرت حق سبحانه و تعالی گردد و توبه کند هزار دیو و دیومردم بینی که از جای بجهند که ای سلیم دل این چه بود که کردی خویشان را در محنت افکندی هم آنجا می بایست بود که فردا درمانی و اگر پای تو در سنگ آید هزار شماتت بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی که مارا خدایست دارنده روزی دهند همه خلق است و ورای این روز که ما درویم روزی دیگر است و همه دوست و دشمن آنجا حاضر خواهند بود و خجلت آن خجلت و نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت است که آنجا خواهند بود امروز



چنانچه هست فراگذرد آخر ساعتی بنشینى و برین عمر گذشته خود و بر خجالت آن روز که این جمله بر باید خواند از بیم خدای عزوجل و از تشویر حساب يك قطره آب که از چشمت بیرون آید او را به از دنیا و هرچه در دنیاست چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (من بکت عیناه من مخافة الله حرم الله علیه النار و ادخله الجنة وله فى الجنة جنتان) ثم قرأ هذه الاية (وَلَمَّا خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که چشم او تر شود از بیم خدای عزوجل خدای تعالی آتش دوزخ بروی حرام کند و او را در بهشت عدن فرود آرد و ویرا در بهشت دو بوستان باشد که هر یکی بهتر از دنیاست پس این آیت بر خواند که (ولم يخاف مقام ربه جنتان) قال النبى صلی الله علیه وسلم (ان الله ناجى موسى عليه السلام مائة الف واربعين كلمة فلما سمع موسى كلام الآدميين مقتهم فكان فيما ناجاه الله انه قال له لم يتصنع المتصنعون بمثل الزهد فى الدنيا و لم يتقرب المتقربون بمثل الورع عما حرمت عليهم ولم يتعبد المتعبدون بمثل البكاء من خشيتى فقال الهى ما أعددت لهم قال اما الزاهدون فابيح لهم الجنة فينزلون منها حيث يشاؤون اما الورعون فانى استحيت ان أحاسبهم ادخلتهم الجنة بغير حساب فاما البكاؤون فلهم الرفيق الاعلى لا يشاركون فيه) پارسی خبر چنین باشد که خدای عزوجل با موسى صلوات الله علیه صد هزار و چهل سخن بگفت پس ازان موسى عليه السلام چون سخن آدمیان شنودى دشمن داشتى و دران مناجات خدای عزوجل گفت یا موسى هیچ کار کننده کاری نکنند بمن دوستر از انکه در دنیا زاهد شود و هیچکس بمن تقرب نجوید از تقرب جویندگان به از انکه آنچه من ایشان حرام کرده ام ازان پرهیز کنند و هیچ عابدی عبادتى نکند دوستر از گریستن از بیم من پس موسى گفت الهی چه ساخته ایشانرا گفت اما زاهدانرا بهشت مباح گردانم تا

هر کجا خواهند و در هر منزل خواهند فرو آیند اما پرهیزکارانرا شرم دارم از کرم خویش که با ایشان حساب کنم ایشانرا در بهشت فرو آرم بی حساب و بی عتاب اما گریندگانراست یاربهن و برترین و دوست بهین که هیچ کس را دران شرکت نباشد اما توبه باید کرد زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید ای مردمان توبه کنید و با خداوند خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و با خداوند خویش گردم و با الله التوفیق و العون العصمة و الحمد لله شکراً.

## باب چهارم

در بیان کردن امر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی و درستی عزم در کار و استقامت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق حاکم العدل فی بلاد الله ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید مستقیم طاعة کسی گردد که در استقامت توبه درست آمده باشد و آنچه شرط توبه بود بجای آورده بود چنانکه یاد کرده آمد و باید که جمله شرایط چه ظاهری و چه باطنی همه بجای آری در دل کنی که هیچ معصیت نکنی و هر چه فرمان خدایست عز وجل آنرا میان در بندی و روی فرا قبله فرمان کنی و بجد تمام هر که او چنین کند قدم در استقامت طاعت نهاد و وی از مستقیمان طاعت گردید و هیچ کس مستقیم طاعت نگردد مگر بعزم درست که عزيمة الرجال گویند زیرا که اگر کسی بسیار عبادت بکند چون عزمیت نکند هرگز مستقیم نگردد زیرا که حق سبحانه و تعالی در مصحف مجید و قرآن کریم چنین

می فرماید (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ \* النساء: ۱۱۴) چون گفت در بسیاری خیری نیست حواله با شفقت و صدقه و امر معروف و الفت میان مردمان کردست و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را مهتر علیه الصلوة والسلام گفت (ترید ستمائة ألف شاة او ستمائة الف دینار او ستمائة الف کلمة) فقال یا رسول الله اريد ستمائة الف کلمة فجمع النبی صلی الله علیه وسلم ستمائة الف کلمة فی ستة کلمات فقال (یا علی اذا رأیت الناس يشتغلون بالفضائل فاشتغل انت باتمام الفرائض والثانی اذا رأیت الناس يشتغلون بعمل الدنيا فاشتغل انت بعمل الآخرة والثالث اذا رأیت الناس يشتغلون بعيوب الناس فاشتغل انت بعيوب نفسک والرابع اذا رأیت الناس يشتغلون بتزین الدنيا فاشتغل انت بتزین الدین والخامس اذا رأیت الناس يتوسلون بالخلق فتوسل انت بالخالق والسادس اذا رأیت الناس يشتغلون بكثرة العمل فاشتغل انت بصفوة العمل) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را رضی الله عنه گفت یا علی ششصد هزار کوسفند خواهی یا ششصد هزار دینار خواهی یا ششصد هزار سخن خواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله ششصد هزار سخن خواهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت ششصد هزار سخن درشش سخن جمع کردم این را نگاه دار اول گفت یا علی چون مردمانرا بینی که بفضائل مشغول باشند تو بتمام کردن فریضه مشغول باش دوم چون مردمانرا بینی که بشغل دنیا مشغول باشند تو بشغل دین مشغول باش سوم چون مردمانرا بینی که بعیب دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول باش چهارم چون مردمانرا بینی که بآرایش دنیا مشغول شوند تو بآرایش دین خویش مشغول باش پنجم چون مردمانرا بینی که بوسیلت جستن خلق مشغول شوند تو بوسیلت حق بجوی

ششم چون مردمانرا بینی که به بسیاری عمل مشغول شوند تو باخلاص و صفاوت عمل مشغول باش قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم (ان رجلین یقومان فی الصلوة قیامهما وقرآتهما وركوعهما وسجودهما سواء وانّ صلوة الرجل علی الآخر ما بین السماء والارض) پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که دو مرد در نماز ایستادند قیام و قرائت و رکوع و سجودشان هر دو یکی باشد و از نماز یک مرد تا بدیگر مرد چندان باشد که از زمین تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بآرایش که کار بصفت است بی آیش قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیر له من الدنیا وما فیها ولولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که دو رکعت نماز کسی که بکند در میان شب آن دو رکعت نماز او را بهتر و فاضلتر از دنیا و هر چه در دنیا است و اگر نه آنستی که بر امت من دشوار آمدی در خواست می که بر ایشان فریضه کردند از بس نیکویی و کرامت که ایشان را در آنست چون بدانستی که باخلاص و صفاوت و بر عزم درست کار می باید کرد این مقدار دانش ترا از بسیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشکل است و حقها و درستیها نقاب مهجوری بروی در کشیده اند و اغلب خلق حقرا منکر اند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود (یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من العشرة تسعة اعشار لا ینجوا من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن او مؤمنة ان من ورائکم ایام الصبر فالتمسک منهم یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسين عاملاً منکم) قالوا منهم یارسول الله قال (بل منکم) یقولها ثلاث مرات پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید روزگاری در آید بر امت من از ده نه منکر حق باشند و از شر آن روزگار نرهد مگر مؤمنی یا مؤمنه بدرستی که آن روزگار

صبر باشد هر که از ایشان دران روزگار دست بدین طریق زند که امروز شما هستید اورا به پنجاه کار کننده از شما مُزد باشد گفتند یا رسول الله از ایشان گفت نه که از شما تا سه بار این سؤال میکردند و رسول صلی الله علیه وسلم هم این جواب می داد پس مهتر صلوات الله علیه گفت (یأتی علی الناس زمان المقر بالحق فیہ ناج) قالوا فاین العمل یومئذ یا رسول الله قال (لا عمل یومئذ) پاریسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم گفت روزگاری بر مردمان در آید که هر که بحق مقر باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کار کجا شود گفت آن روزگار کار نباشد هر که بحق مقر باشد نجات یابد و رسول صلی الله علیه وسلم دانست که درین روزگار کار چون گردد هر کجا بدعتی و بطالتی باشد بحق بر شمارند و هر کجا که حقی و حقیقتی باشد آنرا منکر گردند صد هزار کار کننده بی اصل بر خیزند و خلق را بدین نماز و روزه بی اصل و بی سرمایه فرادست آرند و از راه حق بگردانند ای مسلمانان مکنید و بقول و قرائی هر کسی غره مشوید که هر کسی را که ابلیس بقرائی از راه ببرده است هرگز هیچ پیغمبر ایشانرا باره نتوانست آورد عظیم زهریست این قرائی بی علم در راه خدای عز و جل چون کسی را می بینند که شب و روز در نماز و روزه و تسبیح و تهلیل و جامه بسامان پوشیده و بجای بسامان نشسته و کار بسامانان می کند اگر کسی را بینند که در وی تصرف کند گویند مردی پارساست ما در وی هیچ سخن نگوئیم مردی که شب و روز در کار خدای میان بسته است در حق وی چه توان گفت و او خویشتن را چنان نگاهدارد که ابلیس از او عجب فروماند چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت (یأتی فی آخر الزمان قوم یعرفون بالعبادة و بثیابهم هم بمنزلة المنافقین کلما نظر الله تعالی الیهم مقتهم ) قیل مَنْ هُمْ یا رسول الله قال ( نسکهم فی ثیابهم لایعرفون الا بما طمعوا لایکون لهم حقیقة فی اعمالهم قلوبهم خربة کخراب البیت من

ساکنه يتعجب ابليس بما يرى من طاعتهم له) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان عبادت کردن معروف باشند و بلباس أهل صلاح بیرون آیند و ایشان بمنزلت منافقان باشند هر آنگاه که خدای عزوجل بدیشان نگیرد بخشم نگیرد گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قومی باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامه ایشان باشد و نشناسند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند نباشد مریشانرا حقیقت ایمان و نه حقیقت کارها و دلهای ایشان خراب باشد همچون خانه خراب که درو منزل نتوان کرد ابلیس عجب بماند از فرمان برداری ایشان مر ابلیس را و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (سیکون قوم فی هذه الامة عبادتهم قول واعمالهم اعمال المنافقین یدعون الناس الی شیء وهم اترك الناس له وینهون الناس عن شیء وهم افعل الناس له لیسوا من اولیاء الله ولا اولیاء الله منهم اذا نظرت الیهم شبهت حالهم بحال الأنبیاء من حسن ما تری من حالهم اولئك لا یقبل منهم عمل ولا معذرة یحشرهم الله زرقاً كما یحشر الکفرة فویل لمن عمل بمثل عملهم) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که زود بود که قومی درین امت پیدا آیند که عبادت ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد می خوانند مردمانرا با چیزی که ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند ازان چیز و باز می زنند مردمانرا از چیزی که ایشان خود کننده ترین آن چیز باشند از مردمان نیستند ایشان اولیای خدای عزوجل و نه اولیای خدای تعالی از ایشان چون کسی که بدیشان نگیرد حال ایشان راست بحال انبیا ماند از نیکویی که ایشان بانبیا مانند کرده باشند هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان برانگیزاند خدای تعالی از گور ایشانرا ازرقان چنانکه کافرانرا وای بر آنکسی که کار او چون کار ایشان بود این همه از بهر آنرا گفته آمد تا چیزی که

میکنی و می‌گویی بر اصل کنی و چیزی که می‌جویی از معدن آن جویی. ابو بکر الصدیق رضی الله عنه درجه صدق که یافت باول قدم یافت زیرا که در دل کرده بود که هر چه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم باول قدم که نهاد در کوی صدیقی نهاد و عبدالله بن اُبی چندین سالها در راه اسلام و در دین می‌گفت قدم راست می‌نهم چون نه راست بود نه باول نه باآخر همه بر هیچ بود اکنون بدانست که چه میباید کرد بر سرکار اول قدم راست باید نهاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل طریق استقامت طاعت چون مثل آنکسی است که برای بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد چون باول کار عزم نکند که بفلان شهر می‌روم اگر هر روزه فرسنگ یا هشت یا هفت فرسنگ برود چونکه عزم نکرده است هرگز نماز و روزه وی بانماز و روزه مسافران برابر نبود و همیشه از شمار مقیمان باشد اگر چه هزار فرسنگ برود چون اول که از خانه بیرون خواهد آمد عزم سه منزل راه کرد اگر گوید بفلان شهر می‌روم یا فلان ده و تا آنجا سه منزل بود چون از مقام خود یک فرسنگ برفت اگر یک سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد هم از شمار مسافران است نماز و روزه مسافران باید کرد و آن دیگری که عزم نکرده است اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت نه مسافر است و نه کار مسافران تواند کرد اگر یک نماز چهارگانی دو کند در گردن وی باشد اگر یک روز روزه بکشد دو ماه و یک روز روزه بباید داشت طریق مستقیمان طاعت همچنین است چون مرد در توبه راست آمد و روی فراقبلة طاعت کرد و عزم درست کرد و آنچه بروی بود از فرائض و سنن آنرا ملازم گرفت و از جمله مناهی اجتناب کرد او مستقیم طاعت گردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد چون عزم معصیت ندارد همه از وی خطا افتد و چون خطا بخطای نگیرند زیرا که در کتاب عزیز خود می‌گوید (رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا \* البقرة: ۲۸۶) تا آخر آیه

و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید (ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون کسی گناه کند نه بعمداً و آنرا استغفار کند چون آن گناه از وی در وجود آید که او نه خواهان آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد خدای عزوجل او را بیامرزد اما چنان باید که عزم و نیت او چنان باشد که من هرگز گناه نکنم تا این گفت راست آید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (والذی نفسی بیده لا یتقیم ایمان الرجل حتی یتقیم لسانه ولا یتقیم لسانه حتی یتقیم قلبه) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید بدان خدای که مرا بلطف و کرم خود بیافرید که هرگز ایمان مرد مستقیم نگردد تا زبان وی بادل وی مستقیم نگردد چون مرد درین مقام درست آمد طاعت او همه طاعت باشد و معصیت او هم طاعت باشد زیرا که هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند و آن معصیت از وی در وجود آمد و بداند که معصیت کرد و چون بداند ندامت آورد که (الندم توبه) چون توبه کرد (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ \* الْفِرْقَانِ : ۷۰) در پی می آید عزم در استقامت طاعت همچون کیمیاست که بر آهن و روی و مس افکنند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کسب نه بسته است اما در اخلاص و صفاوت و حرمت و شفقت و سلامت دادن خلق را از خویشتن و از هفت اندام خویش و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دونی و خسیسی بر کنندن و پاک داشتن و در وفا و عهد او بودن و باهر نا اهلی نا نشستن و عزم بر حقیقت درست کردن و خدایرا بوعده وی باور داشتن و درگاه و بیگاه از و شرم داشتن و در میان خلق و تنها با او بودن چون مرد چنین گشت آنگاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری گفتار و کردار قال الله تعالی (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ \* النساء : ۱۱۴) تا آخر آیه چون حق سبحانه و تعالی ما را حواله از کثیر بگردانید و گفت دران خیر نیست قال رسول



الله صلى الله عليه وسلم (ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن  
 ينظر الى قلوبكم ونياتكم) بر درگاه عزت کار که بالا گیرد نه بکثرت گیرد  
 بلکه به اخلاص و صفاوت گیرد چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید (فَمَنْ  
 كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا\*  
 الكهف: ۱۱۰) می بینم قومی را که توبه با اخلاص می کنند چون  
 خدای عز و جل ایشانرا نیکویی ارزانی داشت لابد چیزی در ایشان پیدا  
 می آید و ایشان راه فرا آن نمی دانند که راه بروند بنزدیک هر کسی میروند که  
 گویند ایشان بر چیزی اند و اغلب ایشان ناپیراستگان اند نه راه شریعت می  
 دانند و نه راه طریقت و هرگز مپندار که بوی حقیقت بدماغ کسی رسد بی  
 شریعت آن بیسود است که کسی گوید بحقیقت رسیدم و این مرد بر شریعت  
 نباشد آن راه زندیقست زینهار که ازان غرور نخرید که برده شیطان گردید  
 و هرگز نیز باره نتوانید آمد حذر کنید از چنین راه و چنین سخن که نهاد ابلیس  
 است این قوم که اینسخن می گویند نه بر راه شریعت اند و نه در راه حقیقت  
 و نه در راه معاملات خلق و نه نیز در راه دنیا اند که بتأویلی فراسر آن توان شد  
 گرد آن راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیرا که ایشان  
 بُرْدگان شیطان اند و ابلیس ملعون مارا دشمن بزرگست و دیرینه است و با پدر  
 ما آدم صلوات الله علیه وسلم همچنین کرده است که گفت (إِنِّي لَكُمَا لِمَنَ  
 النَّاصِحِينَ فَذَلِيهِمَا بَغْرُورٌ\* الاعراف: ۲۱-۲۲) سوگند بدروغ میخورد تا  
 آنگاه که اورا بفریفت و از بهشت بیفکند چه عجب اگر مارا از راه اولیای  
 خدای عز و جل بگرداند او همواره قومی نائبان دارد تا کار او بر بار می دارند  
 و آن ملعون بر سر ایشان پیری و استادی میکند و سخنها شهد گوار زهر آمیز در  
 زبان ایشان می دهد تا هر که آن بشنود بدان فریفته شود و بر دل و چشم خلق  
 می آراید چنانکه با هوای ایشان ساخته آید چنانکه در کتاب عزیز خود می

گوید (فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ\* النحل: ۶۳) تا آخر آیه تا هرنو تائبی که آن بشنود گوید که این خود چیزی است و در راه طریقت و حقیقت مرد نو تائب چه داند تا او را سر از راه برتابند و چون دیو و دیو مردم از پی او در می آیند تا او را سر از راه برتابند و هر کجا که او را از انجا خلاص خواهد بود، هر یکی نو وصیتی بکنند که زینهار گرد فلا نکس نگردی که راه تو بزند و هر کجا که اهل علمی یا اهل صلاحی یا ارباب حقیقتی یا خداوند وقتی باشد او را ازان حذر فرمایند و بآخر وصیت او این باشد که زینهار گرد دانشمندان نگردید که راه شما نزنند که راه ما دیگر است و راه دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران و فرزندان و برادران و عزیزان من زینهار که این سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد شیطان اینست که عیب اهل صلاح و اهل علم در چشم تو بیاریند و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان آید راه خدای را عز و جل سه چیز ببايد تاراه خدای بتوان رفت اول تقوی و ورع و توکل تمام ببايد و اگر نه زهد بالکمال ببايد تا خدای عز و جل ترا ازان زهد علمی رو یاند که بدان علم راه خدای توانی رفت یا محبت غالب که ترا از همه چیزها بستاند نه فرادنيا دهد و نه فرا عقبی آنگاه هیچ حیلست نتواند زیرا که او دوستان خود را فرا شیطان ندهد و بدست دیو و دیو مردم گرفتار نکند راه خدای عز و جل بجز از این سه طریق نیست و این را علم ببايد تائب را و نائائب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی علم راست نیاید هر کجا که بنده رسد بجملة مقامات اولیا بعلم شریعت رسد چون يك چیز یا دو چیز از وی ترك شریعت دیدی از وی بر بايد پرسید و اگر نه دانست بیاموزد و اگر گوید ای مرد هان هان گوش فرا کار خویش دار که او شیطان نیست مگر که عقل از جای برفته باشد آنگاه معذور ببايد داشت و اگر عقل بر جای دارد و این مرد بر شریعت کشد او خود بخودی

شیطانی است طریدی ضالی سرگشته باشد که اولیای خدای را از راه می برد  
دران مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند که بدین طریق باشد  
زیرا که شیطان در میان حلقهٔ درویشان تواند آمد آشکارا این کس گوید پیر  
حلقهٔ درویشان و یار قوم زینهار آی برادران و عزیزان و یاران من از چنین  
قوم حذر کنید که فتنهٔ ایشان در میان قوم درویشان بتر از فتنهٔ فرعون است در  
میان قوم وی و از فتنهٔ دجال زیرا که فتنهٔ دجال روزی چند بردارد و بگذرد و آن  
این قوم دائمی است هنوز دجال نآمده مینگر که از ایشان امت محمد را چه فتنه برخاسته  
است و چندین مسلمانانرا در راه زناده کشیدند و جملهٔ این قوم همه صلاح بردام  
بسته اند که ما اهل صلاحیم مرد دیندار و مصلح کجاست که ماتم صلاح  
بدارد که صلاح با چنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان بودی که بصلاح  
زیستن مردمانرا نجات بودی اکنون چنان شد که این قوم که می گویند که  
ما اهل صلاحیم صلاح را از صلاح ببرند و صلاح از صلاح برخاست و اهل  
علم نه اگر چه بران سیرت می روند که رسول علیه الصلوة والسلام و صحابهٔ او  
رضوان الله علیهم اجمعین و تابعین و مشایخ دین رفته اند آخر راه راست می  
گویند و شریعت در خلق می آموزند مثل علمای امروز با این قوم همچون  
مردیست که در قحط سال خروار بار دارد و می فروشد اگر چه بسیار نمی خورد  
آخر چندان می خورد که هلاک نگردد و نه میرد و اگر چه به بهایی فروشد هر  
که می خرد و می خورد سیر می گردد و جان بکنار می آرد و مثل آن قوم چون  
دزدان و مردم خواران بود هر جا مردی باشد که دروی چیزی باشد بچیزی  
که او را بتواند فریفت می فریبند و جان و سود او بزیان می برند و هلاک دین و  
دنیا و جان او می خواهند و ایشان ازین بیخبر و این دزدان همچنین در راه دین  
نشسته اند هر کجا که نوتایی یا اهل صلاحی یا کسی که دروی چیزی باشد  
بدان وطن و مسکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر خواهند

که باز گردند به هیچ حال نگذارند که باز بیرون آیند لابد هم جان رفت و هم سود و هم زیان و هم ندامت بار آورد اما آن مرد که خروار بار دارد اگر در بار پیمودن یا در بها ستدن خیانت کند نه دین برد و نه هلاک کند همچنان نه در فراخ سال و نه در تنگ سال بی نان نتوان بود که مردم هلاک شود همچنین مرد مسلمان بهیچ حال بی علم نتواند بود لابد علم بیاید در جمله مقامات همچنانکه تا مرد را جانست از نان چاره نیست حق سبحانه و تعالی ما را گفت (فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ \* المزمّل: ۲۰) گفت قرآن بر خوانید در نماز آنچه شمارا آسان تر آید نگفت سرود بر گوید آنچه شمارا خوشتر آید و تا نماز بر نخیزد علم شریعت بر نخیزد کس هست که هزار بیت بر زلف و خال و قد و بالا و رخ و موی و خط مشکین بر گوید و دعوی آن می کند که این همه سماع می کنم و اگر فراوی گویی که در دو رکعت نماز فریضه چیست و سنت و فضائل چیست گوید ای مرد چون افتادی بسر من برو که من سر این ندارم ای مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گویم من چنین کس را بجز احمق دیو برده ندانم و راه زنی دانم که راه خدای خراب می کند و مسلمانان را دروزر و وبال می افکند و احمقتر از او آنکس را دانم که او را اهل صلاح داند و گویم هر که عاقل و بالغ است و در دائره اسلام است علم شریعت در وی فریضه است و اگر نداند در خدای عاصی است و اگر گوید نباید دانست کافر است اگر آنکس این می داند از دو بیرون نیست یا عاصی یا کافر است و من از چند تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت اند چون بنگریستم نه الحمد راست بر توانستند خواند و نه علم و وضو و نماز و روزه و اغتسال و نه هیچ فریضه و سنت دانستند چون آموختن برایشان عرضه کردم ایشانرا دران هیچ جدی ندیدم که کردند من دران کار سخت فرو ماندم تا احمقتر که گوید که صاحب کرامت است یا آن دروغ زن تر که می گوید که من دیدم تا این چیست که در میان

امت محمد صلی الله علیه وسلم افتاده است از عظیم فتنه که اینست بار خداوندا باصلاح آر و همه را توبه نصوح کرامت کن یا ارحم الراحمین و یاخیر الناصرین و با الله التوفیق.

## باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و

### ورع و تقوی و امثال این [۱]

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید بدانکه مقام مباح بحجت از درجه مهین و از مقام بلند ترین است و هر که در مقام مباح بحجت بتواند رفت درجه صدیقان یابد و زود بود که بمقام صدیقان رسد زیرا که در راه بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین مقام دشوارتر نیست. از بهر آنکه بهر نفسی و چشم زحمی که بنده بر هم زند از وی در خواهند خواست که چرا نگریستی و بدین نگریستن چه خواستی اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان بمالندش که خواستی که از مادر نزادی همه خلق را روز قیامت بحساب بیم کنند آنکس که او را در مقام مباح بحجت افکندند حساب روز قیامت نکنند میگویند که تو آنجا حساب راست کردی زیرا که هیچکسرا حساب دوباره نخواهد بود چون حساب اینجا راست کردی دران جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (وعدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی سبعین الفاً لاحساب علیهم ولا عذاب ومع کل الف سبعین الفاً وثلاث حثیات من حثیات ربی) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از امت تو هفتاد هزار بی حساب و بی عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در

(۱) حجت = نیت صالحه دلیل، سند، قطعی

متابعت ایشان وسه فوج دیگر هر فوجی چندانکه خدای داند عدد ایشان و آن آن قوم باشند که حساب خود اینجا راست کنند چون گویند بحجت گویند و چون نگرند بحجت نگرند و چون خورند بحجت خورند و چون روند بحجت روند و چون گیرند بحجت گیرند و چون نهند بحجت نهند و چون خرج کنند بحجت خرج کنند و چون خسبند بحجت خسبند و چون خیزند بحجت خیزند و چون نشینند بحجت نشینند و چون گریند بحجت گریند و چون خندند بحجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند هر چه کنند بحجت کنند و هر چه نکنند بحجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از نا کردن آن همچنان پرسند از کردن آن چنانکه گویند چرا کردی همچنان گویند چرا نکردی هر دورا حجت باید اگر کسی را از خواستن پرسند که چرا خواستی آن دیگری را بپرسند که چرا نخواستی اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی آن دیگر را پرسند که چرا آموختی و چون بیاموختی بدان کار نکردی هر دورا حجت باید اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیگر را بپرسند که چرا نکردی و همچنانکه از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج کردی و در چه بکار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی طلب رضای من جستی یاریای مردمان همچنین يك بیک می پرسند از دخل و خرج و از بد و نیك تا بدانچه خویشان را خاری و اگر صبر کنی و نخاری بپرسند که مباح کرده بودیم چرا نخاریدی بپرسند و از هر چه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو جهد و راحت آن و مضرت آن باتو گردد بپرسند و همه را جواب می باید داد چنانکه خدای تعالی از تو پسندد راست باشد چون مرد درین سربى متحیر فرو ماند گئی آدمی بچه این بجای بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض رود تا آنچه از خدای می آید بدان خشنود و خرسند می باشد آنگاه بجای رسد که چیزها باشد که دران خشنود و خرسند نتواند بود فرو ماند بسیار جهد بکند

درماند همچنانکه (وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) بر خود خواند (قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) نیز بر خود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست آید چون درین مقام درست آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و جمله از وی حجت افتد زیرا که او را میهر دنیا نباشد و زیان که هست از دوستی دنیاست نه از بودن آن و دلیل برین که چنین است آنست که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود می گوید (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ \* آل عمران : ۱۴) تا آخر آیه همچنین این چیزهاست که خدای عزوجل هر یکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه خدای عزوجل بر داد این چیزها را بذات خویش هیچ عیب نیست عیب حب الشهوات را آمد نه عین آن چیز را ما را اقتدا بقول خدای عزوجل باید کرد و بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و نه رسول صلی الله علیه وسلم نه دنیا را و نه کسب دنیا را حرام کرد دوستی دنیا و کار خدای تعالی بسر آن در دادن حرام است و آنرا بر آن جهان و بر کار خدای عزوجل اختیار کردن حرام است

**حکایت:** مردی از اهل صفة فرمان یافت درویش و درمانده چون جامه

او بیرون کردند دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتند آمدند پیش رسول صلی الله علیه وسلم بگفتند که دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتیم چه می فرمایی رسول گفت (هُمَا كَيْتَانِ مِنَ النَّارِ) گفت آن دو داغست از آتش و عبدالرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زروسیم از وی بازماند که مشیک يك زن از مال او بیرون کردند چندان زر برهم ریختند که هر که از آن سوی زر بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبدالرحمن بن عوف از عشره مبشره بود پس درست شد که نه زروسیم است که می زیان دارد بلکه دوستی آنست و حب الشهوات است که زیان کارست چون کسی را از وی

نفع و ضرر نباشد و او را بعبودیت نگیرد اگر همه جهان از آن وی باشد زیان ندارد قیاس ازین دو چیز برگیر که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یکی دردم و یکی در مدح هر دو در باب بازرگانی میگوید (التاجر الصدوق الأمين مع الصديقين والشهداء يوم القيامة) و در حق دیگری فرمود (ان التجار يبعثون يوم القيامة فجاراً الا من برّ واتقى وصدق) يك بازرگان را می گوید که او روز قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و یکی دیگری را می گوید روز قیامت بر خیزد بدکار و زیانکار پس درست شد که عیب از چیز دیگر است دنیا خود در اصل ملعونست عذر او نمی خواهم که خدای عزوجل فرموده اما عذر آن کسان می خواهم که خدای عزوجل با ایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است که این ملعون چون بدست ایشان رسید همه سبب رحمت و درجه گردد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ایما جالب جلب طعاماً الى ارض المسلمین بعد ان یکون الرخص والغلا عنده سواء فهو فی المجاهدین فی سبیل الله) ثم قرأ (وآخرین یضربون فی الارض یتغون من فضل الله وآخرین یقاتلون فی سبیل الله) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ جلاب نبود که او خواربار یا چهارپای که مردمان را بدان حاجت باشد از جای بزمین مردمان برزد یا بشهر ایشان برد پس از آنکه او را تنگ سال و فراخ سال یکی بود بدرستی که همچنان کسی است که در راه خدای تعالی شمشیر می زند و در غزا است پس این آیت بر خواند (وآخرین یضربون فی الارض یتغون من فضل الله وآخرین یقاتلون فی سبیل الله) هر که عاقل و خرد مند است خود داند که چه می شنود يك خبر بشنو قيل يا رسول الله من المؤمن قال النبي صلی الله علیه وسلم ( المؤمن اذا اصبح نظر الى رغيفه من اين يكسبه يطلب الحلال و يترك الحرام) وقال الرسول صلی الله علیه وسلم (ان اطيب ما اكلتم من



کسب ایدیکم فأنّ داود خلیفة الله کان یاکل من کسب یده) پارسی خیر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بدرستی که پاک ترین و حلال ترین طعامهای شما آنست که میخورید از کسب دست شما باشد بدرستی که داود خلیفه خداست او از کسب دست خویش خوردی مثل دنیا با مرد همچون زنست هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن او را و هر که نا مرد باشد در دست زن آسیر باشد زن هر زمانی او را طلاق دهد و هر زمانی نکاح کند و هر گونه که میخواهد می گرداند هر کسی که دنیا او را می دارد او از هلاک شدگانست و هر که او دنیا را می دارد خواهد دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد بکسی بخشد و خواهد نگاه دارد هر گونه که کند او را مسلم باشد قال النبوی صلی الله علیه وسلم (خیر الغنی مالا یطغیک ولا یغویک) پارسی خیر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بهترین توانگریها آنست که ترا طاغی نکند و بی راه و فریفته نکند پس چون بحقیقت بنگری همه غرور و فریب و بخل و امل دراز ما را فرمان می دارد این یک مثل بشنودی دیگر مثل بشنو دنیا همچون مارست که با مردمان دشمن است و زهر دارد و گشوده است تا هر که مار افسای است و افسون او داند او را زهرمار و داشتن او بس زیان ندارد بلکه دشمن را دربند کند و از او نیز فائده گیرد اولیای خدای عزوجل اگر دنیا فرادست گیرند همچنین فرادست گیرند که یاد کردیم و هر کس را این مسلم نشود و هر کس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری دشمن را بدشمنی باید داشت و دوست را بدوستی و بادیدگران داوری نشاید کرد و می باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگرانرا نیست و این نصیحت تمام است که دوستانرا میکنم از بهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (قال الله تبارک و تعالی أحب ما یعبُدنی به عبدی النصیح لی) چون خدای عزوجل می گوید دوستترین عبادتها که مرا بدان بپرستند بنزدیک من

نصیحت است که از بهر ما کنند طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری اوست بهمه وقتها خاصه در چیزهای که آن دشوار تر آید قرَج ترا مراد باشد اگر چه خدای تعالی نفرموده است ما را و ترا خود ازان باز نتوان داشت و اگر نه آن همه طاعت که آن مُدبّر بد بخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود فرمان کردی او را ازان همه مفیدتر بودی طاعت چنان باید کرد که در خلا و در ملا و سر و علانیه هر کجا که باشی او را فراموش نکنی چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی علیه الصلوٰة والسلام (من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلوٰتُه وصیامُه وتلاوٰتُه القرآن ومن عصى الله فقد نسی وان کثرت صلوٰتُه وصیامُه وتلاوٰتُه القرآن) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که خدای را عز و جل طاعت دارد بدرستی که او را یاد دارد اگر چه اندک باشد نماز او و روزه او و قرآن خواندن او و هر که بخدای تعالی عاصی شود بدرستی که او را فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او و روزه او و قرآن خواندن او هر کاری که آترا حجت نباشد اگر چه در اصل آن راست باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا و اگر کاری بود که اصل آن نه راست بود چون حجت دران راست بود فردا ازان سلامت یابد و حجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان هر حجتی که با مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد مرد در هلاکت افتد و هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه راست باشد مرد نجات یابد و هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنانکه بیقین بداند که چنانست که او می گوید هرگز تهمت بر نخیزد پس دل در حجت با خلق نباید بست همه منافقان بحجت با خلق راست می کردند که ایشان مؤمن اند ولیکن چون با خدای نه راست بود درکت اسفل باز آورد و جمله دنیا همه مباح است و مباح ازدو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر تو باشد قرَج از دنیا طالب کنی که حلال

باشد و بحجت گیری همه مُزَد و ثواب باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من طلب الدنيا حلالاً استعفافاً عن المسألة و تعطفاً على عياله و تلطفاً على جاره لقي الله يوم القيمة وجهه كالقمر ليلة البدر) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر آن تا خود را از سؤال کردن باز دارد و بر عیال خود مهربانی کند و همسایگانرا مردمی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب چهارده می تابند و این حجت از وی خدای داند و بس و او از خویشتن نیز داند و هیچ کس دیگر نداند و هم در خبری می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت (من طلب الدنيا حلالاً مفاخرأ مفاخرأ لقي الله يوم القيمة وهو عليه غضبان) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر بسیاری مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد و خدای تعالی بروی بخشم باشد پس این هر دو مرد همان يك کار کردند و هر دو حلال کوشیدند و لکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از وی خشنود گشت و آن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بروی خشم گرفت با خلق مساز که هر چه با خلق سازی نه ساخته است و درجه مباح بحجت با درجه صدیقان مناسبت می دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن می بیند خویشتن را از آن شهر شمارد اگر چه هنوز در آن شهر نرسیده است مقام مباح بحجت همچنین است مقام مباح بحجت مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه بچشم تعظیم و حرمت در وی نگردد هر چه آن تمام تر بردین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد هم زیان دارد اما نه چندان در جمله مؤمنان را همه بچشم

حرمت و اعزاز باید نگریست تا در دو جهان از رستگاران باشی و بالله العون والتوفیق.

## باب ششم

اندربیان کردن قناعت و تسلیم و تقویض و رضا بقسمت قسام  
و جمع و منع آن

شیخ الاسلام قبله الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق مقبول و مقتدای جهان ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز می فرماید که هیچ کاری نیست که آنرا ابتدا و انتها نیست و هرگز ابتدای آن کار با منتهای آن راست نباشد و مناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول صلی الله علیه وسلم هیچ کار ازان فراتر نخواهد بود و ابتدای آن با منتهای آن هیچ مناسبت نداشت مهتر صلوات الله علیه نخست از جبرائیل می ترسید و می گفت نمی دانم این چیست مرا رنجه می دارد دیواست یا فرشته یا خود جنون است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی داشت و چون بدانست که چیست طاقت دیدار جبرائیل نمی داشت هر گاه که جبریل علیه السلام بیامدی گفت [دَثْرُونِي زَمَلُونِي] تا چنان شد که از مقام جبریل را فرا ترکشید جبریل گفت یا محمد اگر از اینجا که هستم يك قدم فراتر نهم در حال بسوزم و رسول صلی الله علیه وسلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید و طاقت آن همه داشت زمانی از دست مشرکان می گریخت و بکوه و غار می شد و می ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلیٰ علیین قدم بر سر مخلوقات می نهاد و در شان وی می آمد که (ما زاغ البصر و ما طفی) هرگز این حال با آن برابری نکند اما آن راه که رسول صلی الله علیه وسلم بر آن رفت برجایست هر که می خواهد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان برود و بدان

برسد که اولیای خدای تعالی رسیده بودند راه انبیا باید رفت و قدم بر قدم ایشان باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی قریشی ها شمی که سرور همه سالکان راه و مقدم همه انبیا و اولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او باشد و خداوند عز و جل او را چنین فرمود که (يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلُّ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ \* المزل ۱-۲) الی آخر آیه و در دیگر سوره می گوید (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ رَبَّكَ فَكَيْفَ) و جای دیگر می گوید (فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا \* الاسراء : ۷۹) و جای دیگر می گوید (وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا \* طه : ۱۳۰) و جای دیگر می گوید (وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ \* الحجر : ۹۹) و اینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقاماتها که درین ابواب یاد کرده آمد و هر که نه بدین راه برود در ضلالت است و شاخیست از بدعت کار دیورا متابعت نباید کرد ورنج دین نباید کشید و گنج بدست آورد و در خزینه نهاد آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدانچه گنج نامه کسی بر خوانی گنج دار نشوی ازین صد هزار حکایت آتروز بکار نیاید بیک ترب نخزند اما ازان همه گنج و خزینه يك دانك که به تو باشد چیزی فرا دهند و اگر نه غرور کس مخر و کس را غرور مده که جز حسرت و ندامت بار نیارد و ای دوستان نصیحت برادران خویش نگاه دارید و بهر رسنی فرا چاه مشوید که در چاه هاویه بمانید و سود ندارید و هر چه مرا بشما می باید درین جهان و دران جهان بمن و فرزندان من باد و بدین و بدنیای من باد نکنید ای عزیزان و برادران من که شمارا درین راه بس تجربه نیفتاده است پنجاه و آند سالست که مارا در کاری افکنده اند و چندان خیر و شر این راه بر ما کشاده اند که هیچ کسی را خود آن باور نباشد چه از ائمه و چه از مشایخ طریقت باشما می گویم و پرده خویش می درم نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که

کسی از سر دعویٰ خویش نعره بزند و یا در میان حلقه آستین فرو افشاند یا سری در جنباند یا پای بر زمین زند یا عاو و عوی چند بکند یا کُخ و کُخ چند بکنند این هرگز نه رسول صلی الله علیه وسلم کرده است و نه صحابه او حالت اولیا را منکر نیستم اما این نه حالت اولیای خداست این نهاد هر دیو و دیو مردم است حالت اولیای خدای همچون باران رحمت بود بر هر که بارد او را از آن رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بارد چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید که هر که فراوی رسد آسوده و خوش روح باز گردد و سیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید چه در کار دین و چه در کار دنیا دست و پای و چشم و زبان ایشان همه در بند عصمت حق باشد و هیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنانکه یاران رسول صلی الله علیه وسلم بودند هر جای که بودند از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملل را نیک افتادی و سود داشتی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ماراه ایشان میروم هر که ازینان که می بینید هر یکی زناری برمیندند این نه راه ایشان است که می افتد هر که روی بحلقه ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی امروز هر که روی بحلقه ما می نهد و از دور فرامی نیوشد راست بدان ماند که گویا خراباتیست که همه سرمست گشته اند.

**حکایت:** روزی در شهر نیشابور بودم درویشی درویشانرا دعوت کرده بود مارا نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و خیره بکار بردند و دست فرا سماع کردند من برخاستم تا وضوی تازه کنم این میزبانرا دیدم در میان سرای می گریست گفتم ای درویش چرا می گریی گفت پرس چندگاه بود تا من برین خراباتیان امر معروف می کردم که در همسایگی من بودند امشب یکی ازین خراباتیان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رفتم از دیگر نیمه کوی

خرابات بود آن مرد خراباتی گفت بیا و فراشنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای تواند گرم تر و خوشتر است یا ازان این خراباتیان سوگند بر من داد که وا ایستاد و هر دورا فراشنو تا کدام بهوا نزد یکتراست چون بنیوشیدم آنچه در سرای من است بسی ازان خراباتیان خوشتر و بهوا نزدیکتر است این گریستن من ازینست گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است این میزبان سوگند عظیم بر من داد که فردا در سرای آی تا چیزی به بینی چون فردا در سرای رفتم همچنان بود که او گفت و چند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست تر بود اگر می دانید که چنین است که بدین راه عقبه مرگ را باز نتوان گذاشت و توشه قیامت بر نتوان داشت فسادئ تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (الکيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وهواه و تمنى على الله المغفرة) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید خردمند وزیرک آن باشد که تن خود را در بند آرد و هرکاری که کند پس مرگ را کند و بدکار و فاجر متابعت هوای خویش کند و تمنی بر خدای عز وجل کند بآمرزش در روزگار پیشین آنکسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودند اکنون روزگار چنان گردید که بهوا پرستی پی رحمت چشم داریم مهتر صلوات الله علیه ازین چیز باز داشت (انّ اول شیء ترفع من هذه الامة الأمانة والخشوع حتى لا تکاد تری خاشعا) گفت اول چیزی که از این امت بردارند امانت و ترسکاری بر دارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (یسخ قوم فی آخر الزمان من امتی قردة و خنازیر) فقیل وهم یشهدون ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله قال (نعم و یصومون و یصلون و یحجون) قیل فما بالهم یا رسول الله قال (اتخذوا

المغنیات والمعازف والدفوف وشربو هذه الاشربة وباتوا علی هوهم وشربهم فاصبحوا قد مسحوا قردة وخنزیر (پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید بگردانند قومی را در آخر الزمان از امت من بوزینه و خوک گفتند ایشان شهادت می گویند که لاله الا الله محمد رسول الله گفت آری روزه میدارند و نماز می کنند و حج می گذارند گفتند یا رسول الله ایشانرا چه رسدگفت فرا گیرند قوالون و سرودگویان از گنیزگان و غیر ایشان و زدنیاها از هر نوع می زنند چون دف و هر چه زدنست و می آشامند ازین شراب مسکر و شب گذارند بر هوای خویش چون زدن و آشامیدن و هو و طرب بدرستی که بامدادی بود که ایشان بوزینه و خوک گردیده باشند شب گذاشتن بر چنین بیان این بار آرد که می گوید بسیاری بنگریستم تادر هیچ کتاب چیزی نیست که هر که سرود برگوید یا چیزی ازین که می زنند برزند یا پای فرو کوپند چند ثواب است هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که خدای را یاد کند یا یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله و اگر بگوید لاله الا الله والله اکبر و اگر استغفار کند بسیار ثواب یا بد اما اگر مارا نه هوا و بطر گرفته است چرا نه آن کنیم اما چون هوا از ما این میخواهد و متابعت هوا میکنم لابد چنین باشد اما اگر متابعت فرمان خدای و رسول می کنی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ذکر الله بالغداة والعشی خیر من حطم السیف فی سبیل الله) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یاد کرد خدای عز وجل در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر چیزی که همه مفسدان بدان مفسد می شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان زاهد و ابدال شویم

مصراع :

فردات کند خمار کامشب مستی



من نمی گویم سماع درویشان حرام است اما این که می کنند نه سماع درویشان است بلکه سماع مفسدان است و هر که سماع چنین داند او نه درویش است و هرگز می شنیدی که درویشان اهل صفا این پیشه گرفتند و شب و روز درین فرا سر آوردند روا بود که درویشانرا از چیزها سماع افتد که دیگرانرا نیفتد و این مسلم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید و حکمت است و آن هم مسلم است و از شعر برخی هست که حکمت است و آن هم نیز مسلم است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (ان من الشعر لحکمة) وقال النبی صلی الله علیه وسلم (الكلمة من الحكمة یسمعها الرجل فیعمل بها او یعلمها غیره خیر من عبادة سنة) اکنون آمدم باول سخن هر کرا درد راه گرفته است و می خواهد که بر سیرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه او برود قناعت و تقویض و تسلیم و رضا بقسمت قسام و دائم بر اخلاق بسامان و بروضوء و تلاوت قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از خلق بدی کوتاه داشتن و حرص دنیا و جمع و منع از دل بیرون کردن و بغض و حسد و عداوت مسلمانان از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن و همه اهل اسلام را در دل جای دادن و خصومت و مذهبگری و تعصب ناکردن و پیرسر این طریق استادان تامرگ آنگه اگر کسی را آن های همایون از بالای سعد در پرد و او را ازین روزگار و ظلمات آن ستاند چنانکه دل وی ازین نوع که خلق درانند فارغ شود و او را محبت غالب پیدا آید که همه او را بیند آنگاه سماع این ابیات او را مسلم گردد و اگر داند که چه می شنود اما چون این سخن بردام بندد و زندیقی خویش دران میان تعبیه کند بنگر اگر دنیا دوست می دارد همه زرق و دروغ و نفاقست و همه حالش محالست و اگر در دل حب دنیا ندارد و بقسمت قسام قانع است و از گفتار و کردار توفارغ است خاک پای وی

سرمه چشم کن که هنوز به ارزد اما اندرین راه درویشان قومی ناجوانمردان در آمدند و اهل صلاح را بدنام کردند و راه زندیقی و اباحت گری بردست گرفتند و خود را در میان امت محمد صلی الله علیه وسلم پراکندند تاراه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از درویشی محقق کسی سخن گوید نه بحرمت که زبانش در ساعت لال گردد و دینش بزوال آید اما در میان هر قومی از مسلمانان گروهی ناجوانمردان در افتادند که خرابیء دین و دنیا از ایشانست درست بیش است ازین قوم که مرا تجربه افتاده است باین سخن نه پوستین کسی می درم که بتجربه بوده است پنداشتم که ازان هر یکی چون زاهدان کوه لبنانند چون يك چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زینهار ای برادران و عزیزان من که هر کرا نیازموده باشید نه بدین ونه دنیا بریشان هیچ تکیه مکنید که هر دو برباد دهید و دست از شریعت باز مدارید اگر چه يك چیز باشد و هر که ازوی ترك شریعت به بینید باوی صحبت مدارید اگر چه يك باره بینید هر که امروز ازین قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد و ایشانرا در سرای راه داد دین و دنیا بزبان آورد و هذه النصیحة اگر خردمندید این بسنده است اگر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود هر که بقول خدای و رسول راه نخواهد برد بهیچ چیز همراه نبرد هوای او بر عقل او غالب است ازوبهی نیاید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من مؤمن الا هو یعارض فی کل صباح عقله هواه فان غلب عقله هواه فیومه یوم صالح وان غلبت هواه عقله فیومه یوم سوء) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او با هوای او اگر عقل او هوای او را غلبه کند آنروز او را صلاح و خیر باشد و اگر چنان باشد که هوای او عقل او را غلبه کند آنروز بزُّونه نیکو باشد اکنون می نگر باخود هرگز يك روز دیدی که علم و عقل تو بر هوای تو غلبه کردست اگر نه

آنستی که هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و اخبار رسول و حکمت حکما و وعظ واعظان دست نباید داشت و سر و رخ و زلف و خال جانان باید کرد و گفت که ما را ازین راه می کشاید اینست تمام احمقانی که مائیم که این کنیم و این جوئیم و این خریم و این فروشیم و بدین پی بریم این خبر فراشوتا بدانی که ترا افتد آنکه می باید کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(انانی بکتاب فی کتف)** فقال **(کفی بقوم حمقاً ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم)** فانزل الله **(أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم \* عنکبوت : ۵۱)** پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بیامد بمن و بیاورد بمن کتابی در کتفی پس رسول صلی الله علیه وسلم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان بکتاب دیگر جز از کتاب او و سیرت او پس آنکه خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد **(أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب)** این بسنده است ایشانرا آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمد این کتاب چون قرآن تا می خوانند بریشان این عظیم تازیانه است که ما را زده اند خاصه این قوم را که دعوی می کنند که ما را ازین ابیات چیزها روی می نماید در راه خدای که از قرآن می نماید هان ای ناجوانمردان بخرد باشید که نمی دانید که چه می کنید و چه می گوئید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن ولا تجاور الجاهل هجران الاحق قربان عند الله)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید مردمان دُو اند مؤمنانند و نادانان اند مؤمنانرا میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و بانادان مپیوندید و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از احمق بریدن سبب قربی باشد بنزدیک خدای تعالی هر که او بخود نشاید بتو هم نشاید چه نشینی باقومی که دین و دنیای خود بسر هوای در داده باشند و هر که

با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که (من تشبه بقوم فهو منهم) ما آنچه دانستیم بگفتیم و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم هر که کار بندد سلامت یابد و هر که نه بندد او خود داند انشاالله تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کناد قال رسول صلی الله علیه وسلم (علامت حب الله حب ذکر الله و علامت بغض الله بغض ذکر الله) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که علامت دوستیء خدای دوستیء یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی دیانت زلف و خال و سیم برو و بادام چشم بر راه خدای چه ماند هر که این و مانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن. از کفر گفتن و از تشبیه کردن راه خدای می یابی ؟ از آنست که چندین راه یافته ای و بمنزل رسیده ای مکنید ای مسلمانان و بدانید که دزدان دین حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان با ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند و هذه النصيحة وباللّٰه العون والتوفيق.

## باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق الحاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابو الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که راه صدیقان و ابدالان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند و می پندارند زاهدرا سه مقام است و جمله علما و مردمان که در زهد سخن گویند از مقام اول می گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیقست و هم ابدال و شرح این مقامات در کتاب انس التائین یاد کرده آمده است

هر چه در بندگی و راه خدای می باید اورا بداده اند او خورشید زمانه خویش است همچنانکه ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جمله أهل عصر را دل بنور آن قوم نورانی گردد و همه برکتهای روی زمین از ایشان باشد و همه عذابها و فتنها خدای عز و جل به برکت انفاس ایشان بر گرداند و این به بسیاری علم و عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عز و جل و بدوستی او و حلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عز و جل باشد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم (یخرج قوم فی آخر الزمان انا منهم و هم متی و ان عامتهم اولیاء الله) قیل هل لهم علامة قال (نعم لیسوا بکثیری العلم و لیس عندهم من کتاب الله کثیراً یتعلمون القرآن علی کبر سنهم و یتعلمون بالحیلة من حلاوة القرآن و انّ الایمان و السنة اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی یبعثهم الله بالبشری و یرضی بماهم فیهِ و یحشرهم یوم القیامة فی زمرة الانبیاء و یرزق العباد بهم و یرفع البلاء بهم) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من اند و من از ایشان و بدرستی که عامه ایشان اولیای خدای عز و جل باشند گفتند یا رسول الله هیچ نشانی باشد ایشانرا گفت باشد نه علم بسیار باشد و نه قرآن نیز دانند بیاموزند قرآن را ببزرگی یعنی پیر آموز باشند و کتاب خدای عز و جل می آموزند بحیلت ازین حلاوت که ایشانرا از قرآن خواندن باشد و ایمان و سنت در دلهای ایشان چنان باشد که چون کوههای بیخ آور سر افراشته خدای تعالی برانگیزاند ایشانرا ببشارت و بفرستد بمردمان ایشانرا ببشارت دادن و بهره ایشان دران باشند خدای تعالی بدان از ایشان خشنود باشد و روز قیامت ایشانرا برانگیزاند در زمرة پیغامبران و بندگانرا روزی دهد بسبب ایشان و بلاها از میان خلق بردارد بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (انّ بدلاء امتی لم یدخلوا

الجنة بكثرة صلوة ولا صيام ولكن دخلوها برحمة الله وسخاوة النفس و  
الرحمة بجميع المؤمنين) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم  
می گوید بدرستی که ابدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاری نماز و  
روزه بلکه در بهشت شوند برحمت خدای عزوجل و بجوانمردی که در بن ایشان  
نهاده باشند و برحمت و بشفقت که ایشان را بر خلق خدای عزوجل باشد  
خاصه بر مؤمنان و قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی عباداً ذکیر الله  
برؤیتهم وهم اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یخزنون) پارسی خبر  
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که مر خدای را  
عزوجل بند گانند که چون کسی ایشانرا به بیند خدای عزوجل یاد آید بیدار  
ایشان و ایشانند اولیای خدای عزوجل آنکسانی که حق تعالی ایشانرا میگوید نیست  
برایشان همتی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر و قال النبی صلی  
الله علیه وسلم (ما عبده الله بشيء افضل من الزهد فی الدنيا) گفت هیچ  
کسی عبادتی نکند خدای را عزوجل فاضلتر از آنکه در دنیا زاهد شود زهد در  
دنیا کار بزرگست و سخت ممدوح همچنانکه دوستی دنیا بغایت مذموم است  
زهد نیز بغایت ممدوح است هر که او را این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از  
پیغامبران هیچ کس بفضل و درجه وی نباشد زیرا که همه چیزها او را جمع  
باشد چون این سه مقام او را جمع آمد مرد درجه ابدالان و صدیقان یا بد که همه  
را از او نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد او را  
برنگ خویش گرداند و بحری گردد که مردار او همه حلال باشد و جانوران او همه  
از عجایب باشند ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر در  
قیمتی باشد اما کرانه آن هولناک باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون  
خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و دران تصرف نباید  
کرد و این نباید بود و بی زورق و بی کشتی دروی نباید رفت و اگر لابد بر

دریا گذر می باید کرد بی ملاحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا با تضرع باید بود تا باشد که بسلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و بجای خویش بماند و یا طبعش نگردد و یا رنگش نگردد بهمه حال اثری دروی پیدا آید مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن خو کرده بود آنگاه او را کم زیان دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیراسته که سخنی چند بیاموختند و در راه خدای عزوجل دو کانهها بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای بر هیچ خبری اند و هر جای که ازین نوتائبی قصد راه خدای کنند ازان چند دیورده بیایند و به پیری بنشینند یکی قطبی نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عزوجل تاریک گردد و همه راه روندگانرا از کار خدای تعالی سپر کردند مگر از چنین قوم در راه اولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید این همه که شما می بینید که قومی می کنند آن همه از نادانی و بیخبری می کنند و بفرمان شیطان می کنند کسی که چندان بوالعجبی بکند و چندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دور کعت نماز نداند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه خویش نداند که چون می باید زیست و چندان راژتواند خایید و پای سربیک دینار زر در نتواند نهاد این کس که او را متابعت کند هزار بار ازو احقر است و غافلتر است اکنون این فصل بشنویکو ازین همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

**فصل:** بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدا را عزوجل نشانها است که لابد بیاید دانست تا راه خدای عزوجل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا نی آن نشانها از وی طلب کن اگر باز یابی آنگاه مرد در راه خدای عزوجل درست

است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عزوجل خویشتن را مدهانت کردن از عقل نباشد هم این نشانها از خود بازجوی اگر باز یابی در خود خُتْكَ ترا و خنك آنرا که با تو صحبت دارد اکنون اوّل بازی چنان باید که خدای را برای خدایی پرستی باخلاص و صفاوت چنانکه در کاری که می کنی هیچ ریا نباشد زیرا که هر چه دران ریا باشد خدای عزوجل نپذیرد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عزوجل (انا اغنی الشركاء عن الشرك فمن عمل لی عملا واشرك فیه غیری فانا منه بریء و هو للذی اُشْرِكُ) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عزوجل فرمود من بی نیازترین شریکانم از کارهای بانبازی پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او دران انباز کند کسی دیگر را با من من از آنکار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون حق سبحانه و تعالی از کار بانبازی بیزارست در کاروی شریک شرط نباشد چون کار باخلاص کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان دیو و دیومردم و از هر چه ترا نهی کرده اند ازان پرهیز کنی تا ازان قوم باشی که میگوید (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صَدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ\* القمر: ۵۳-۵۵) وهر نیکی که خدای عزوجل وعده کرده است نه ناپاکانرا وهر جائیانیان را زیرا که هر که او باهر کسی نشیند و ازهرجوی آبخورد هرگز احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد دیگر چنان باید که با هر که نشیننی ببدیء او اقتدا نکنی به نیکیء او اقتدا کنی و هیچ کسی نباشد که نیکی و بدی دروی نباشد مهتر صلوات الله علیه می گوید (خُذْ مَا صَفَا و دَعِ مَا كَدَرَ) دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار دین بمرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند دیگر با مردمان خلق نیکو ورزید و معاملت چنان کنید که اگر ایشان باتو کنند روا داری دیگر چون در دل خود



دوستی و دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در چوالم غرور و پنداشت خود نشوی که هم بران بنامی و هرگز بهیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و دوستان خدای عزوجل دیگر گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که چون این دوراست نباشد هیچ کار راست نباشد دیگر دست و پای و فرج و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری است که فتنه در آید ازین درها و بدار الملک شود و دار الملک را بهم برآرد و مشوش گرداند و دار الملک در دنیا دل اولیای اوست چنانکه می فرماید (قلوب احبابی دارملکی) و اگر چه این همه اندامها بهر جای می روند چون دل بجای باشد تدارک توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فائده ندهد چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا و هی القلب) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید بدرستی که در تن هر کسی پاره گوشت است چون آن پاره گوشت بصلاح باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پاره گوشت تباه باشد همه تن وی تباه باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانیء دل فریضه است زیرا که دل نظاره گاه حق است نظاره گاه حق را از خاشاک و سواس خالی باید داشت تا حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان لله اوانی و احب آنیة الله الیه مارق منها وصفا و آنیة الله فی الارض قلوب عباد الصالحین) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که مرخدای را عزوجل آیه ها است و دوستر آنیة خدای عزوجل بدو آنست که نیکتر و صافتر باشد و آنیة خدای عزوجل در روی زمین دل دوستان اوست که ایشان مصلحان باشند دلای ایشان بنزد خدای عزوجل قدری و منزلتی تمام دارد و آن صفاوت و رقت ازان باشد که در ان دل نه حسد باشد و نه کینه و

نه دوستیء دنیا و نه حرص و نه دوستیء خلق و نه فضول و نه أمل و نه طلب جاه درین همه زاهد باشد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما عُجِبَ اللهُ بشيءٍ افضل من الزهد في الدنيا) پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ کسی خدا را عز و جل عبادت نکند فاضلتر از آن که در دنیا زاهد شود و لابد چنین باشد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (رأس كل طاعت الحب في الله وحب أولياء الله و البغض في الله) دنیا دشمن خدایست و هرگز با دوستیء دشمن کسی دوستیء آنکس راست نیاید پس بهمه حال هر که دعویء دوستی خدای عز و جل می کند باید که هر چه حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم دوست دارد و مردمان در مثل گویند :

بیت

هر که با دشمن من دوستی آغاز کند  
در وحشت که فراسته بود باز کند

قال النبی صلی الله علیه وسلم (ازهد في الدنيا يُحبك الله و ازهد فيما ایدی الناسی یحبک الناس) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید زاهد گرد در دنیا تا خدای عز و جل ترا دوست دارد و زاهد گرد از آنچه در دست مردمانست تا ترا دوست دارند قال النبی صلی الله علیه وسلم (إذا اراد الله بعبد خيراً جعل فيه ثلاث خصال فقهاً في الدين و زهداً في الدنيا و بصره بعيوبه) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هر آنگاه که خدای عز و جل به بنده ای خیری خواهد سه چیز بدهد اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند او را بعیب او و یقین می باید داشت که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم نافع و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است هر که خدا را عز و جل بچاشت

و شام باور داشت این همه ازوی باور داشت و هر که بچاشت و شام باور نداشت مگر ویرا بهیچ چیزی باور نداری که همه باد است و غرور قال النبی صلی الله علیه وسلم (مامن عبد زهد فی الدنيا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره بعیوب الدنيا و دوائها و اخرج منها سالماً الی دار السلام) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ بنده نیست از بندگان خدای عز و جل که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عز و جل حکمت در دل او برویاند و آنرا بزبان او می راند و او را بینا گرداند بعیب دنیا و درد آنرا و داروی آنرا بدو نماید و او را ازان بیرون آرد و می برد تا بهشت ای دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می باشید بدین سبزه او غره مشوید که او چون من و چون تو بسیاری یاد دارد و برباد داده است و بر خواهد داد.

بیت:

ای دل بچه زهره خواستی یاریرا ★ کز چون تو بیاد داده بسیاری را

رعایتها و اسباب دنیا که مابر ساخته ایم و کار خدای عز و جل بردام بسته ایم که ما دوستان خداییم و این همه برخلاف قول خداست هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای باشد چنان که خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوته و ابغض ان یسألنی و یدعونی و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه المصیبات وانی احبه و احب صوته و احب ان یسألنی و یدعونی) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عز و جل چون بنده دشمن دارد بفرستد بسوی او فرشتهی را و گوید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می خواهد بدو می ده که من او را دشمن می دارم و

آواز او دشمن می دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عزوجل بنده دوست دارد فرشته را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من بلاهای متواتر تا او بمن نالد و مرا میخواند که او را خواندن او را دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (اذا احب الله عبداً ابتلاه واذا احبه الحب البالغ اقتناه) قیل یا رسول الله و ما اقتناء قال (لا یتربک له مالاً ولا ولداً) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون خدای عزوجل بنده را دوست دارد او را به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء کند او را گفتند یا رسول الله اقتناء چه باشد گفت او را نه مال ماند و نه فرزند نشان دوستی حقیقی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه آمد یک تایی نان زیان شود ازین صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی بدل قفای فلانست که می خوری چون راه روندگان چنین شنیدند و راه بری با چنین قوم افتاد لا جرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آمد ازین صد هزار حال محال در قیامت و در حلقه درویشان و محققان بیک جو نخرند و چندان نمد تر گردن ایشان زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده اند و لیکن مرد کور و کُر و مُبَرَسَم هیچ تمییز نتواند کرد در هیچ نوع و کربهیج حال فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد و مبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لا جرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می ندانند و حلوا از آلو و راه از بی راهی و هریکی چندان دعوا دارند که لا تسأل زنهاری ای برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه باخلاص کنید و در کار خدای تعالی بقول هر کسی کار مکنید و از راه شریعت دست باز مدارید و بقول خدای و

رسول کارکنید تا زود بمنزل خواهید رسید و در چاه حیرت و زحیر گرفتار نمانید و بقرائی هر نااهلی و بی علمی و بی معرفتی فریفته مشوید قال النبی صلی الله علیه وسلم **(اکثر منافقی هذه الامة قرائها)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم میگفت بیشتر از امت من که منافق باشند قرایان باشند و قال النبی صلی الله علیه وسلم **(استعیدوا بالله من جب الخزی )** قیل یارسول الله وما جب الخزی قال **(واد فی جهنم اعدت للقراء المرائین)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید باز داشت خواهید از خدای عز و جل ازان چاه خواری گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست گفت وادی است در جهنم ساخته اند قرایان و مرائیان را که کار بُروی و ریای مردمان کنند و قرایی می کنند و خود را بقرایی بر خلق می بندند آن کارهای آراسته و آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیاست نه از کار دین پیغامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید **(انا و اتقیاء امتی براء من التکلف)** من و پرهیزکاران امت من از همه تکلفها بُرّائیم و قال النبی صلی الله علیه وسلم **(لتأینکم من بعدی دُنیا مجلّلة تأکل ایمانکم کما تأکل النار الحطب)** پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید زود بود که بیاید پس مرگ من دنیای آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنانکه آتش هیزم را بخورد اما این همه اخبار و روایات و علم و تجربه بیان کردیم تا مگر یک نیازمند برین راه برود و مقصود او حاصل گردد و بحقیقت می دانم که هر که را ابلیس از راه ببرده است یکی باز نیاید و بدین سخن خندد و لیکن این ازان کفر ریزهای دیگر است قال النبی صلی الله علیه وسلم **(أتدرون ای اهل الایمان افضل ایماناً)** قالوا الملائکة قال **(هم کذلک بل غیرهم)** قالوا من هم قال **(هم اقوام یأتون من بعدی هم فی اصلاب الرجال فیؤمنون بی ولم یرونی و یجدون الورق المعلق و یعملون بما فیہ فهم افضل اهل الایمان ایماناً)**

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم پرسید از یاران مهاجر و انصار گفت شما دانید تا از اهل ایمان ایمان که فاضلتر است گفتند ایمان فرشتگان گفت این خود هست بجز از ایشان می گویم گفتند ایشان که اند یا رسول الله گفت ایشان گروهی اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند با ایمان آرند ما را نادیده و بیابند کتاب خدای عز و جل ورق معلق که هر کسی خبری می گویند ایشانرا ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان اند از اهل ایمان که ایمان ایشان فاضلتر است اکنون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که ازین زمره باشند دست بقرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتارهای نابکار و بدین آهنگهای سیم اندود غره مشوید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که دران نشست و خاست شریعت و حل و حرمت نباشد آن همه از نهاد اهل هوا و بدعت وضلالت و دیو و دیومردم باشد ازان حذر باید کرد که دران هیچ فایده نباشد نماید ولیکن نیاید چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید قول الله جل ذکره (کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئاً \* النور : ۳۹) هر که میخواهد که از عمر و روزگار خود بر خوردار گردد او را در همه ایام خود هر چه می کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از روزگار خود بر خورداری یابد و آنچه اصل است تایی چند یاد کرده آید تا بدانند و کار کنند و از توبه و عبادت عمر خود بر خوردار کردند انشاء الله تعالی.

**فصل آخر** اکنون بدانید برادران و عزیزان من که هیچ کار و هیچ چیز نیست که نه آن کار و آن چیز را نفع و ضرر است هر که نفع و ضرر آن کار از هم باز نداند هر گز نفع آن نیابد چون کسی را یار و قرین نیک افتد فراخور باشد و زود بمقصود رسد و از حدیث نشست و خاست که قومی با

یکدیگر می نشینند چاره نیست که آدمی را از هم نفسی چاره نیست زیرا که پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود و هر گز ممکن نیست که کسی در دنیا جایی خواهد یافت خوشتر و خرمتر و دلکشای تر از بهشت چون آدم را در آنجا مونس می بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید ما را به هم نفس نیاز نیست چون چنین است لابد از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست اکنون سخن اینجاست تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنانکه ازان آدم کرد صلوات الله علیه آدم از خدای تعالی مونس می خواست خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد و صفت آدمی چنین است که بی مونس زندگانی نتواند کرد لابد هم قرین بیاید و قرین شاخی باشد از مرد و هر کرا قرین نیک آمد سعادت دو جهانی او بر آمد و هر کرا قرین بد افتاد هلاک از روزگار او بر آمد پس حمد باید کرد با قرین نیک و نشست و خاست تو بانیک مردان باشد تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد می باید گفت **(یالیت بنی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین)** هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید و هر نیکویی که یا بد از قرین نیک یابد و قرین نیک و بد در اصل و نسب و خویشی و قرابتی نبسته است زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که با حوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا بکجا افکند و آن سگی که با اصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که بسبب او یقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشانرا یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنانکه در مصحف مجید می گوید **(سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ \* الْكَهْفِ: ۲۲)** الی آخر القصة قرین نیک مرد را از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بدرکات رساند پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می نشینی

چون می نشینی و باهر کسی نشینی و باهر کسی قرینی نکنی و باهر که سخن گویی بر مقدار فهم و عقل گویی مکابره نکنی و راز خود با هر کسی نگویی و بسخن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان بیاید نگرست و نه در اقوال و لاف ایشان و هر که او بخویشتن نشاید از و حذر بهتر بود و اگر تقدیر کنم که قرین بد بکسی افتاد اگر او را برنگ خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله مشایخ طریقت همه مفسدان و زندان و دزدان را و مبتدعانرا و کمراهان را برنگ خویش کردند و اغلب مرّذانِ خدا را رنگی و بویی باشد که هر که آن رنگ و بوی بشنود و به بیند هم ازان قوم گردد اما چنان باید که برپنداشت این کار نکنند که آنگاه همچنانکه در مثل گویند

**مصراع:**

خرشد که دو شاخ آرد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد نه دران کوشد که ترا از راه ببرد بی عقلی نباید کرد و حذر باید کرد پیش ازان که ترا هلاک کند اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیست و نشان او چیست و قرین نیک کیست و نشان او چیست هر قرینی که تو او را بینی و با او نشست و خاست کنی که خدای و یاد کرد خدای را بردل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک است و هر که با او نشینی و او را بینی که خدای و یاد کرد خدای بردل تو فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بد است از و حذر باید کرد و این اصل بزرگست در شناخت قرین نیک و بد اکنون باز آمدیم بدین طریق اهل صلاح و نشست و خاست درویشان و کسی که وی زاویه داری کند اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ بود و تلخ از شیرین باز داند و شور از ترش باز داند و بوی خوش از گند و حق از باطل و سنت از بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاک از پلید باز شناسد و طاعت از



معصیت و خیر از شر بداند آنگاه در زاویه باز کشاید تا هر مسافری از هر قوم و هر طبقه که رسند بیاسایند سخت نیک باشد و هیچ کار فاضلتر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و أهل صلاح باشد و اگر کسی در سرای باز نهد تا غربا و مسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن مرد که در سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که در سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران چنان باید که جوآنمرد و سخی طبع باشد و هر که در سرای وی شود از بهر نان پرده او ندرد و به مهمان هیچ طمع نکند و چیزی که ویرا لابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد زیرا که هر که می آید روزی خویش میخورد و بدانکه روزی کسی بردست تو بدو رسد پس منتهی بروی نتوان نهاد و چنان باید که خود را جز حامی نداند و اگر نه چنین باشد او را در سرای باز نهادن مسلم نیست و چنان باید که از بهر نانی که بکسی دهی او را بسیاری رنجه نداری و از هیچ نوعی بروی منت نه نهی و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکنی و آن خویش نیز در سر او نکنی و چون بر راه راست باشی سخن هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمانی نباشد که او بیک تان نیرزد هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردمی که بتوانی کرد دریغ نباشد و هیچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان دریغ نباید داشت چون در سرای باز نهادی بهر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مهمان نگاه باید داشت که ذخیره ایست که بردست مهمان بدان جهان می فرستی و آنکس آمین تست آمین خود را و حال و بقال خویش را نیکو گسل باید کرد تا فردا آن امانت نیکو باتو رساند و هر دو تن که با یکدیگر نشست و خاست می کنند یقین می باید دانست که هر دورا در قیامت از حق یکدیگر پرسند هم از گفتار و کردار و از بد و نیک هیچ ضایع نخواهد بود هر چه می کنند و می گویند همه بریشان می نویسند

چیزی چنان باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت تشویر نیابند. تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و سماع میکنند و بآن مشغول می باشند بنگر تا ایشانرا آن مسلم هست یا نبی بحقیقت بدانکه هر درویشی که او را محبت غالب نگشته است که از هوا بسته است و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است او را سماع مسلم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد او را سماع نگرده زیرا که چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بیند و همه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بیت گوید و اگر شعر گوید او را دل بهیچ چیز دیگر مشغول نشود مگر بمحبوب خویش ازان می گویم که او را سماع مسلم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا و سیم بر و لاله رخ و شکر لب و بادام چشم این و مانند این هرگز مسلم نگرده و هر که ازین نوع چیزی بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کفر است و تشبیه البته این و مانند این نشاید گفت و ازین چیزها که می زنند هیچ مسلم نگرده که سراز بند شریعت بیرون برد و اگر نه بهیچ حال مسلم نگرده و هر چه کنند همه را استغفار حاجت باشد و اگر نکنند و استغفار لازم نه بینند شاخست از ضلالت اما اگر کرده شود و استغفار بر آن واجب بیند با استغفار نیکو شود و در اصل می نگرده هر چه رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه او نکرده اند نباید کرد و اگر کنی استغفار بر آن واجب باید داشت و اگر نه شاخی عظیم است از بدعت اما آنکسانی که ایشانرا محبت غالب گردد ازان ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر دران کارهای وی بعضی تقصیر افتد معفو عنه باشد کسی که دیویا پری سایه بروی افکنند قلم فتوی از وی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که

ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز باوی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هر که اینسخن بر دام بندد و نه این باشد زود بمقام زندیقی رسد اما اگر این بود زود بمقام صدیقی رسد و هرچه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گرد آن نگردد و چنان باید که درویشان که چون بحلقه نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا باصحابه رسول صلی الله علیه وسلم مانده کرده باشند نه از بهر بطر و سماع هوا آمیز آما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد از سر آن حالت نعتی بر گویند که با حالت وی راست آید و باحوال وی ساخته باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله مشایخ آن روا داشته اند و کرده اند آنچه قومی بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسماع و بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و خاست همه در سرود گفتن و دف زدن و بالش زدن فراسر آرند این هیچ کس از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلم نداشته اند خاصه هر کرا باشد در حلقه درویشان نشانند و وقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی بنظاره و برخی خود دعویء آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان بهم در یک خانه آینه و خود را محرم یکدیگر دانند البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریق درویشان چنان نباید کرد و رضا نباید داد که بکنند که آنجا فرقه‌ساده‌ها بسیار تولد کند این راه درویشان با قومی نا جوانمردان افتاد خراب کردند هر جا که ازین کاهلی بی دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود درین راه درویشان آمدند و هر کسی مرعی در بر افکندند و خود را درین قوم بستند که این عالم درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی نهایت هر ناپیراسته و ناتراشیده روی باستانه دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما ازیشانیم و هم ازین ناکسان قومی به

پیری نشستند و بر هر یکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر می آیند و مشتی حکایت‌های بدروغ فرا یافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده بدان ده و ازین پیر بدان پیر و ازین زاویه بدان زاویه آمد و شد فرا گرفتند و اسلام را خراب کردند و این همه از زاویه داران جاهل افتاد است در میان درویشان که باز با کوف دریک آشانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین پارسایان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را پایان نیست اما اگر دوستان ما را می باید که از زمره درویشان باشند چنان باید که با هر کسی ننشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا بخود راه ندهند که نه آرموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا بعلمای محققى متقى متوکل کنند از اهل مجاز و زینغ و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفة و درویشان رسول صلی الله علیه وسلم کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر از آن درویشان رسول صلی الله علیه وسلم از خدای عزوجل نخواستی که (اللهم احینى مسکینا و امتنى مسکینا و احشرنى یوم القیامة فى زمرة المساکین) پس درست شد که بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریقها طریق فقر بران باید رفت و از هر کسی چیزی نباید شنید و بر راه هر کسی نباید رفت و گرد هر محالی نباید گردید و از هر که حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای بدروغ غره نباید شد و از آن کسانی که درین شیوه باشند هر چند دور تر توانی بود سودمند تر باشد زیرا که آن حالهای محال بدروغ مردم فریفته کند هر عاقل که در آن ننگرد گوید بهمه حال چیزی است که این کس می کند اما آن حال که راست باشد خود همه را بزرنگ خویش کند و هر گاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی بایکدیگر بنشینند چنان باید که بحرمت و شفقت نشینند و بریاد کرد خدای عزوجل و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند

بباید کوشید تا هیچ نا محرمی را آنجا نگذارند و اول بقران خواندن ابتدا کنند و با آخر ختم بقرآن کنند و از ابیات و اشعار چیزی برخوانند که اگر کسی را برحق سبحانه و تعالی سماع کند کافر نگردد و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و احوال او بنشوند و اگر کسی را جامه خرقه شد ملک وی ازان بر نخیزد در جامه او تصرف نکنند مگر او در کار ایشان کند و اگر جامه کسی مخروج شود بستم از وی نبه کشند که ملک تو ازین برخواست و این ازان درویشان شد آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد و اگر کنند حرام است. و بالله التوفیق تم تحریر الکتاب بعون الله و حسن توفیقه فی اواسط شعبان سنة ستة و ثلاثین و ثمانمائة. تاریخ تحریر ۸۳۶ هـ. ۱۴۳۳ م.

### مکتوب هفتاد و یکم

نقطه دایره هدایت و سداد مرکز مهبط ولایت و رشاد هادی مصالح صلاح مبدأ و معاد متکساء اصحاب اعتماد و ارباب استناد غفران پناه رضوان دستگاه مروج طریقه یقین شیخ سیف الدین بن عروة الوثقی محمد معصوم و نبیره امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله تعالی اسرارهم العلی فرماید که: (... فی غَايَةِ الْعَمَالِ) الذِّكْرُ الَّذِي لَا تَسْمَعُهُ الْحَفْظَةُ يَزِيدُ عَلَى الذِّكْرِ الَّذِي تَسْمَعُهُ الْحَفْظَةُ سَبْعِينَ ضِعْفًا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا أَذْكُرُوا اللَّهَ حَامِلًا قِيلَ وَمَا الذِّكْرُ الْحَامِلُ قَالَ الذِّكْرُ الْخَفِيُّ. ابن المبارک فی الزُّهْدِ عَنْ حَمْرَةَ بِنِ حَبِيبٍ مُرْسِلًا خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي. رَوَاهُ أَحْمَدُ فِي صَحِيحِهِ عَنْ سَعْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَأَطْيَسَ) رَوَاهُ ابن أَبِي شَيْبَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ... در طریقه ما مدار وصول بدرجه کمال مربوط برابطه محبت است به شیخ مقتدا. طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او می نماید و بمناسبه معنویه ساعه بزرنگ او می برآید. گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی حقیقی است ذکر تنها بی رابطه مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط برابطه محبت و فنا در شیخ است آری این

رابطه تنها با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل است و در سلوک و تسلیک اختیاری که به طرق دیگر وابسته است مدار کار بر وظائف و آواراد و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضات و اربعینات و به پیر طریقت به این مثابه رجوع نیست. و درین طریق که طریق صحابه کرام است علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف و اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است. صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در حصول کمالات به شرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود. لهذا راه وصول درین طریقه اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و صبیان و شیوخ و احیاء و اموات برابر اند ریاضت درین طریق عالی که متضمن اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه. طریق ما طریق دعوت اسما نیست اکابر این طریق استهلاک در مستی این اسما اختیار فرمودند. از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه ما اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این ذکر آن است که طالب را باید که زبان خود را بکام بچسپاند و به جمع همت متوجه قلب صنوبری که در چپ واقع است گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و آن را حقیقت جامعه نیز گویند. و لفظ مبارک الله را در دل به طریق خطور بگذرانند و بزبان دل این لفظ خطیر بگویند بی آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچ گونه آن را دخل نه کند. نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات بیچون خواهد و هیچ صفت آن ملاحظه ننماید و از ذروه ذات به خضیض صفات فرود نه آید و از تنزیه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب به جانب دست چپ دارد چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد. آن نیز محل ذکر است. [محمی السنه محمد سیف الدین فاروقی مجددی در سنه ۱۰۹۶ هـ.

## مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سره العزیز

کنیت وی ابو نصر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که در سال وفات رسول صلی الله علیه و علی آله واصحابه وسلم ایمان آورده است و وی رضی الله عنه بسیار بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر و یرا یوسف این امت نام نهاده است.

حضرت شیخ را حق سبحانه و تعالی چهل و دو فرزند داده بوده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند.

وی قدس سره امی بوده است که در سن بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته و بکوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت در چهل سالگی و یرا به میان خلق فرستاده اند و ابواب علم لدنی بروی کشاده و زیاده از سی صد تالیفات در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم مقید و مؤید است شیخ قدس سره در کتاب سراج السائرین آورده است که اکنون شصت و دو ساله ام که تا این غایت صد و هشتاد هزار مردست که بردست ما توبه یافته اند و بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده است که تا آخر عمر بردست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده ولادت حضرت شیخ در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلاثین و خمسّمائه [۹۵ = ۴۴۱ - ۵۳۶] رحمة الله علیه.

النامقی - احمد بن ابی الحسن علی بن محمد بن جریر ابن عبد الله النامقی ابو النصر الجامی الخراسانی الصوفی توفی سنة ۵۳۶ ست وثلاثین و خمسمائة من تصانیفه انس المستأنسین. انیس التائبین. بحار الحقیقة. دیوان شعره فارسی. رسالة السمرقندی. روضة المذنبین وجنة المشتاقین. سراج السائرین فی ثلاث مجلدات. السر المكتوم فی الطلسمات. فتوح الروح. كتاب الاعتقادات. كتاب التذکیرات. مفتاح النجاة و غیر ذلك.

مرثیه حضرت الشیخ مولانا السید عبد الحکیم آرواسی لقر قسطنطینی <sup>تقدیر</sup> مرشد  
مولانا حسین حلی الشیق (عشق) الاستانبولی طالب الله جل جلاله الخ

سید عبد الحکیم نامدار	سر چراغ راه بود و کما مدار
خلیفه سید فریم آرواسی بود	بعد وفات او کثیر الدرس بود
شهر خاں بن زید شددار العلوم	با علوم ظاہری باطنی علوم
از فیوض قسطنطینیان لبر میزد	جمله با اسلام بولان لبر میزد
صد فوس آن مرتابان شد نمان	از فیوض ذات شد خالی جیان
سینده عدد و شست سال وصال	گشت نامش درج اسماء الرجال
شکر این در کز پیش پست عشق	ابن روحانی حسین حلی <sup>ست عشق</sup>
از فیوض چاره جو مسور شد	و از فیوض چاره سو معور شد
از رسالتش فریمان خردمند	قافی نادان مردان مستمند
از تو فو لیم <sup>من</sup> خدا غفران من	هم برای دوستی با ذوالکرمین

نظم سفته قافی محمد صیقل الحی مقام پر مولی ضلع مردان پاکستان



❖ نصایح و مناجات را هر و طریقت پیر هدایت  
❖ شیخ بزرگوار خواجه عبد الله انصاری رحمه الله  
❖ الباری ❖

ای درویش بدانکه دنیا جهان غرور است  
نه شهرستان سرور ، غداره ایست غریبه و مکاره  
غدر اندیشه ، زخم نیش بی مرهم است و مطلقه  
ابراهیم ادهم است ، کرمخفته غفلت و بد نامی است رانده  
حضرت یازید بسطامیست ، خانه محنت و بیداد است  
انداخته جنید بغدادیست ، جرعه جانسوز تلخی  
است پشت پازده شقیق بلخی است ، خود پرستان  
دون همت را دیراست مردود ابو سعید ابوالخیر است ،  
بگذاشته انقیاست برداشته اشقیاست ، هر که طالب  
او ذلیل و زبان عذر او کلیل اهل عبرت را اینست  
دلیل ❖ قل متاع الدنيا قليل ❖ .

ای سالک اگر از حضرت الهی طمع داری  
و خواهی رستنی کوش درزهات و بر کلمه شهادت  
رفتی . در شب کور جوانی تا در روز قیامت چه

توانی ، برکی افزای از عملها و ترك غمای املها که امل  
 اکسون تلییس است و افسون ابلیس ، خصوصا  
 بوعظ بی اشتباه (الدنیاساعة) و لفظ پرائتبه (فاجعلها طاعة)  
 گذر کن بشورستان و نظر کن بکورستان تا بینی چندین  
 مقابر و مزار و خفته نازنینان صد هزار ، جهد کردند  
 و کوشیدند و در تاب حرص و امل جوشیدند ، بآب  
 ورنگ جهان شیفته شدند و برنگ غنائم و اتقال  
 فریفته شدند . بدریاهها درآمدند و بکھسارها  
 برآمدند ، از جواهر درهها و از زر و سیم صرهها  
 بشور و یم بر میان بستند حبله نمودند و نقد ربودند  
 عاقبت مردند و حسرتها بردند ، القصه انبارها تاباشتند  
 و غم دنیا بردل بگذاشتند . ناگاه از کنار امل  
 کشانیدند و جله را شربت اجل چشانیدند .

دنیا چیست خسی وای بر کسی که غافل ماند از  
 فردا (وابع هواه فتردی) ، نه بینی چندین هزار  
 انمای امین و نقبای روی زمین و هنرمندان متنوع  
 و خردمندان متضرع که عالی عتبه ایشان بوسیدند  
 عاقبت مردند و پوسیدند . آری سرانجام همانست  
 و پایان انجام همان .

ای نفس از مرگ بیندیش و امل بردار از پیش ، و گرنه  
 دوزخ جای و مأوای تو وای تو ، بین دوستان پاک  
 و عزیزان زیر خاک که دعای ترا جویند و بزبان حال  
 گویند که ای جوانان غافل و پیران بی حاصل دیوانه  
 اید که چنین در خوابید و بیگانه اید که در غمی یابید که

درخاک و خون خفته ایم و چهره در نقاب چون نهفته ایم  
 هر یکی ماه دوهفته ایم و در هفته از یاد شمارفته ایم ،  
 مانیز پیش از شما بر باط کامرانی بودیم و انبساط جهانبانی  
 مینودیم . پستان عروس دنیا میکیدیم عاقبت تلخی مرگ  
 چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم . تاخیر شد هر  
 یکی را علی حده تندباد ( ماینظرون الاصبحة واحده )  
 بیاد فنا برداده و بنحاک فنا افتاده . نه از اهل و عیال  
 دیدیم مرحتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی . هم  
 قانیم با این همه ندامت اگر در پیش نبودی روز قیامت ،  
 اکنون نه مارا بالشی نه قاشی نه فرشی نه فراشی . نه حره  
 نه حرمی نه نقده ، نه درمی . نه وجوهی نه جباهی  
 نه شکوهی نه سپاهی . نه امکان صوت و صدائی  
 نه سامان نطق و ندائی کیستیم مشتی گدایی ،  
 حظ ما از دنیا حرمانست شحم و لحم ما نصیب  
 کرمانست ، وقتی که مارا امکان بود گوهر در کان بود ،  
 می یافتیم فراغ عالی و داشتیم خوش حالی ، نکر دیم  
 هنری و نجستیم خبری ، در بریشانی افتادیم و بر همان  
 جان دادیم ، اگر ندارید جنون درمانگرید کنون  
 که روح هر یک می زارد و اشک بحسرت میبارد  
 و مصیبت حال خود میدارد حاصل ما نه تانیست  
 در پردها پشیمانست بر کردها ،

ای مژده یافتگان ( لهم البشری ) چه می کنید این  
 کنده پیر شوهر کش را ، روی آورید براه و درما  
 کنید نگاه که نه از نام ما خبریست و نه از اجسام

ما اترست، ابدان ما ریزیده و اشخاص ما پوسیده  
 کله‌های ما کوفته و مقبره ما ناروفته ، خانان ما  
 خراب منزل و مکان ما تراب ، در بستر ما دیگری  
 نائب یتیمان ما ازخانه غائب ، طره طرار ما باد  
 برده و لاله رخسار ما خاک خورده ، ابروی نجیده  
 ما هلاک زرگس دیده ، ما بخاک . عقیق لبان ما گرد  
 آمیخته و در دندان ما در لحد ریخته ، بلبل فصیح  
 زبان فرو بسته حقه یا قوتی دهان درهم شکسته ،  
 جوارح چابک ما و اعضا ای نازک ما زخم خورده  
 شورستان و خاک توده گورستان ، مرغ روح از ما  
 رمیده و خاک حسرت از خاک ما دمیده ، عبرت  
 زاینده گانیم و موعظت آیندگانیم ، بیاد دهانی  
 در بندیم و بیاد زبانی خرسندیم ، و آن هم مجملیست  
 نامفهم و دولتیست نامیسر ، ما در خاک تیره و شما  
 در خواب ( ان فی ذلك لعبرة لاولی الالباب )

ای سالک نشان خردمندی و مأرب هنرمندی  
 آنست که چون این کلمات را در نظر آری باید  
 که دل از اغلال غفلت بدر آری ، و اصل را  
 بگذاری و دل از دنیا برداری ، و پیش از رحلت  
 ازین دنیا حاصل کنی زاد تقوی ، و بر هر چه شوی  
 مالک گویی ( کل شیء هالک ) . تا عون الهی باشد  
 نصیر ( غفرانک ربنا و الیک المصیر ) .

الهی بحرمت آن نام که آنی و بحرمت آن صفات  
 که چنانی بفریاد ما رسی که توانی ، اگر بانگ کنم

گویی دعویست و گر خاموش نشینم گویی بی  
معنیست . اگر بخندم گویی شقراقت و اگر گریم  
گویی زراقت ،

ای یکتای بی دگر وی دانای بی فکر  
بکرم در عجز مانگر، حلاج انا الحق گفت تاج دار  
شد عبدالله حق گفت باجدار شد ،  
الهی اگر بنده گارا عقاب کنی طومار کرم تباه  
شود اگر کرده، ما در گردن ما کنی رویها  
سیاه شود ،

ای درویش بامدادان که بر خیزی در آینه  
نظر کن اگر رویت خو بست کار زشت مکن ،  
و اگر زشت است دوکار زشت بهم جمع مکن ، هر چه  
موجود است حجاب معبودست ، موجود از پیش  
بردار تا معبود رسی ، اگر بنده تو ترا بایستی چنان  
زیستی که ترا شایستی ، هر کرا قدم بر سر هفت اختر  
رسیده باشد قلمش بر هفت کشور کشیده باشد . علمی که  
از قلم آید از آن چه خیزد علم آنست که حق تعالی  
در دل بنده ریزد ، بخدا که دود از آتش و گرد از باد  
چنان نشانی ندهد که مرید از شیخ و شاگرد  
از استاد ، همه را نیستی مصیبت و مرا غنیت ،  
کار دان کار میراند و مدعی ریش میخیزاند ، اگر  
میدانی که میداند پشیمان شو و اگر نمیدانی که میداند  
مسلمان شو . از و خواه که دارد و میخواهد که  
خواهی از آن نخواه که ندارد و میترسد که از و

بخواهی . تو راه زفته از آن نمودند ورنه  
(مصرع) که زد این در که درش نکشودند ، اگر تو  
خالقرا بشناختی بمخلوق پردازختی ،

ای کریمی که بخشنده عطایای وی حکیمی که  
پوشنده خطایای وی صمدی که از ادراک جدایی  
وی احدی که در ذات و صفات بیهمتایی وی خالق که  
راهنمایی وی قادری که خدایی را سزایی حال مارا  
صفای خود ده و دل مارا هوای خود ده چشم  
مارا ضیای خودده مارا آن ده که آن به و مکنذار  
مارا بکه و مه .

الهی عبدالله را عمر بکاست و عذر نخواست ،  
الهی بنام آن خدایی که نام او راحت روح است  
و پیغام او مفتاح قنوح و سلام او در وقت  
صبح مؤمنانرا صبح و ذکر او مرهم دل مجروح  
و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است عذر مارا  
پذیر و بر عیبهای ما مگیر ،

ای جو افرد درین راه مرد باش و در مردی فرد باش  
بادل پردرد باش ،

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر سرگشته  
خواندی تأخیر کردم فرمودی تقصیر کردم ، الهی  
عمر خود بر باد کردم بر تن خود بیداد کردم ،  
الهی بساز کار من منگر بکردار من هر چه گویم  
رستم شغلی دگر دهی بدستم ،

الهی از پیش خطر و از پس راهم نیست  
 دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست ، ای بود  
 و نبود من ترا یکسان از غم مرا بشادی برسان ،  
 الهی اقرار کردم بفلسی و هیچکسی ای یگانه که  
 از همه چیزها مقدسی چه شود گر مفلسی را در نفس  
 آخر بفریاد رسی

الهی چون باتو نمیگویم افکار میشوم چون باتو  
 میگویم سبکبار می شوم ، الهی ترسانم از بدی  
 خود بیامرز مرا بخودی خود . ابلیس در آسمان  
 زندیق شد ابوبکر در بتخانه صدیق شد

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است  
 خویشانت را فرور مده که او غفور است ،  
 بیدار شو که بیگانه میشود مبادا که آخر کار توتباه  
 شود ، گناهرا بتقدیر الله دان تا بیگناه آبی طاعت را  
 بتوفیق الله دان تا براه آبی

الهی در دل‌های ما بجز تخم محبت خود مکار  
 و برین جانهای ما جز الطاف و مرحمت خود منگار  
 و برگشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار

پادشاهها گریخته بودیم تو خواندی ترسان بودیم  
 برخوان ( لاتقنطوا ) تونشاندی ، الهی بر سر از  
 خیمالت گرد داریم و در دل از حیرت درد داریم .  
 و رخ از شرم گناه زرد داریم

الهی اگر دوستی نکردیم دشمنی هم نکردیم

اگر چه برگناه مصریم بر یگانگی حضرت تو مقربیم .  
 الهی در سر خار تو داریم و در دل اسرار تو  
 داریم و بزبان اشعار تو داریم .

الهی اگر گوئیم ثای تو گوئیم و اگر جوئیم  
 رضای تو جوئیم .

الهی بنیاد تو حید ما را خراب مکن و باغ  
 امید ما را بی آب مکن . کشت ما را بی کبش مکن  
 و بگناه روی ما را سیاه مکن .

الهی بر تارک ما خاکی خجالت نثار مکن و ما را  
 بیلای خود گرفتار مکن ،

الهی آنچه بر ما آراستی خریدیم و از دو جهان  
 محبت تو بر گزیدیم جامهٔ بلا بریدیم و پردهٔ عاقبت  
 دریدیم

الهی بایستهٔ تو پیش از اطاعت مقبول و نابایستهٔ  
 تو پیش از معصیت مجبول ،

الهی بلطف ما را دستگیر و بای دار دل در قرب  
 کرم و جان در انتظار و در پیش حجابها بسیار  
 حجابها از پیش بردار و ما را بیاباز مگذار یا رحیم  
 و اغفار یا حلیم و یاستار .

الهی دلی ده که در کار تو جان بازم جانی ده که  
 کار آن جهان سازیم . تقوی ده تا از دنیا ببریم روحی ده تا  
 از عقبا برخورداریم . یقینی ده تا در آرزو ما باز نشود  
 قناعتی ده تا معدهٔ حرص ما باز نشود ،



الهی دانایی ده تا از راه نیفتیم بینایی ده  
تا در چاه نیفتیم . دست گیر که دست آویزی نداریم  
بپذیر که پای گریزی نداریم ،

الهی در گذار که بد کرده ایم آزر دم دار که  
آزرده ایم . طاعت مجبوی که آن نداریم از هیبت  
مگوی که تاب نپاریم ،

الهی مگوی که چه کار کرده که دروا شویم  
مپرس که چه آوردید که رسوا شویم ،

الهی توفیق ده تا در دین استوار شویم عقبی  
ده تا از دنیا بیزار شویم ، نگاه دار تا بر ایشان نشویم  
براه آر که سرگردان نشویم .

الهی بیاموز تا سر دین بدانیم بر افروز تا در  
تاریکی نمانیم ، تلقین کن تا آداب شرع بدانیم توفیق  
ده تا در خلاب طمع نمانیم ، تو نواز که دیگران ننوازند  
تو بساز که دیگران نسازند ، همه را از خود پرستی  
رهايي ده همه را بخود آشنایی ده ، همه را از مکر  
شیطان نگاه دار همه را از کینه نفس آگاه دار .

الهی دلی ده که طاعت افزایش طاعتی ده که  
بیهشت راه نماید ، علمی ده که درو آتش هوا نبود  
عملی ده که دراو روی ریا نبود ، دیده ده که  
هزربو بیت تو بیند دلی ده که ذل عبودیت تو  
گزیند ، نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند  
جانی ده که زهر حکمت را بطبع نوش کند ،  
الهی تو ساز که ازین معلولان شفا نیاید تو کشا

که ازین مفلولان کاری نکشاید .  
 الهی بصلاح آر که نیک بی صلعاتیم جمع دار که  
 نیک پریشانیم .

الهی ظاهری داریم شوریده باطنی داریم در  
 خواب سینۀ داریم برآتش دیده داریم برآب گاه  
 در آتش سینۀ سوزانیم و گاه درآب چشم غرقاب .  
 الهی اگر نه بادوستان تو در رهیم آخر نه سک  
 اصحاب کهمف درگیم ، آنکه بیجان زنده است از  
 زندگانی محروم است آنکه جان بداد زنده حی قیوم  
 است ، اگر سر این کارداری خیز و قصد راه  
 کن فی زاد برکیرونی همراه را آگاه کن عاقبت  
 را بناسخن کوتاه کن ، هزار نوحه گر نه بس مرا  
 وقتی که سر بز انوی خویشم هزار مطرب نه بس مرا  
 وقتی که از تو اندیشم . دوستی او مارا هست کرد  
 ورها کرد نشانی فراداد و نشانه بلا کرد ، روزگاری  
 اورا می جستم خود را می یاقم اکنون خود را  
 می جویم اورا می یابم . لقمه حرام و راضی  
 شدن بنام الله داند که مامی بود تمام ، بلایی که  
 ترا مشغول کند بدو به از عطیایی که ترا مشغول  
 کند ازو ، همه عیشها در بی عیشیت همه  
 توانگر بها درویشیت دانی که زندگانی کدام  
 است انکس که همیشه بی نام است و از حق بردل  
 وی پیام است و بر زبان و دل او ذکر دوست  
 مدام است دنیا اورا دام است و عقبی با اوبی نظام

است از هر دو او را مولى تمام است ، انتظار اطاعت  
 باید و ما را نیست صبر را فراغت باید و ما را نیست ،  
 بندگی کردن جز ملک را بر بنده حرام است تو او را  
 بنده باش همه عالم ترا غلام است . کشته دیدی از جور  
 زمان من آنم تشنه دیدی میان دریا من همانم  
 هر کوه که نه بر آورده مهر اوست هامونست هر آب  
 که نه از دریای اوست همه خونست

ابو معشر بلخی گوید (رحمة الله علیه) که  
 بر من شش چیز واجب است ، دو بزبان دو بردل  
 دو برتن ، آنچه بزبان است ذکر خدا و سخن به نیکو  
 و آنچه بردل است بزرگ داشتن امر خدا و شفقت  
 بر خلق و آنچه برتن است طهارت خدا و رنج خود  
 از خلق برداشتن .

الهی از هیچ همه چیز توانی و هیچ چیز  
 غنائی هر که گوید تو چنین و چنانی تو آفریننده  
 این و آنی ،

الهی ضعیف خواندی و چنین است هر چه از من آید  
 درخور اینست ، اگر با خدا ناز داری پیرانرا نیاز آری  
 زهد و زاری از بهر مرداری و آنگاه تو کیستی بگو باری ،  
 انکار مکن که انکار شوم است انکار کننده ازین  
 دولت محروم است ، سر فرود آر تا بهر دری  
 در کریزی همت بلند دار تا بهر خمیس نیامیزی ،  
 خوش خوی باش تا بهر دلی پساویزی . طاعت رها

مکن چون کردی باها مکن ، سخن باتو میگوید من  
 ترجمانم تیر قهر برجان تو او میرند من گانم ، اگر  
 جان ما در سر این کار شود شاید که مارا این کار جان  
 میفرماید

الهی اگر تو خواهی همه آن کنی که خواهی  
 چون همه آن کنی که خواهی پس ازین مفلس  
 بیچاره چه خواهی ، دوستی را آن شاید که در وقت  
 خشم بر تو بنخشد ، اگر در آبی در باز است و اگر نیایی  
 حق بی نیاز است . محبت در زد و محنت آواز داد  
 دست در عشق زدم هر چه یادا باد ، خوش چیز است  
 عالم نیستی هر کجا که بیستی کسی نگوید که  
 کیستی دفع تقدیر ترا توان ندارم عذر تقصیر  
 بر خود را زبان ندارم ، چون درمانی فراری تنی  
 چون کارت بر آید عاصی منی . عیبی که در شمامت  
 دیگر انرا ملامت مکنید داد طاعت نداده دعوی  
 کرامت مکنید ، از دیدار شناخت نیاید دیدار  
 بر مقدار شناخت آید ، اگر بقا میخواهی در فناست  
 و اگر باقی میخواهی خداست چون از خودی  
 خود رستی بحق پیوستی . عذر بسیار خواستن بی  
 مروتیست عذر قبول نکردن بی فتوتیست ، دیوانه  
 بهار دید گفتا دی است . جنبیدن هر کسی  
 از انجاست که وی است  
 الهی اگر نه آغاز کارستی لاف مهر ترا هرگز که

یاری ، اگر نه ترا حدیث امین ساختی پسر عمران بطاب  
 ارنی کی برخاستی ، اگر نه ترا این معنی بایستی  
 محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قاب قوسین را چه  
 شایستی  
 الهی اگر در تو مینگرم می نازم و گر بخود  
 در مینگرم در نیازم و اگر بانفس مینگرم می گدازم .

❁ رباعی ❁

( یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم )  
 ( افزون ز هزار پادشا میخواهم )  
 ( هر کس بدر تو حاجتی میطلبد )  
 ( من خود بجهان از تو ترا میخواهم )  
 الهی از بخت خود چون به پرهیزم و از بودنی  
 کجا گریزم .

❁ رباعی ❁

( اندر ره حق تصرف راز مکن )  
 ( چشم بدخود بعیب کس باز مکن )  
 ( سر همه بندگان خدا میداند )  
 ( درخود نگر و فضولی آغاز مکن )

❁ نوع دیگر از نصائح ❁

بدانکه اول چیزها خداست عزوجل و باز گشت  
 همه چیزها باوست ، چون او دهد کسی نتواند که  
 بستاند ، تو او را نگاه دار تا ترا نگاه دارد  
 عمر را در پرستش او صرف کن ، نماینده صراط مستقیم

حق تعالی را دان ، عقل را بنیاد ایمان شمر ، پیغمبر را  
 زنده دان ، قرآن را امان دان ، نماز و روزه و حج و زکوة  
 و غزرا را بگزار و فراموش مکن ، صبور باش تا بمراد  
 رسی ، خوی نیک برای مردم اهل دار ، بر نیکوکار  
 بهانه جوی مباش ، بر پیره زنان اعتماد مکن ، محنتانرا  
 در خانه خود راه مده ، وفا از مردم اصلی جوی که  
 خطا نکند ، دلرا و جامه را پاک دار تا بمراد رسی ، با مردم  
 فروماه منشین ، خویشان درویشرا دلبخوش دار  
 بدترین عیبی بسیار گفتن را دان ، عمر در نادانی  
 با آخر مرسان ، بیاموز و بیاموزان ، حلم اگر چه دور  
 باشد بطلب ، تا بسنت رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم عمل کرده باشی که ﴿اطلبوا العلم ولو بالصین﴾  
 کم گوی و کم خور و کم خفت ، در سختیها  
 صبر پیشه گیر ، برگزیده و شکسته و ریخته  
 افسوس نخور ، تمامی زندگانی با عافیت و صحت شناس ،  
 زیرکی ، تمام عافیت شناسی را نام نه ، عمر را  
 عنایت دان تندرستی را غنیمت شمر ، اجل را در  
 هیچ حال فراموش مکن ، آنگاه ترس که ایمن باشی ،  
 از فقر و جهاد فخر کن ، پنهان خود را به از آشکار  
 دار ، ندیم جهان دیده را گزین ، با سپید  
 سخن مگوی ، از سلطان قاهر و جابر بر حذر باش  
 و اندک عفو او را بسیار دان ، عفو از هیچ سزاوار  
 دریغ مدار ، با هیچ بدی همدستان مباش ، بلارا  
 بصدق دفع کن ، اگر مجال بود تدبیر با عاقلان

کن ، پیران کار دیده را حرمت دار ، از آموختن  
 علم و پیشه عار مدار ، کار از خود چنان نمای  
 که از آن در نمایی ، جرم و بهتان بر هیچکس منه  
 تا انفعال بتوباز نگردد ، تا نیکو نیندیشی مگوی  
 سود هر دو جهان در صحبت دانا شناس ، معیوب  
 را شوم دان ، جمع مال را اقبال و خرج  
 تا کردنش را ادبار و وبال دان ، خود را از همه  
 عالم کمتر دان ، بیهوده گویی را سر همه فتنه‌آدان .  
 دوستی نمودن دشمن را دوستی مدان ، توانگری  
 مطلق خرسندی را دان . رضا دادن بفساد را  
 سر معاصی دان ، عالم‌آرا دانا و پیدنا شمر ،  
 نادانرا زنده شمر ، نسبه را مال مدان ، بر آوردن  
 حاجات را بزرگ کاری دان ، دلیری بی سلاح را نادانی  
 دان ، از تقوی زاد آخرت بساز ، ناشنیده مگوی  
 تا نپرسند مگوی ، تن را در دریا های آرزو خرقه  
 مکن ، بغم کسان شادی مکن ، محال را با هیچ  
 تاویل باور مکن . هیچکس را بخصومت و جنگ  
 وعده مده . از فرمانبرداری ، نفس حذر کن .  
 مال را فدای تن کن ، تن را فدای مال کن ،  
 دوست را بتواضع بنده کن ، از گناه لاف مزین  
 عزت را از هیچ سزاواری باز مدار ، در سفر  
 خود را از آن خوشتر دار که در حضر داشتی ،  
 اگر صلح بر مراد نزود جنگ را باش ، گمان خلق  
 در حق خود خطا مکن ، در جایی که باشی

کستاخ مباش که خدای تعالی یانست ، در مهمات  
 ضعیف رأی وسست همت مباش ، عهدرا درحالت  
 غضب و سخط نیکو دار ، چیزی مگوی که عذر  
 باید خواست ، چون پیش بزرگی نشینی همه گوش  
 باش ، چون او سخن گوید تو خاموش باش .

در جایگاه نهمت مرو ، بنده که فروختن خواهد  
 درخانه مدار ، غم با کسی گوی که از تو کم تواند  
 کرد ، ستر خود بازن مگوی ، بیمار را و نادان  
 را و مست را پند مده ، شغل اگرچه خورد بود  
 بنا آزموده مفرمای ، دوستار را از عیب خود شان  
 آگاه مکن ، چون بخانه کسان درآیی چشم را  
 صیانت کن ، مردمرا بمسامله بیازمای آنگاه  
 دوستی کن ، بهترین زندگانی نیکنمایی را شناس  
 مردمرا بچرب زبانی مفریب ، با صاحبان دولت  
 مکاوحت مکن ، بعیب خود بینا باش تا بجایی رسی ،  
 بادشمن مشورت مکن چون کردی هرچه او گوید  
 مشنو ، خودرا از معتمدان کردان تا بر تو اعتماد  
 کنند ، زیارت مرده و زنده برو ، راحت  
 از رنج طلب ، دستی می جنبان تا کاهل نشوی ،  
 روزی از خدا دان تا کافر نشوی ، پای از کلیم  
 خود دراز مکن ، بظاهر فریفته مشو ،

آلهی همه از فردا ترسند من از دی ، ای

دیرخشم وزود آشتی در این نو میدیم بگذاشتی  
 باماتابی کرک آشتی . آلهی بنده را از سه آفت



نگاهدار از وسواس شیطانی و هوای نفسانی  
و غرور نادانی

الهی تو برجت خویش و من بحاجت خویشم  
تو توانگری و من درویشم

الهی بیهشت و حور چه نازم مرادیده ده که  
از هر نظری بهشتی سازم . باش تاراه مصاف و اشود  
سواره از پیاده جداشود ، هر که نور اخلاص  
یافت از ریا خلاص یافت ، طاعتی با ریا آراسته  
چون خانه ایست عاریتی خواسته .

❁ رباعی ❁

( خواهی که در این زمانه فردی کردی )  
( و اندر ره دین صاحب دردی کردی )  
( روزان و شبان بگرد مردان میگرد )  
( مردی کردی چو کرد مردی کردی )

هر دل که در او تخم محبت پاشیدند عالم  
خط ملامت بر آن دل کشیدند ، بادشمن  
ظاهر جنگ کردن آسان است کار بادشمن باطن است  
که قصد او بایمانست . چون باد مباح که بهر  
ناکسی وزی چون آتش مشو که باهر کسی  
در آویزی چون آب مباح که بهر ناجنس بیامیزی  
چون خاک باش که باهر اهل سازی ، دین در سر درم  
مکن دل در سر شکم مکن او پارسای دین فروش  
دین خود را بلقمه مفروش

الهی اگر در فتنهای آخر زمانیم سزای آنیم که

روزان و شبان در عصیانیم ، هشیار باش که عقبه  
باریک است کم خسب که گورتنگ و تار یک است  
کرامات نه بر آب رفتن است کرامات عین حقیقت  
جستن است ، بهار سه است بهارتن بهار دل بهار  
جان بهارتن ادب است بهار دل وفاست بهار جان  
بقاست

در این راه نفسی باید مرده دلی میساید  
زنده جانی میساید فرخنده ، ما دلی داریم مرده  
نفسی داریم زنده جانی در تفرقه و ایامی پراکنده ،  
مصلحت دوستی را آنکه سزاوار باشی که از عطا  
افکار باشی ، عام بر آنسند که تا دعا نبود اجابت  
نمود خاص بر آنند که تا اجابت نبود توفیق بدعا  
نمود ، دنیا نه سرای آسایش است اگر آسایش است  
آنهم آزمایش است ، از زندگانی در هذایم گویی  
بر آتش کبابیم نه بیداریم و نه در خواهیم ، بزرگ چیزی  
از ما فوت شد عمر گذشت و وقت موت شد .  
الهی نه در بندم نه آزادم از تو نه رنجورم  
نه دلشادم ، در سخاوت چون باد باش که بر هر کس  
وزی و در شفقت چون آب باش که بهر کشتی  
برسی اما در صحبت وحشی باش که با هر کس  
نیامیزی ، قرآن از دوست یادگار است چون  
دوست حاضر است با یادگار چه کار است ،  
الهی (بجهنم) تمام است (بجبهه) کدام است ،  
هر که نه عاشق است مستور است روز را چه

کند آنکه شب کور است ، تو در نام توانگری  
 و در کیسه دانگی نه از خراب خراج میخواهند  
 زهره بانگی نه . بهشت بهیسا نه می دهند  
 به بهانه می دهند ، نشان زهد سه چیز  
 است کوتاه گرفتن امل حقیر دیدن عمل نزدیک  
 دانستن اجل ،

در هر کاری یاری طلب کن ، سرمایه  
 عمر توحید را شناس و تقوی را بنیاد آن . اعتقاد  
 پاک را گنج بی زوال شمر ، بصیر بلندی جوی  
 طاعت حق را غنیمت شمار ، دنیا پرست مباش که  
 خدای تعالی را پرستیده باشی ، سلاح از علم ساز ،  
 از راستی شفیع انگیز . نجات نفس در عبادت جوی .  
 سخن از عبادت گوی . همه وقت مرگ را یاد دار .  
 گذشتن از خود رسیدن بحق دان . نفس را مراد  
 مده که بسیار خواهد . زاهد جاهل اعتقاد مکن .  
 خوبشستن شناسی را سرمایه بزرگ دان ، بر طاعت  
 حریص باش تقوی را حصن حصین شناس از  
 دشمن دوست نما حذر کن ، از نادان مفرور اجتناب  
 نمای . ناشنیده و نادیده مگوی ، مردما بافراط  
 منکوه و مستای ، آنکه بگوش شنیده هوش دار ،  
 راست گوی و عیب بجوی ، راستی که بدروغ ماند  
 مگوی اگر چه زیان رسد ، در جواب تعجیل منمای  
 قول از راستی باز مگیر ، تا نپرسند مگوی ، تا  
 نجویند مرو ، مفروش آنچه نخرند ، در گذار تادر

گذارند از خود لاف مزین بلارا نتیجه هوادان ،  
 آنچه نهاده بر بگیر ، ناکرده کرده شمر ، دراز بازیچه  
 دیو مساز ، هر چه بر خود روانداری بر دیگران  
 روا مدار ، بنده حرص مپاش ، خفته غفلت  
 مشو ، نان همه کس را بخور نان از هیچکس دریغ  
 مدار از درویشی مترس ، از توانگری مناز ، از داده  
 خدای تعالی خور تا کم نشود ، سرمایه با آرزوی سود  
 بسیار از دست مده ، سودی که در آخرت دارد  
 بگذار ، امانت نگه دار تا توانگر باشی ، عاقبت بفرمان  
 نفس از دست مده ، از دشمن خانگی بیشتر ترس ،  
 از عاجز نوکیسه وام نخواه ، بانسناخته همسفر  
 مباش اندک خود را به از بسیار دگران دان ،  
 تا بتوان نیاز خود را بر خلق عرضه مکن ، منت بدار  
 منت منه ، مردم آزاری بر خود راه مده ، خویشان را  
 بنده چیز کسان مساز ، حاجت وایی را کار بزرگ  
 شمار عقوبت باندازه گناه کن بهر جای که باشی  
 خدا را حاضر دان ، کستاخ مرو عورتان را بر مردان  
 استوار مدار ، از عادت فرومایگان پرهیز کن ،  
 عهد را با وفا رسان ، وقت را غنیمت دان ، دوستی  
 دلها درستی و کم آزار است ، خود را از حال خود  
 غافل مساز ، تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران  
 شروع مکن ، مگو آنچه نتوانی شنید ، سعادت دنیا  
 و آخرت در صحبت داناشناس ، توانگری که ز درویشی  
 این بود قناعت است ، از دوست یک جفا مگرد ،

دوست را در خشم آزمای ، مصاحب را در وقت  
نیستی تجربه کن .

بدانکه خیر نیست مگر در صحبت سه تن عالمی  
که ترا از عیب تو باز دارد و بر پرهیز آرد درویشی  
که در صحبت او متواضع باشی و بختیرات پیوندی  
صاحب دلی که بر سر وی ابر رحمت بارد مگر  
از آن چیزی بر تو بارد ،

ایمان بر سه وجهست بیم است و امید است و مهر  
است ، بیم چنان میباشد که ترا از معصیت باز دارد ،  
امید چنان میباشد که ترا بطاعت آرد و مهر چنان  
میباشد که در دل تو تخم محبت کارد ،

الهی اگر چه دور میدانند نزدیکتر از جانی  
هر نشانی که دهند برتر ازانی . مزدوران از تو بمزد  
راضی و عاصیان خجل از مستقبل و ماضی ، بروز  
خنده و شب خواب و دل در جمع اسباب ، اگر مشتاق  
نیاز مندی کو طریق نیاز مندی ، از جان به تن  
چرا خرسندی ، و دل خود را چرا چنین می پسندی ،  
الهی ما را از سه چیز نگاه دار از محرومی  
در وقت بار و از مناقشت بروز شمار و از خجالت  
بوقت دیدار .

الهی سه چیز ما را کرامت کن صحت تن  
و فراغت دل و صفای وقت ،  
داری بخور و بخوران تا میری همچو خران . کفر  
از اسلام پیش و هوا از کفر پیش خدا پرست

درویش توانگر و هوا پرست توانگر  
درویش

الهی اگر من توانستی که از جرم بگذشتی  
خود به اول جرم برداشتی ، چون جرم من منم  
توبه من چیست چون عذر پذیرفت در همه عالم  
چون من کیست ، چون حاضر است بادب زی  
چون ناظر است بطرب زی وابسته او را علت نیست  
نا وابسته او را حیلست نیست ، از بوده عالم یا از  
نا بوده از بوده محال است و از نابوده بیهوده ، عدل  
او پنهان است و فضل او آشکار او هم گوید که بر خیز  
و هر گاه که قصد کنم بکستانخی سرم گوید که مگر یز  
یکی را دوست میخواوند و یکی را میراند و کس  
سر قبول ورد او نداند ، ابلیس را از آسمان  
میرانند ابو بکر را از بنخانه می خوانند ،  
ابلیس در آسمان زندیق شد ابو بکر در بنخانه  
صدیق شد ، این کار هدایت است تا با که عنایت  
است

الهی بنده جرم کرد و خسته دل و آلوده دامن  
شد منادی کرم آواز داد که نصیب مقبوتان باش  
رحمت سبقت گرفت فضل و کرم ضامن شد  
لاجرم سگی آن سبع را ثامن شد

الهی اگر تن محروم است دل مطیع است و اگر  
بنده گنهکار است کرم تو شفیع است ،  
الهی ما را خواستی و ما آن خواستیم که تو خواستی

مارا بیاراستی چنانکه خود خواستی ،  
 اللهم من چه اهل خواست و در خواستم  
 از نیک و بد خویش بکاستم سر هنایت بدست کفایت  
 نه من پیراستم اگر گنج عز خود در خرابی عجز من  
 نمی من بدین راستم ، کریمای روز آخر حق خویش  
 میخواه چون من در روز اول بود خویش نخواستم  
 هر بنده که بندگی کند آزادی یابد کمال مرد در بندگیست  
 و عزت وی در تواضع و افکندگیست ، یار نیک  
 بهتر از کار نیک ، یار بد بدتر از مار بد ، یار نیک ترا  
 بعد از آورد یار بد ترا بمعجب آورد ، یار نیک ترا  
 بایمان بر آورد و یار بد ترا از ایمان بر آورد نمود  
 بالله اگر یار نیک داری طرب کن اگر نداری طلب  
 کن . صحبت با صالحان دار که صحبت را اثر است  
 مس در صحبت کیمیا افتاد زر گشت هسته خرما  
 بدست دهقان افتاد درخت بر برگشت و آنگاه بدست  
 هیزم کش افتاد خاکستر گشت ، اما دیده پاک باید  
 تا پاک بیند جوهری استاد باید که در از سنگ  
 ریزه چیند ، دانی که دیده سر را که نگاه دارد آنکه  
 دیده را در سر نگاه دارد ، و جز بر دوست نگمارد ،  
 اگر تو خود را بشناختی از شادی و نشاط بگذاختی  
 اگر صحبت خود را در یافتی با هر دو عالم نپرداختی  
 اللهم هر که پنداشت که ترا بخویش شناخت نه ترا  
 و نه خویش را شناخت ، بدان که تن خدمت را بدل  
 رساند و دل معرفت را بجان پس از شناخت و خدمت

میاسای یکرمان

الهی نظر خود بر ما مدام کن و این شادی خود  
بر ما تمام کن ما را برداشته خود نام کن بوقت  
رفتن بر جان ما سلام کن ، صدیقان از گناه بشیاند  
و از طاعت خجیل عذر بر زبان دارند و تشویر  
در دل ، کیتی فانی و تپاه و مولی دوست و همراه ،  
بنده آنی که در بند آنی ، مهر از کیسه بردار و بر  
زبان نه مهر از درم بردار و بر ایمان نه

الهی برین بساط پیاده مانده ایم رخ بهر که می آرم  
اسب بر ما میدواند از آنکه فرزین طاعت ما کج  
میرود دران ساعت که در شاه مات اجل مانده باشیم  
و دو اسبه رخ بدار بقا نموده و فرزین ارادت در بند  
حیرت از مرکب علم و عمل پیاده مانده از پیل دیو  
صورت مان در امان دار ، توانگران بزر و سیم نازند  
و درویشان قوت از (نخن قمنا) سازند ،

یافت رضای حق در سه چیز است اول شکستن هوا  
دوم از پیش برداشتن سوا سیوم ککر کردن نام و نوا ،  
درویشی چیست ظاهری بی رنگ و باطنی بی جنگ  
درویشی نه نام دارد و نه ننگ نه صلح دارد و نه جنگ ،  
دنیا را بر خلق پاش و زنده می باش خوش باش  
و درون کس مغزش آنچه در پیشانی پیر پنهانست  
آن نهان به از هر دو جهانست ، نظر پیر کیمیاست  
وجود مرید را زر کند چشم پیر از دهاست دل  
مرید را ز بر و زر کند



الهی شراب شوق درجان منصور حلاج افزون  
 شد آن شراب دران ننگجید بسر بیرون شد  
 ابلیس آزان جرعه پیافت جاوید ملعون شد بجرعه  
 آزان شراب اویس قرنی میون شد  
 الهی کمی که ترا عمری خواند نسنزد که امیدش  
 واماند ، دل در خلق میند که خسته شوی  
 دل در حق بند نارسنه شوی ، اگر پایداری در بند  
 اودار واگر سری داری در کند اوآر ، دوست  
 دریاست باقی همه جوی اگر در جویی از دریا جوی ،  
 عبدالله گنجی بود پنهانی کلید او بدست  
 خرقانی ناگاه برسدیم بچشمه زندگانی چندان  
 واخوردیم که نه عبدالله ماند نه خرقانی ، درخت را  
 آب و طفل را شیر باید شریعت را استاد طریقت را  
 پیر باید ،

الهی نه ظالمی که گویم زینهار ، ونه مرا بر  
 توحقی که گویم بیار کار تو داری میدار این بر  
 داشته خود را فرو مگذار ، درویش آب در چاه  
 دارد ، و نان در غیب نه تمنا در سر و نه زر در جیب ،  
 جوینده گوینده است و یابنده خاموش گفت نوشیست  
 همه زهر و خاموشی زهریست همه نوش ، هر چه  
 بزبان آید بزبان آید ، نفس بت است و قبول خلق  
 ز نار جمله حقیقت بگفتم بیکبار ، محبت با محنت قرین  
 است عاشق را بلا در پیش و دیگران را در کین است ،  
 توحید آن نیست که اورا یگانه دانی توحید آنست که

اورا یگانه باشی ، آنچه تراست ندانم روزی کیست  
 و آنچه روزی تست ندانم در دست کیست ،  
 الهی اگر من بمیرم در مملکت خلل آید و مرادیر  
 ازین جهان بدل آید که من در مملکت بکارم و از دو  
 کیتی یادگارم ، از حسین منصور حلاج پرسیدند که  
 محبت چیست گفت ، ( اولها حبل و آخرها قتل )  
 اول رسنت و آخردار اگر سراین داری دار  
 و اگر نه در گذار ،

الهی آمرزیدن ابوبکر و عمر چه کار است  
 رحمتی که گر همه رانرسند چه مقدار است ، اگر  
 بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگی  
 باشی دلی بدست آرتا کسی باشی ، در ظاهر کعبه  
 بنا کرد که آب و گل است و در باطن کعبه بنا کرد که  
 جان و دل است ، آن کعبه اججار است و این کعبه  
 اسرار است ، آن کعبه طواف اصناف خلایق است ،  
 و این کعبه مطاق نظر خالق است ، آن کعبه بنای  
 ابراهیم خلیل است و این کعبه بنای رب جلیل است ،  
 آنجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست ، آنجا حمل  
 صفاتست اینجا تجلی ذات ، ( رباعی )

( در راه خدا دو کعبه آمد منزل )

( یک کعبه صورنت یک کعبه دل )

( تابستوانی زیارت دلها کن )

( کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل )

یار باش بارمباش گل باش خار مباش

الهی دیده ده که دشمن بیند افکار شود

چون دوست بیند هزار شود . یکی چهل سال علم  
آموزد و چراغی نیفرزد یکی سخنی گوید  
و دل خلتی بسوزد ، دشوار است دشوار است  
تا از خود زهی کار است ، ای از یکقطره منی  
در ترا زوری قدرت چند منی ، هان گان بد نبری که  
از گان خود بر نخوری ، سخن حلاج شنیدم نه  
قبول کردم و نه انکار من نه صراغ مرا  
قبول و انکار چه کار ، هر که خواست بار او  
از دل ما برخواست . همه از روز پسین ترسند  
من از روز پیشین هر که بر خود بنهد بر خود  
خندد .

الهی نواخته طور را میکوبی که بدان چشم که  
در توانگران مینگری در درویشان نگر ، کریم  
تواولی تری که بدان چشم که ، در مطیعان نگری  
در مفسدان نگری .

نان از سگ دریغ نیست صحبت از بازید  
دریغ است ، دنیا دشمن میداری بخور تا نماد  
و اگر دوست میداری بده تا بماند ، حق تعالی دنیا را  
بیافرید و قومی بیار است و گفت ای جوانمردان  
دو کیتی ازان ماست یکی را همت بهشت و یکی را  
همت دوست فدای آنم که همه همتش اوست . آنها که  
الله را بشناختند بعرش و کرسی نپرداختند ، از آسمان  
کلاه میبارد اما بر سرانکه سرفرو دارد ، در رنگ  
و پوست منگر در نقد دوست بنگر . هر روز که برمی  
آید نا کسترم چندانکه میدوم واپس‌ترم ، هر که

در آمیخت در آویخت در شغل افتاد و از عاقبت  
 بگرینخت ، مرادل ازبهر تو بکراست ، وگر نه  
 چراغ مرده را چه مقدار است چه کنم تا یا سایم  
 خون دل از دیده بیسایم نه کلید من دارم که  
 در بکشایم ، کریمستی بر خود بخشایم ( قال النبی  
 علیه الصلوة والسلام ) ، إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا ،  
 أَبْصَرَهُمْ بِغُيُوبِ أَنْفُسِهِمْ . دَعِ مَا يُرِيكَ إِلَى مَا لَا يُرِيكَ ،  
 شك بمان یقین بگیر نفس تو یقین است و عیب دگران  
 شك ، اگر مردی عیب پوش باش فی عیب  
 باش . درین ره نوحه بعقوب باید باناله مجنون  
 بادی پراز درد بادامی پراز خون ، مست باش  
 و مخروش ، گگرم باش و مجوش ، شکسته باش  
 و خاموش که سبوی درست را بدست گیرند  
 و شکسته بردوش ، خدای می بیند و می پوشد  
 و همسایه نمی بیند و میخروشد

الهی اگر چه بهشت چو چشم و چراغست بی  
 دیدار تو درد و داغ است

ای درویش بهشت و دوزخ بهانه است مقصود  
 خداوند خانه است ، جمعی را بدوزخ روانه کنند  
 جمعی را بهشت آشیانه کنند پس دوستان  
 خود را از هر دو کون و مکان بیگانه کنند ، سیل  
 بر بالا و من درهامونم همدرد داند که من چونم  
 درویشی چیست خاککی بیخته و آبکی پرورینخته  
 نه کف پارا ازو دردی ونه پشت پارا ازو کردی  
 این کار بی نشانیست نام این کار زندگانیت

الهی هرکرا داغ محبت نهادی خرم  
 وجود اورا باد نیستی بردادی  
 الهی جز تو که داند هر که ترا شناسد کار  
 اوباریک هر که ترا شناسد راه اوتاریک ترا شناخت  
 از تورستن است و بتو پیوستن از خود گذشتن  
 است ، قول بعمل جز بیج بیج ندهند از قول  
 بعمل آئی که بحدیث هیچ ندهند ، چون خدایتعالی  
 این جهانرا در محل حجاب بداشته بود و چندین  
 نقش حجاب بنگاشته بود محققان گفتند هر چه  
 بخود قائم نباشد دائم نباشد ، و هر چه بخود  
 ثبات ندارد حیات ندارد ، غواص بهر در خشک  
 نجوید دهقان از بهر نخم زمین شوره نپوید .  
 نقش دنیا دیده رنگین کند چون دیده رنگین  
 شد دل سنگین کند . لاجرم چون هوارا ریاضت  
 دور کردند نفس را بمجاهده مقهور کردند .  
 درون پردها بهر چه خواستند شتافتند بهر چه  
 شتافتند نیاقتند . اما آنها که اصحاب ضلالت  
 وارباب جهالت بودند بنمودند آنچه نمودند  
 برنقش گرمابه عشق باختند و بر شیر شادروان  
 کندانداختند . چون درنگری نه از طریقت اثری  
 و نه از حقیقت خبری ، نه از فعل جفا ندی  
 و نه در راه وفا قدمی ، هر یکی بغتة مغلوب شده  
 بوجود خویش از دیدن محجوب شده ( نمودن بالله  
 من سخط الله ) اولیای خدایتعالی دوکار نکنند  
 بحیله زندگانی نکنند بگزاف نگویند براحت

نخوردند باختیار نشینند و خصمی خلق نکنند  
 و بر آفریدگار انکار نکنند و خاطر ایشان از کام  
 ایشان فراز نباشد و از توبه بامصیان نپردازند  
 و بر خدای تعالی هیچ بنهند و بقیقه نهند  
 و ایشانرا چهار طمع نباشد بخلاق طمع مال ، و طمع  
 جاه و طمع دما و طمع نسا ، زاهد بزهد نازد  
 عارف بدوست صوفی را چگویم صوفی خود اوست .  
 الهی بشرک از شرک رسن نتوان ، نجاست  
 نجاست شستن نتوان . از مرشد پرسیدند که  
 تصوف چیست گفت افکندن دام و برکندن کام .  
 شریعت چیست بی بدی طریقت چیست بی ددی  
 حقیقت چیست بیخودی . معدن زرکانست معدن  
 خدا جانست زر میطلبی کان کن حق میطلبی  
 جان کن .

ای حلاج آنچه تو گفتی من پیش گفتم  
 بصدبار پیش گفتم تو در عبارت آوردی من  
 در اشارت بنهفتم تو در شریعت بخود بیاشفتی  
 و من بر خود نیاشفتم لاجرم تو در مسند بلا  
 افتادی و من در مهد عنایت خفتم .  
 الهی چه درد بود ازین پیش معشوق توانگر  
 و عاشق درویش .

الهی هر که با تو سازد گویند دیوانه است  
 و هر که با خود سازد گویند بیگانه است .  
 الهی دانستم که این کار نه کار من است  
 و آمدن در این راه نه پناهی من است تو گفتی رأی

نوینست رأی من است .

حقیقت بی شریعت زرق و ازحق دوریست

شریعت بی حقیقت حرفت است و مز دوریست  
 الهی همه نادانند و هم ناتوانند ، ازبام برآیی  
 ازدر آیم ، و اگر بخوانی در آرزوی آیم ، فراق  
 کوهرا هامون کند هاموزا جیحون کند  
 جیحوزا پر خون کند . دانی که بادل این ضعیف  
 چون کند ، اندرون گور همه حسرت است ،  
 و بیرون گور همه عبرت است ، میان حسرت  
 چه جای عشرت است .

الهی بفضای محبت میخوانی ، و بکبریای عزت  
 میرانی من میدانم که توجه میدانی

الهی دین اهل دعوی در نفاق شد ، و جان  
 اهل معنی در اشتیاق شد . ای دوزخ سرتوندارم  
 از خود خبرمده ، و ای بهشت مهر توندارم  
 درد سرمده .

الهی چون دل تودادی بیش ازینم جکر مده ،  
 ای جوامرد صدبار آب و خاک شوی ، به از آنکه  
 یکبار در سپند خود هلاک شوی ، دنیا همه تلبیس  
 است و محب او بتر از ابلیس ای بسا نا کاهی که  
 از کام برآید ، ای بسا کام که از نا کاهی میزاید ،  
 باد طائف باید و آب دریا پوست میش ، ادیم شود ،  
 نظر شیخ باید و نیاز مرید تا شخص مستقیم شود  
 الهی چون بیگانگان نگویم که بجایی ، و چون  
 مزدوران نگویم که کرای .

الهی اگر حساب تو با مایه داران است ، من  
 درویشم ، و اگر با مفلسان است من از همه بیشم ،  
 و با این همه با دست نهی و با دل ریشم ، طمع  
 از هر که کردی اسیر او گشتی و منت بر هر که نهادی  
 امیر او گشتی ( بیت )

( با هر که عطا کردی گشتی تو امیر او )

( و ز هر که عطا جستی گشتی تو اسیر او )

یکم نان از یک منان طلب که ازین دونان  
 بسنان دونان حاصل نتوان کرد  
 ( قطعه )

( دلا چون زد دونان بریدی طمع )

( ز قوت کسان قوت جان میخواه )

( سنان خور تو جان من و هیچ وقت )

( ز درگاه دونان یکی نان میخواه )

الهی از آن خون که از بهر پاکان نهادی  
 نصیب من بینوا کو اگر نعمت جز بطاقت  
 نباشد پس این بیع خوانند لطف و عطا کو  
 اگر در بهامزد خواهی ندارم و گر بی بهادهی  
 بخش ما کو اگر از سگان توام استخوانی و اگر  
 از کسان توام مرحبا کو ، زاد برگیر که سفر  
 نزدیک است از ندامت چراغ افروز که عقبه بس  
 تنگ و تاریک است ، بی نیاز را از خلق تاج کن  
 و بر سر نه سرانجام خود را چراغی در بر نه ،  
 یکذره شناخت به از دو عالم یافت . طالب دنیا  
 رنجور است و طالب عقبی مزدور است ، ایمن



منشین که هلاک شوی ایمن آزمان شوی که  
 ایمان در زیر خاک شوی ' آزا که تو خواهی آب  
 درجوی او روان است ' و آزا که نخواهی چه  
 در مانست بعاریت نازیدن ککار زنان است  
 از دیده جان دیدن کار آنا نست و این کار  
 مردانست .

الهی از کوی جفا گذر کردم و از راه  
 و فاحذر کردم چکنم اقتدا پیدر کردم ' چشم  
 نگاهدار نادل بیاد ندهی و زبان نگاهدار تا سر  
 بیاد ندهی و وضوء نگاه دار تا نماز بیاد ندهی  
 بیکار کنی به که بیکار باشی . پیوسته سه  
 چیز از سه چیز بفریاد است ایمان از حرص  
 جان از زبان دل از دیده . خلعت در سحر بخشند  
 و تو خوش خفته بیداری از مجلس آید  
 و تو رمیده حکمت از شکم گرسنه خیزد و توسیر  
 خورده ' دران محله که محبت جای گیرد عاقبت  
 بگریزد . محبت گلیست محنت و بلا خار آن ، کدام دل  
 است که نیست گرفتار آن عشق چیست شادی  
 رفته و غم مانده عاشق کیست دم فرو شده  
 و جان برآمده .

الهی شادی نمی شناختم می پنداشتم که شادم  
 اکنون مرا چه شادی که شادی شناسی را بیاد  
 دادم .

الهی چون بدانستم که توانگری درویشی  
 است . دوست درویشم چون وعده دیدار

دوست کردی غلام دیده خویشم ،  
 الهی هرکس از آنکه ندارد مفلس است  
 ومن از آنکه دارم هرکس از آنکه نمی آرد خجل  
 ومن از آنکه می آرم هرکس از کشته برنج  
 ومن از آنکه میکارم ، هیچ عاشق از معشوق داد  
 نجوید و هیچ دوستدار عیب معشوق نگوید  
 تجلی از حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید  
 ساقی منجلی شد از شراب يك قطره پس نظاره  
 جمال ساقی سامان نگذارد با هیچکس دیده  
 بر اصل دارد ، اودر دیده خود خار است آنکه  
 ترادید ویرا باهشت بهشت چکار است .

خوش آمد دیده بلای دلست بلای دل  
 از پابست آب و گل است . آنجا که دوستیست  
 از غیب نثار است ، و آن سلاله طین را بادوستی  
 چه کار است تیم روانیست بخاکی که دروگرد  
 نیست تقرب روا نیست بمردی که درو  
 درد نیست .

الهی زور کردن برضعیفان نه صفت  
 کریمانست ، و باریک شماری دوستان نه درخور  
 بی نیازانست .

الهی تو گفتی ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ رَحمت  
 فراوان است ، الهی بهره ما از رحمت چیست  
 و اگر بویی از آن مارا رسد در عالم چوما کیست .  
 الهی تا چند این بند در بند عاشق در هزار  
 بلا و معشوق ناخرسند .

الهی طاعت اگر چه بسی نداریم اما در دو  
جهان بجز تو کسی نداریم ، بازار بگاه و نماز بگاه دنیا  
آبادان و دین تباہ ، نه شرم در جوانی و نه پشیمانی  
در پیری از گودگی تا پیری همه ناپاکی و دلیری .  
عمری بکاستی و عذری نخواستی از روی راستی  
ز روی راستی . مرگ در کین و مقام تو در زیر زمین  
و باز گشت تو بر العالمین و تو خواجه همین  
و همین و همین .

الهی اگر پرسند که این چه زاریست گویم که  
این چه خوار بست مرا صنعت حق  
نا گذاریست ترا صنعت بردباریست ای  
نوازنده غریبان من غریب این در درواکن  
چون نونی طیبیم باش تا محنت دنیا بسر آید و نغم  
عسابت بر آید شام جدایی فرو شود و صبح  
وصال بر آید در سعادت کشاده شود بخت ازلی  
بدر آید ،

ملکا این آشنائیت پاننده است که رهی درین  
اندیشه عمر بگذاست اگر آشنائیت نیست رهی  
مغیون که برداشت و اگر پنداشت است پنداشت  
بر رهی که گاشت .

الهی جز از درگاه تو درگاه نیست ، و جز از  
تو بر تو راه نیست ، دریاب رهی را که جز  
تو پناه نیست .

ای همه تو بس باتو هرگز کی پدید آید کس  
از خاک چه آید و آنچه از خاک آید چرا شاید ،

زهی بیچاره و عنایت تو عزیز یابکر دست گیر  
 ورنه از تو نخواه هیچ چیز ' من بقدر تو نادانم '  
 و سزای ترا تا تو نام و در بیچارگی خود سرگردانم  
 و در دست پراکندگی حیرانم چون منی چون  
 بود من چنانم .

الهی بیتسو جای شادی نیست و جزاز تو  
 روی آزادی نیست ، فضل ترا گران نیست و شکر  
 ترا زیان نیست .

الهی هر دلی که ترا شناخت خود را نه پسندید  
 و هر که مهر تو چشید هرگز باجز از تو نیا را مید  
 هر که بتو رسید اندوهان وی برسید ، ای همه تو  
 و همه صفات تو گرم برگیری سزاواری و من  
 سپاسدارم و دربرانی جز تو فریاد رس ندارم ، ای  
 نکوگفت و نکو خواست مرا بنواز که کار تراست .  
 الهی نه زندگانیت این غذا بست هر لحظه  
 بلایی دردهی که این شرابست .

الهی همه عالم در تو کم و تو در مولی پیدا  
 در قرب تو مولی ننگبند و تو از همه جدا ، عالم  
 شریعت مر حقیقت را آشیانست بی علم شریعت  
 بحقیقت رسیدن دروغ و بهتانست . روزه صرفه  
 نان است حج تماشای جهانست نماز کارکنده  
 پیرانست دلی بدست آر که کار آنست .

الهی نه از کشته تو خون آمد و نه از سوخته  
 تو دود زیرا که کشته تو بکشتن شاد است

وسوخته تو بسوختن خوشنود ، جز راست نباید  
گفت اما هر راست نشاید گفت ، کار آنست که  
در قبول از لست بطاعت چه مدخل وز  
معصیت چه خلل است چون سعادت و شقاوت  
موقوف از لست ، از خود فانی شو و از دیگران  
واشو . محبت در نزد محنت جواب داد ای من  
غلام آنکه جله فرا آب داد

❁ رباعی ❁

- ( اندر ره حق جله ادب باید بود )
- ( تاجان باقیست در طلب باید بود )
- ( در یکدم اگر هزار دریا بکشی )
- ( کم باید کرد و خشک لب باید بود )

الهی نه محتاج جایی ونه آرزومند مکان ،  
جای تو پیداست در میان جان . جان جانی  
یادر میان جانی ، جان زنده بچیز بست که تو آئی .  
الهی چون با توام از جله تاجدارانم تاجم بر سر  
و چون بی توام از جله خاکسارانم خاتم بر سر ،  
نعمت بی شکر غرور این جهانست و بلای بی صبر  
غدا بجاودانست طاعت بی اخلاص ضایع  
کردن نه زندگانست ، صحبت خلق درد است  
دوای او تنهایی نه مارا با خلق صحبت ونه از حق  
جدایی . رویی که در حق ننگرد کی گرد گیرد  
عزتی که اودهدی نقصان پذیرد . اگر دست ماری  
بچور عین رسد طهارت معرفت اوشکسته شود

و اگر درویشی غیر او هر چه خواهد در اجابت بر او بسته شود ، روزگاری رسیدم که از آن می ترسیدم ، در آدمی آویختم که از وی میگریختم . ( التعظیم لامر الله )  
یعنی سرا فرشته بنده بسجود و ( الشفقة علی خلق الله )  
یعنی زر انباشته بنده بچود ( ع ) هر که این هر دو ندارد  
عدمش به زوجود .

الهی همه او کند در کردن داد کند  
دانی چه می ارزی بنگر که چه می ورزی ، کار نه روزه  
و نماز دارد کار شکستگی و نیاز دارد . دوست خواست  
قدرت بنماید عالم آفرید خواست که خود را نماید  
آدم آفرید ، خرقه و ژنده بادل پراکنده جل دیسا بود  
بسگ افکنده .

( خاتمة کتاب رباعیات سلطان ابوسعید ابوالخیر که بجهت )

مطالب بحر بست

بجهت رسیدن بمردان خدا و هدایت یافتن هر روز پنج نوبت

بخواند

مردان خدا ز خاکدان دگرند

مرفان هواز آشیان دگرند

منگر تو ازین چشم بدیشان کابشان

فارغ زدو کون و در مکان دگرند

( بجهت کشایش کارها هر روز پانزده مرتبه با هم افتتاح بخواند )

ای خالق ذوالجلال وای بارخدای

تا چند روم در بدر و جای بجای

یا خانه امید مرا در بر بند

یا قفل مهمات مرا در بکشای

( بجهت برآمدن حاجت هر روز پنج مرتبه بخواند )

يا من بك حاجتي وروحي بيدك

عن غيرك اهرضت واقبلت عليك

مالی عمل صالح استظهر به

قد جئتک را جیا تو کلت عليك

بجهت مهمات خود بخدا وا گذاشتن هر روز هفت مرتبه بخواند

الله بفریاد من بیسکس رس

لطف و کرمت یار من بیسکس بس

هر کس بکسی وحضرتی مینازد

جز حضرت توندارد این بیسکس کس

( بجهت برطرف شدن گناهان هر روز چهارده مرتبه بخواند )

افعال بدم زخلق پنهان میکن

دشوار جهان بر دلم آسان میکن

امروز خوشم بدار و فردا بامن

آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

( مطابق لاتقنظوا من رجة الله صد مرتبه بخواند )

يارب بکشا گره زکار من زار

رحمی که زخلق عاجزم در همه کار

جز در گه توکی بودم در گاهی

محرورم ازین در نکستم یا غفار

( بجهت دفع جمیع امراض و علل مریض دایم بخواند شفا یابد )

ای در صفت ذات تو حیران که ومه

از جمله جهان خدمت در گه توبه

علت توستانی و شفا هم تودهی  
یارب تو بفضل خویش بستان و بده

بجهت آمدن باران چهل تن هر یک چهل بار این رباعی را بخواند

یارب سبب حیات حیوان بفرست  
ازخوان کرم نعمت الوان بفرست

ازبهر لب تشنه طفلان نبات

ازدایه ابر شیر باران بفرست

باعجز وانکسار این رباعی را بجهت تخفیف گناهان بخواند

گرمن گنه چله جهان کردستم

عفو تو امید است که گیرد دستم

گفتی که روز عجز دستت گیرم

عاجز ترا زین خواه کا کنون هستم

بجهت حفظ از مار و عقرب و غیره هر شب سه بار بخواند مجربست

بسم دم مار و دم عقرب بسم

نیش و دمشان بیکد گریو ستم

سجج قرنیسا قرنیسا قرنی

بر نوح نبی سلام کردم رستم

بجهت توفیق یافتن بطاعت و بازگشت از معاصی مداومت نماید

یارب زد و کون بینیازم کردان

وازا فسر قفسر فرازم کردان

در راه طلب محرم رازم کردان

راهی که نه سوی سمت بازم کردان



( بجهت کفاره گناهان این رباعی راورد خود سازد )  
 دارم گنهی زقطره باران پیش  
 از شرم گنه فکننده ام سر در پیش  
 آواز آمد که غم مخورای در ویش  
 تو در خور خود کنی و مادر خور خویش  
 ( بعد از نماز صبح این رباعی را بخواند )

یارب زکناه زشت خود منمعلم  
 از فعل بدو خوی بد خود خجلم  
 فیضی بدلم ز عالم قدس رسان  
 تا محو شود خیال باطل زدلم  
 بجهت وسعت رزق و دفع عسرت هر روز هفت مرتبه بخواند  
 یارب زقنا عتم توانگر کردان  
 وز نور یقین دلم منور کردان  
 احوال من سوخته سر گردان  
 بی منت مخلوق میسر کردان  
 ( بجهت کشایش کارهای مشکل هشت بار بخواند )

ای آنکه بملک خویش پاینده توفی  
 در ظلمت شب صبح نماینده توفی  
 کار من بیچاره قوی بسته شده  
 بکشای خدا یا که کشاینده توفی  
 ( بجهت درد ضربت و تنهایی مکرر بخواند که رفع شود )  
 ای جمله بیگمان عالم را کس  
 یکجو کرمت تمام عالم را بس

من بیکم ونو بیکسا ترا یاری  
یارب تو بفریاد من بیکس رس

(بجهت کشف اسرار وصفای باطن پنج بار رو بقبله بخواند)  
شب خیز که عاشقان بشب راز کنند  
گرد در و بام دوست پرواز کنند

هر جا که دری بود بشب در بندند  
الادر دوست را که شب باز کنند

( این رباعی با اسم یا حی و یا قیوم بخواند )

هنگام سپیده دم خرو س مھری  
دانی که چراهی کند نوحه گری

یعنی که نمو دند در آینه صبح  
کز عمر شبی گذشت و تو بخیبری

(بجهت مهمات دنیوی این رباعی را با اسم یا کافی المهمات بخواند)

یارب بمحمد وعلی و زهرا  
یارب بحسین و حسن و آل عبا

کز لطف برآر حاجتم در دو سرا  
بی منت خلق باعلی الاعلی

(بجهت کشایش کارها و افزونی رزق هر صبح پنج مرتبه بخواند)

ای خالق خلق رهنمائی بفرست  
ای رازق رزق در کشائی بفرست

کار من بیچاره گره در گره است  
رحمی بکن و گره کشایی بفرست

بجہت رسیدن بمطلوب و مقصود باسم یا هادی این رباعی را بخواند

من کیستم آتش بدل افروخته

برخیزم عشق چشم خود دوخته

در راه وفا چوسنگ و آتش کردم

شاید که رسم بصحبت سوخته

---



---



---

عبد الله انصاری رحمة الله عليه در سنه ۴۸۱ هجری و

۱۰۸۷ میلادی در هرات فوت شد. ابو سعید ابو الخیر

در سنه ۴۴۰ هـ. و ۱۰۴۹ م. وفات یافت

# مکتوبات | مکتوب پنجاب و پنجم | امام ربانی <sup>(۱)</sup>

امام اعظم کوفی <sup>رحمۃ اللہ علیہ</sup>

اللہ علیہ برکت و نفع و تقوی و بدولت متابعت سنت و رجب علیا و راجحانہ و مستنباط یافتہ است  
کہ دیگران و فرہم آن عاجز و قاصد اند و مجتہدات اور بواسطہ وقت معافی مخالف کتاب سنت و نہ  
داو لو اصحاب اور اصحاب رای سپارند کل ذلک لعدوا الوصول الی حقیقہ علیہ و دیر است  
فَعَدَمِ الْوَلِیِّ لَدَعِ عَلَى فَرِیْهِ وَ فَرَسَتْ اِمَامِ شَانَعِی کَرْتَمَہ اِنْزَوَتْ قَفَاہِیْتِ اَوْ عَلَیْکِہِ الرِّضْوَانُ  
و ریاضت کہ گفت الفقہاء کلہم عیال ابی حنیفہ <sup>رحمۃ اللہ علیہ</sup> و اسے اجراء ہواست عامہ نظر ان کہ حضور خرد  
دیگرے نسبت نمایند قاصر سے کہ گنبدان قافلہ را طعن تصور ہواست ہاش <sup>رحمۃ اللہ علیہ</sup> نیکہ برام نہیں ان کہ  
ہمہ شیخان جہان بشتاین سلسلہ اندہ زوہد از حیلہ چیان بگسلدین سلسلہ را ہر دو بواسطہ ہمین کتاب  
کہ بجزرت روح اللہ دارد تواند بود آنچه خواجہ محمد پارسا و حصول سبتہ نوشتہ است کہ حضرت عیسیٰ  
علیہ نبوت و کلیدہ الصلوٰۃ و السلام بعد از نزول ہدیہ امام ابی حنیفہ عمل خواہد کرد و یعنی چنان  
حضرت روح اللہ و افق اجتہاد امام اعظم خواہد بود نہ آکہ تعلیقین مذہب خواہد کرد علی بنیت و تکلیف  
الصلوٰۃ و السلام کہ شان او علی بنیت و کلیدہ الصلوٰۃ و السلام از ان بلندتر است کہ تعلیقہ  
علم و امت فرماید بے شائبہ تکلف و تعصب گفتہ میشو کہ نورانیت این مذہب حنفی بنظر کثرتی در  
رنگ و ریاضت عظیم مینماید و سائر مذہب در رنگ جیاض و جدول بنظر می در آئند و بطاہر ہم کہ ملاحظہ  
نمود می آید سواد اعظم از اہل اسلام متابعان ابی حنیفہ اند علیہم السلام و این مذہب با وجود  
کثرت متابعان و حاصل فروغ او سائر مذہب متمیز است و در استنباط طریق علیحدہ دارد و این  
معنی <sup>رحمۃ اللہ علیہ</sup> حقیقت است عجب معاملہ است امام ابو حنیفہ و تعلیقہ سنت از ہمہ پیش قدم است

واحادیث مرسل اور زنگ احادیث نمیشد شایان منابت میداند و بر سر خود مقدم میدارد  
 و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف محبت خیر البشر علیهم السلام الصلوات والسلامات  
 بر ائمه خود مقدم میدارد و دیگر آن نه چنین اند که ذلک مخالفان اور صاحب را میداند و الفاظ  
 که منتهی از سوسه ادب اند باو منسوب نیستند و با وجود آنکه به مجال سلم و وفور و زرع و تقوی اوست  
 اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و داد که از ارباب مس دین و رئیس اهل اسلام نمایند  
 و سواد اعظم اسلام را ایدان کنند و یزید و ان کلفوا و سئل الله یا فلی هم جامعه که این کار دین  
 را اصحاب را میداند اگر این اغتصاب و داند که ایشانان بر ائمه خود حکم میکند و متابعت کتاب  
 و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم اهل اسلام نیز حکم فاسد ایشان منال مبتدع باشند بلکه از حجت  
 اهل اسلام بیرون بوزن این اعتقاد کنند که جایی که از جنل خود بخیر است یا از بدیقتی که مقصودش  
 ابطال شرط دین است ناقصه چندان احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام مطرعت را منضم در آن خسته  
 اند و او را سے معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشد منتهی میسازند نه چنان  
 کریم که در سنگ نهان است در زمین و آسمان او بانست و و آنکه هزاره ائمه از تعصبها مؤ  
 بار و ایشان و از نظر ائمه فاسد ایشان بانی نقاب و ضیفه است و مکه حصه از نفع اما حکم داشته اند  
 و در ربع اقی همه برکت دارند با و سه و نفع صاحب مانده است و دیگران همه عیال و سه اند با وجود  
 التبر این ندیب مرابا امام شافعی که با محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال ناظر  
 تقلید مذہب او مینمایم اما چه کم کم دیگر از با وجود و وفور و کمال لغوی و جنب امام اجمینف و دیگر  
 طغیان می یابم و الا کم ای الله سبحانه بر سر اصل سن رویم و گوئیم که بالا گذشته است که اختلاف  
 احکام اجنبی او به اگر چه آن اختلاف از غیر جدا و شود و تلمذ مرسخ نیست بخلاف اختلاف و احکام کتاب  
 و سنت که موجب نسخ است حکما و ایضا عقیقه پس نظر شد که معبر و اثبات احکام شرعی کتاب

و مذت است و تیس مجتہدان و اجماع انت نیز مثبت احکام است بعد ازین چهار آرد که مشهور  
 پنج دلیل مثبت احکام شرعی نیت اند شد الہام مثبت مل و معرفت نبود کشف اباب ایلن اثبات

رض و مذت نماید کتاب ولایت خاصہ باعامتہ مومنان در تقلید مجتہدان برابر اند کثوف العالی  
 ایشان را مرتبتی نمی بخشند و از بقیہ تقلید نے برآرد و ذوالنون<sup>(۱)</sup> و بسطامی<sup>(۲)</sup> و جنید<sup>(۳)</sup> و شبلی با زید و  
 عروکبر و قالید کہ از عوام مومنانند و تقلید مجتہدان در احکام اجتهاد و یہ مساوتی اند کہ سے مرتبت این  
 بزرگواران در امور دیگر است اسحاب کثوف و مشاہرات ایشانند و اباب بختیات و ظور است  
 ہم ایشانند کہ بواسطہ اشتیاق و محبت محبوب حقیقی جک تسلط کند از اسوا سے او و جھانک و تقاسط  
 گسته اند و از وید و دلش غیر و غیرت آید و گشته اگر حاصل اند و اولاد و زید و اگر واصلند او را  
 واصلند و عالم بیالند و با خود و خیر و اند اگر می زیند بر اسے اومی زیند و اگر می میرند برائی اومی میرند  
 بنشینان ایشان مطلب را بواسطہ غلبہ محبت و حرابت ہر فردہ از ذرات عالم مشاہدہ میں نمایند  
 و ہر فردہ با جامع جمیع کمالات آسمانی و صغائی اومیان نیز منتسبان ایشان چہ نشان و ہر کہ  
 بے نشان اند کہ ہم اول شان نسیان با سواتی است از قدم ثانی ایشان چہ و نامید کہ برین  
 از افاق و انفس است الہام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوما  
 کانہر بریے توسط اصل آخندقی نابیند

(۱) ذوالنون مصری مرشد سهل تستری توفی سنة ۲۴۵ هـ. [م ۸۵۹].  
 (۲) بایزید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [م ۸۴۶]. فی ایران  
 (۳) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [م ۹۱۱]. فی بغداد

مکتوبات حضرت محمد عثمان صاحب (قدس سره)

## مکتوب اول

سال وفاتش ۱۳۱۴ هـ. [۱۸۹۶ م.] در موسی زئی شریف [پاکستان]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد حقائق و معارف آگاه جناب فيض مآب مولوی محمود شیرازی صاحب اوصله الله الى غاية ما يتمناه از فقير حقير لاشئ عثمان عفى عنه واضح راى عالى آنکه دو مکتوب شريف از مقام اڑی [۱] در یک روز رسیدند کاشف مدعای کلی و جزوی گردیدند قلب انسان مثل آسمان گهی صاف و گهی مکدر و شیطان لعین دشمن قوی در کمین بکدامی حيله و دسیسه آدمی بیچاره را از جا بیجا می کند در میدان خدا پرستی جان بازی باید که بهیچ چیز التفات ن سازند بکار خود که سلامتی قلب است می پردازند و توکلأ علی الله برین راه رفتار میسازند و باین و آن طرف انحراف نمی ورزند شارع صراط مستقیم نهاده بجز فضل آلهی جلّ شانہ و بیواسطهٔ دوستان خدا ملجأ و مأوی بنظر نمی آید فقط و از طرف فقیر ترددات و تشویشات نفرمایند فقیر از آن صاحب راضی است او تعالی شانہ راضی باشد و این داعی همواره بدعا گوئی شاغل که کدام وقت میمون و ساعت همایون میباشد که آن صاحب را پروردگار حقیقی عزّ شانہ جای قرار و استقامت بدهند که در آنجا جمعیت قلبی و اشاعت طریقهٔ شریفه و انتشار فیض حضرات گرامی قدسنا الله تعالی باسراهم السامی باحسن الوجوه شوند نه امری دیگر ازین طرف از جمیع وجوه اطمینان فرموده شب و روز بتصحیح نیت بکار و بار که یاد مولی است صرف سازند

(۱) اڑی نام قصبه ایست در ضلع مظفر گده داکخانه محمود کوت

(۲) سلامتی قلب از محبت ما سوا یعنی مخلوقات

**بیت:** دیده احقر و دل همراه تست \* انت کافی فی مهمات الامور

درین وقت آخرین که وقت امتحان و آزمایش است من کل الوجوه جوانمردی باید فقط و آنچه از استدعا توجه مریدان ارزی والان پرسیده بودند صاحب این کار مفوض برای شما است استدعا و التماس او شان این حقیر را چه معلوم دلی است یا امتحانی درین کارها حقیر مشافهه گفته بآن روی دریا ائک مناسب فکر و وقت هر کاریکه باشد بعمل آرند اگر چه این جواب در باب سؤال شخص معین بود لکن بحسب المعنی فقیر عام گفته فقط و از باب قیل و قال و اختلاف مایان نگاریده حتی الوسع خود ازین چنین مسائل خاموش و گوشه گزینی میباید چنانچه فقیر اختیار کرده الآ عند الضرورت که آن مستثنی است و از مبحث خارج فقط و آنچه از کیفیت باطن چیزی قلمی ساخته بودند فیاضا امروز کار کردنی بر ما و شما فرض ساخته اند روز ثمره و نتیجه در پیش برای طفلان طریقه حضرات گرامی بعضی امورات نوشته اند معاذ الله ثم معاذ الله که بر پیران کرام انکار است غرض آنکه گهی اگر چه در عالم شهادت و یا در عالم مثال یا از روی وجدان و فراست کارها بنظر می در آیند و سالک بآن خوشحال میشوند پس خوشی کجا شد که حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی نوشته که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نه بیند از کافر بدتر است پس سخن کوتاه باید و السلام و جمیع بر خورداران را و اهل درون و بیرون را تا دم تحریر خیریت کلی است البته کودکان یاد آن جناب میکنند تا که شب محمد سیف الدین بما گفته که کاکا چیری لارای او کاغذی چیری دی [۱] از محمد سراج الدین و محمد بهاء الدین چه نوشته شود که سالها یکجا و یک حجره در نشست و برخاست و شب و روز اینهمه امور سهل است او تعالی شانہ کارهای آن صاحب دلخواه سرانجام فرماید بالنبی و آله الامجاد صلی الله علیه و علیهم الصلوٰة و

(۱) ترجمه عبارت پشتویی عموی صاحب کجا رفت و کاغذ او کجا است



السلام فقیر در عین اضطراب کوته آتش واله نگاریده ام نظر بر مطلب گمارند  
نه کاری دیگر فقط.

## مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده

الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان محمد امتیاز علی خان صاحب  
سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و  
تکریمات واضح باد لله الحمد و المنة که احوال اینجای از جمیع وجوه قرین  
سپاس بی قیاس منعم علی الاطلاق است جلّت نعماته و رفعت آلائه و  
المستول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم علی الشریعة المرضیة  
علی صاحبها الصلوة و السلام المرام آنکه مکتوب مرغوب مشتمل بر استفسار  
مسئله عدم و اجازت مستورات که از روی مهربانی نامزد این درویش بیکار  
فرموده بودند رسید منبسط ساخت او تعالی شانہ از جمیع عوارضات و  
تکلیفات نجات داده بمحبت ذات اقدس خویش بحرمة حبیبہ صلی الله علیه  
و سلم و بحرمة پیران کبار علیهم الرضوان سرفراز فرموده از جمیع ما سوی الله  
بکلی رهایی و خلاصی دهاد برب العباد فقط آنچه از وجود و عدم پرسش  
فرموده بودند صاحباً یک واجب الوجود است دویم ممکن الوجود واجب  
الوجود صفت او تعالی شانہ است و ممکن الوجود ما سوی الله است چون  
واجب الوجود بود دیگر هیچ چیز نبود و همین مرتبه را عدم گویند پس مقابله  
کجا شد مقابله میان دو چیز میشود که هر دو در صفت برابر میباشد و درین جا  
مساوات کجا شد و بمذهب حضرت امام الطریقه حقیقت ممکن عدم است.  
پس حقائق ممکنات عدمیات شده نه غیر او و ایضاً در قرآن مجید در سیپاره و  
المحصنات در سورة نسا (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ  
فَمِنْ نَفْسِكَ) صاحباً بمذهب حضرات مجددیه ما حقائق ممکنات مرکب اند  
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسماء و

صفات در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مریای انوار اسماء و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بود ظلی موجود شده اند دنیا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر اگر در فهم آمد فهو المراد و الا از مولوی صاحب شیرازی بالمشافهه پرسش این مکتوب فرمایند و آنچه از اجازت زنان پرسش فرموده بودند مخدوما اجازت درین طریقه بی حصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادنی مرتبه مقام اجازت است اوسط و اعلی در پیش است بازمانده سخن در فرد خاص آن مفوض بر رأی مرشد است لکن احتیاط عظیم در کار است تا روز دیگر موجب نقصان طریقه نشوند.

**مکتوب سوم** بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفى اما بعد سیادت و نجابت دستگاه جناب سید سردار علی شاه صاحب سلمه الله تعالی از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از تسلیمات و دعوات مزید درجات دارین آنکه مکتوب مسرت اسلوب که فرستاده بودند رسید موجب دعا گوئی زیاده از ماسبق گردید الله تبارک و تعالی آنجناب را از شر اعدای آفاقی و انفسی نجات و خلاصی داده بمحبت ذات اقدس خویش سرفراز فرماباد برب العباد جناب من برای ترقی کار باطنی صدق مقال و خوردن حلال و اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم قولاً و فعلاً و نشستن و برخاستن یعنی در جمیع احوال شرط طریقه نقشبندیه احمدیه اند رحمة الله تعالی علی اهالیها و اگر اتباع شرع شریف نباشد و احوال و مواجید می باشند نزد بزرگان دین متین از حیز اعتبار ساقط است باید که سالک شب و روز بجد و جهد تمام در پیروی حبیب خدا صلی الله علیه و

سلم اوقات عزیزه خود را که بدل ندارند مصروف سازند کار اینست غیر ازین همه هیچ.

### مکتوب چهارم بسم الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده

الذین اصطفی اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب سلمه الله تعالی عن جميع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشئ عثمان عفی عنه پس از تسلیم و تکریم آنکه لله الحمد و المنه که احوال اینجای بهر حال بعون عنایت الهی قرین سپاس بی قیاس منعم حقیقی است و المنستول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم علی الشریعة المرضیة علی صاحبها الصلوة و السلام و آنچه از احوال باطن خویش باختلاف احوال زمان قلمی فرموده بودند جناب من قصه العشق لا انفصام لها جواب آن مفصلا نوشتن از وجه حرارت نمی شود بدو کلمه اکتفا میرود درین وقت و درین زمان حکیم حقیقی جلّ شأنه ببرکت پیران کبار علیهم الرضوان بر مرید صادق الاعتقاد موافق صلاح و فلاح او شان افاضه فیض میفرمایند که شیطان لعین و نفس اماره هر دو دشمنان قوی بانسان رفیق اند با وجود که درین وقت با چنین سالک هیچ دغدغه نمی اندازند نکارت و جهالت در طریقه امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه اواخر مقامات لازمی است و هم امام طریقه فرموده اند که صحو خالص نصیب عوام است و بی خودی ساذج نصیب ابتران و مجنونان است کار متوسط نصیب کاملان خاصان است الحمد لله که او تعالی شأنه آنجناب را به چنین حالات سرافراز فرمودند باید که باذکار و افکار حتی الوسع خود اوقات عزیزه را معمور دارند و بمردمان زمانه موافق حدیث شریف و موافق احوال پیران کبار علیهم الرضوان نشست و برخاست سازند و باین و آن او شان نظر نیندازند شیخ عبد الله یافعی<sup>[۱]</sup> مکی در رساله خود نوشته اند که الاولیاء کالمطر یمطر علی کل شیء قبل او لم یقبل فقط.

(۱) عبد الله یافعی یعنی شافعی در سنه ۷۶۸ هـ. [۱۳۶۷ م] در مکه وفات یافت

**مکتوب پنجم** بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد محبت و اخلاص نشان صداقت و اختصاص عنوان محمد امتياز على خان صاحب اوصلك الله تعالى الى غاية ما يتمناه از فقير حقير لاشئ عثمان عفى عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقيات دارين مشحون آنکه مکتوب مسرت اسلوب مشتمل بر عروض خطرہ و غيره روى داد در آن خطرہ و دلائل و براهين که قلمى فرموده فرستاده بودند رسيد کوائف ما فيها كلى و جزوى واضح گرديد جناب من بر بنده مؤمن اتباع حبيب خدا صلى الله عليه و سلم در فرض فرض و در واجب واجب و در سنت سنت باقيمانده اتباع پيران كبار در آداب و اطوار اوشان موقوف بر محبت و استطاعت مرید است اگر مرید ذی محبت صادق میباشد مخالفت از همه کارهائ پيران كبار قدسنا الله تعالى باسراهم الاقدس سدّ راه باطنی میداند پس حتى الوسع خود قدم بر قدم اوشان بروند لکن این کار از مرید مجرد که اهل و عيال ندارند یا مالی از وجه حلال قبل ازین نزد او موجود میباشد میسر می آیند و اگر آن ذی عيال میباشد و وجه معاش نزد او غير موجود در آن وقت باز دیده شود که آن ذی توکل کامل اند یا گاهی گاهی خطرہ و تشویش در مایه که جمعیت است پیدا میشود پس این مشوش را برای حصول نفقه مفروضه کسب حلال بقدر کفایت فرض است که مرید صادق هر وقت و هر لحظه خیال تخلص باطن از ماسوی الله موافق اتباع حبيب خدا صلى الله عليه و سلم و موافق اطوار و آداب پيران كبار میباشدند در آن کارها حسن و قبح پسندی و ناپسندی مردمان نمی بینند پیوسته سلامتی قلب مطلوب اعلى و مقصد اقصی میدانند پس ماند کار آن عزیز هر قدر که در شریعت غرا ظاهرا و باطنا کوشش کنند اولی و اعلى و کار خود کن باهل دنیا که ابنای جنس ما اند نظر نه فرمایند در میان شما و اوشان از روزیکه ربقه ارادت در گردن انداخته اند مخالفت پیدا شده است واضح باد جناب من کارهای شریعت

ظاهر و رفتار پیران کبار قدسنا الله تعالی با سرارهم الاقدس از توکل و قناعت و غیره از کتب او شان بخوبی آن عزیز را معلوم حاجت بنوشتن فقیر ندارند و غرض حتی الوسع خود از مخالفت شرعی ظاهری باشند یا باطنی مجتنب و محترز باشند اهل دنیا را قریب باشند یا بعید پسندش آیند یا نه غرض اصلی از طریقت خلاصی باطن از گرفتاری ما سوی الله و سلامتی قلب موافق شریعت غراء محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم این قدر کلی است و غیر جزوی بسیار است آن بمشافهه موقوف.

**مکتوب ششم** بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد محبت و اخلاص نشان مودت و اختصاص عنوان جناب حاجی حافظ محمد خان صاحب سلمه الولی الواهب عن جمیع الحوادث و النوائب از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنه پس از سلام مسنون و دعوات ترقیات دارین مشحون آنکه مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر عروض عوارضات از جهة دشمنی دشمنان و غیره که فرستاده بودند رسید کاشف مدعاء مافیها گردید حافظ حقیقی از شر اعداء ظاهریه و باطنیه در حفظ خود محفوظ و مأمون داشته بمرادات دلی و مقاصدات جانی رسانیده در خانه خود در میان اقران و امثال معزز و مکرم داراد برب العباد تکیه بر کار ساز حقیقی جلّ شانه بواسطه پیران کبار علیهم الرحمة و الرضوان کرده بی اندیشه و بی دغدغه بجای حکام وقت بدلاوری تمام حاضر شوند او تعالی شانه و عز برهانه ملزم نخواهند کرد

**بیت:**

مشکلی نیست که آسان نشود

فقیر را از دعا گوئی خاندان خویش غافل ندانند گو در عروض عوارضات حکمت از حکیم مطلق جلّ شانه میباشد کار سازی حقیقی او تعالی شانه است و بس بر غریبان دعا باشد و بس فقط ای عزیز وقت فرصت از کارهای

ضروریه دنیویه باشغال باطنیه که شغل او از اهم مهمات است شاغل باشند و مهمل نگذارند که امروز وقت وقت کار است فردا بجز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد آمد زیاده و السلام.

**مکتوب هفتم** بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفى اما بعد مخدومی مکرمی جناب مولوی محمود شیرازی صاحب دام فیضه و عنایتہ از فقیر حقیر لاشی عثمان عفی عنہ پس از تسلیمات و تکریمات آنکه مکتوبین شریفین پی در پی بفاصله اندک رسید کوائف مندرجہ اش بوضوح انجامید آنچه گفتگوی مولوی بود بسیار تعجب دست داد و دعاء اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفه عین و لا اقل من ذلك خواند و وجه تعجب که برای حطام دنیوی که چند روزه است و بأدنی ما یکفی به میگردد این قدر بار گران بمجاهدات و ریاضات خود را در مهلکه انداخته که فلان غنی که فی الحقیقه مفلس تر از او شان کسی نیست دنیا شد صراط مستقیم را گذاشته جان خود را از کبرای دین که مقبولین عرب و عجم است بهتر و کلانتر بنظر محبوسین عقل عقیل داده تا که معتقد گردند و چیزی زهر ازو شان بدست آرم این چه عقل است او تعالی شانہ هدایت کند و اهل الله می فرمایند که دروغ بی فروغ جز رسوائی نیست الله تبارک و تعالی فقیر را و دوستان فقیر را ازین چنین مهلکه نگهدارد و فی الحقیقت آن جناب را موجب بسیار عبرت است که این قدر سالها ریاضات و مجاهدات کشیده و میوه و نتیجه همین بدست آورده و با وجودی غلطی خود نسبت تخطیه بکبرای دین متین کلانی پنداشته اند نعوذ بالله من الشیطان الرجیم اللهم (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ \* آل عمران: ۸)

بکار بار خود با وجود استغفار سرگرم باشند و از خوشی عاجله همواره ترسان و لرزان باشند.

### دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنَ يَا رَحِيمَ يَا عَفُوًّا يَا كَرِيمَ  
فَاعْفُ عَنِّي يَا رَحْمَنُ الرَّاحِمِينَ تَوْفَّقِي مُسْلِمًا وَأَخْفِقِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ  
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَالْأَجْدَادِي وَجَدَاتِي وَلِابْنَاتِي  
وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَالْأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَالْأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَالْأَسْتَاذِي عَبْدِ  
أَحْكِيمِ الْأَرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ  
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

### دُعَاءُ الْأَسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده - ایوب سلطان در شهر استانبول - تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهایکه ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

بر حسین حکیم الشیخ در استانبول ترکیه در نظر حضرت امیر المومنین از کوه باران

مبارکباد این عید - بنور معرفت باشی حسین الشیخ حلی - توفیق از رب العزت باشی

خدا پاک برتر هر چه بر روی تو دارد شکر الله ز شرب جنتش در هر ازلت باشی

نغم خلد در جام ذلال شرب تو بادا شراب لذت لشاربین بر لب خشت باشی

درین رمضان که تشنگی جگر سوز و فاداد شفا فی روح را در جمع و عیش از رحمت باشی

هر آن که راه حق بگرفت و راه بنویکند مثل آن سبیل عارف کبیل یا صنعت باشی

نظام عشق را یکدانه در جگر باشی شام منورا عطر جمال معرفت باشی

جلال ترشدان با تو جمال و هیبت از تو کمال کاملان بر تو که زیرش در سبوت باشی

مکانت باد هفت (فلاک و کواکب) تو با یک فراستان آن بر دوستان گروی

باور آن که تو تقسیم آن بر دوستان گروی باور آن که در سوغی عالم اشعار آید

هر در راه سعادت تو هم با دل ترکباید آید که تو طایف بلیل سوز صدرا چه چهرت باشی

سهم باد بر قشطنطنیا بر گشتانش که آ الشیخ رفیق بر طریح حسن وخت باشی

ز آنست که اشعار کبیل دست بر نوشتد که در مجلس انیس آن شب نایز مهبت باشی

برو آتش شکرکین بین بر آن شاه حمت و فلا که در آب آب از بر تو ناز از ازلت باشی

ز طوون تو بر تو آن پیغ تو را دل است که در آب آب از بر تو ناز از ازلت باشی

ز دل پاک کف کف کاف و هم راهی چشم باب یک در نهاد ما که در صفت باشی

در  
تصنیف  
له در  
صدا  
صدا  
آورد  
فروشی  
میل  
۱۲۶۶

مقام